ذخیرۃ الخوانین

جلد اوّل

مرتبہ

ڈاکٹر سید معین الحق

(الف)

فهرست

(ز)

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا خداوندے را که حمد جز او را نسزد و شکر جزاو را نه زیبد و حمد وثنا در خور او هم او تواند گفت و وصف او چنانکه است هم او تواند کرد که عقل برافریده حکم نتواند کرد واندیشه از عالم عقل چه داند، عقلے که بحق راه یافت، به هدایت او یافت واندیشه که از حق خبرداد به عنایت او داد، بفضل او بود که جان بشناخت او بینا گشت[1]، بجود او بود که دل به امداد او آشنا گشت۔ و سپاس ومنت خداوندے را که شناخت او زندگی جان و یاد او راحت روان و طلب او ملک جاودان و خدمت او خوشتر از نعیم هردوجهان و یک نفس با او بهتر از هرچه در زمین و آسمان۔ وصلوات با برکات طیبات و تحیات مبارکات[2] ...... هرشود اندیشه دروکم گردد، از[3] ...... کالبد زنده ساکن مدینه[4] ...... راه نمائی طریق عبودیت[5] ...... حی لاریب احمد مجتبی محمد مصطفے صلے اللہ علیه واله وسلم[6] ...... جانها بینا و به نفس او دلها اشنا و به شریعت او راه[7] ...... هویدا[8] و به سنت او آداب بندگی مبرهن، افرین براهل و یاران او و بخشائش حق بر معینان دین مبین و ملت یقین او باد۔

---

1 In MS. B شد

2 Lacuna in both MSS.

3 Lacuna in both MSS.

4 Lacuna in both MSS.

5 Lacuna in both MSS.

6 Lacuna in both MSS.

7 Lacuna in both MSS.

8 In MS. B روشن و هویدا

امابعد چنیں گوید اضعف عباد، المحتاج رافت[1] رب‌الرؤف، شیخ فرید ولد شیخ معروف صدر سرکار بهکر صانهما الله تعالےٰ عن‌الافات والخطر، که چون ارباب تواریخ رحمهم‌الله تعالےٰ علیهم اجمعین در اظهار احوال سلاطین ما تقدم و حال مجلدات پرداخته یادگارے در عالم گذاشته اند۔ اما حالات خوانین سپهر احتشام که هر یکے دستورالعمل روزگار کامرانی کرده اند و میکنند و واقعات و واردات آنها که عبرت بخش عالمیان وهوش افزائے جهانیان است تا حال هیچ عزیزے متصدی بیان حالات آنها نشده، ایں کمترین با وجود قلت بضاعت و عدم الاستطاعت متوکلاً علی‌الله در خور حالت خویش مناقب بهیه جمیله حسنه ان جهان کرم را کتابے موسوم بذخیرة‌الخوانین تصنیف نموده بدرگاه باجاه[2]........ بهر قدرتے که خورشید فایض‌الانوار عدالتش[3]........ منورکن کاشانه غم‌دیدگان عالم علوی است و بهار نصرت[4]........ مفرح قلوب ستم رسیدگان جهان سفلی است، نسایم خلق کریمش چون هوای[5]........ در قالب عالم دمیده وشمایم لطف عمیمش آهوی چین مشام عالمیان را معطر گردانیده، خاک آستان مکرمتش آسایش کحل‌الجواهر چشم امید و سحاب اقبال الطافش خضرت بخش سعادت جاوید[6]

سپهر کرم مهر روشن ضمیر * به برج شرف افتا منیر

افاضل نواز و فضائل دثار * به لطفش امید صغار و کبار

---

1 In MS. B به رافت

2 Lacuna in both MSS.

3 Lacuna in both MSS.

4 Lacuna in both MSS.

5 Lacuna in both MSS.

6 In MS. B مثنوی

مشیر سلاطین جم احتشام * انیس خوانین عالی مقام[1]

—:o:—

نسیم خلق اِن هر نه وزیده * زسنگ خارهٔ گلها دو یده[2]

چون نور عدل اوشد عالم افروز * زمستان گشت چون ایام نو روز

اعنی فهرست مجموعه دانش، عنوان کتاب آفرینش، دیباچه صحیفه بینش، غواص دریائے دین، ودر دریائے یقین، مخزن اهلیت و مکرمت، معدن مروت و فتوت، غضنفر بیشه معارک جلالت، دردریائے انسانیت، مواج بحر مکرمت، شایسته مسند عزت و رفعت، بلند اقبال، جهان کرم، نواب شایسته خان که[3] ...... از تجلیات حضرت رحمان برده[4] ...... و مجلس خلد برین آن فیض عالمیان مورد توجهات قدسی گشته، داخل منتخب[5] ...... از ارباب دول و خردمندان دهر[6] ......

درعبارت این کتاب افراط تفریط یا موقع و غیر موقع[7] یا تقدیم و تاخیر[8] واقع شده باشد خطایائے قلم را اشفاق اصلاح داده پرتو انوار عاطفت بروجنات احوال مولف تابد، رجائے واثق و امید صادق که این جریده سوانح عینی که مشتمل بر واقعات عجائب و حکایات غرائب است منظور نظر نواب فلک قدر گردیده موجب ترقی دولت و عزت مولف باشد۔

شکر که این پیکر مشکین نقاب * کرد عیان عارض چون آفتاب

بارخ پر زیب و لب دلنواز * جلوه گرائیده (؟) بر اهل نیاز

---

1 In MS. B وله

2 In MS. B دیده

3 Lacuna in both MSS.

4 Lacuna in both MSS.

5 Lacuna in both MSS.

6 Lacuna in both MSS.

7 In MS. B موقع و موقع

8 In MS. B یا تقدیم یا تاخیر

سوادش نور بخش دیدهٔ حور * بیاضش از فروغ عدل پر نور
زالفاظ بلیغ روح پرور * سطورش جلوه گرچون عقد گوهر[1]
عباراتش چو آب زندگانی * در و پیدا جواهر از معانی
چون حال او عنان بهجت افزا * چو صبح کامرانی عالم آسا
مشتمل برسه باب است،

باب اول ـ در ذکر خوانین واجب‌التکریم که در عهد دولت عرش آشیانی نورالله مرقده و عطر تربته فی فرادیس الجنان و باربه(؟) [2]

باب دوم ـ درتبیئین احوال امرای عالی‌شان که در زمان بهجت وسرور حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه علیه‌الرحمت والغفران بسروری بسر برده اند ـ

باب سوم ـ در اظهار حالات بندهای درگاه مقدس، معلی، بندگان عالی حضرت، سکندر صولت، دارا رفعت، خاقان سریرت، فغفور سیرت، سلیمان منزلت، جمشید حشمت، کیومرث شوکت، نائب درگاه رحمانی ظهور امام صاحب زمانی، خلیفه سبحانی، محرم اسرارربانی، ظل صمدانی مورد تجلیات بارگاه لامکانی، حضرت صاحبقران ثانی، شهاب‌الدین محمد شاه جهان پادشاه غازی که نور مشخص و سایه اخص حضرت دادار جهان افرین است، به عزت و آبرو ربوده اند و هستند ـ

---

1 In MS. B the order of the hemistiches is changed.

2 In MS. B وفی فرادیس الجنان منزله و ماواه

باب اول

در ذکر خوانین حضرت عرش آشیانی رحمته الله علیه

اسامی های ایشان

خان خانان بیرام خان ترکمان	مرزا سلیمان مرزا شاه رخ[1]
خان خانان منعم خان	علی قلی خانزمان و بهادرخان
نواب خان خانان مرزا خان عبدالرحیم	شیخ مبارک ناگوری سیوستانی
شیخ ابو الفیض فیضی	شیخ ابو الفضل علامی خلیفه الخلفاء (؟)
شاه ابوالمعالی سید زاده	مرزا شرف الدین حسین
شمس الدین محمد خان اتکه	محمد عزیز کوکلتاش خان اعظم
نواب مرزا رستم قندهاری صفوی	شهاب الدین احمدخان نیشاپوری
پیر محمدخان شروانی ناصر الملک	راجه بهارامل و راجه بهگواندامس کچهواهه
راجه مانسنگه کچهواهه ولد راجه بهگوانداس	حقیقت بغی پسران سلطان محمد مرزا[2]
خواجه عبد المجید آصف خان	زین خان کوکه
ادهم خان کوکه	نواب مرتضی خان شیخ فرید بخاری دهلوی
نواب میان شهباز خان کنبو	نواب میان محمد خان نیازی افغان
باز بهادر سور افغان	محب علیخان پسر میر خلیفه وکیل

---

1 In MS. B مرزا شاه رخ و مرزا سلیمان

2 In MS. B پسران محمد سلطان مرزا

سید یوسف خان رضوی و بغی یادگار برادرزاده‌اش	قلیج محمد خان
صادق محمد خان	مرزا جانی بیگ ترخان تته
شاه قلی خان محرم	سید محمود باره
رضوی خان مشهدی	راجه بیر بر کبرائی
شاه منصور شیرازی	مرزا محمد جعفر آصف خان
سعید خان چغته	میر سید شریف آملی
شاه فتح الله شیرازی	حکیم ابو الفتح
خواجه شمس الدین خوافی	جابس بهادر[1]
میر جمال الدین حسین انجو	میر معصوم بکری[2]
میر ابو القاسم خان تمکین و پسران ایشان	موته راجه جودهپوری
مرزا علی اکبر شاهی	مظفر خان معموری
لشکر خان ابو الحسن	خواجه نظام الدین احمد هروی
خضر خواجه خان	محمد قلی خان برلاس
خانجهان خواهرزاده بیرام خان	سعید خان برادر زاده جهانگیر قلی خان
عبدالله خان اوزبک	قبا خان کنک
یوسف خان ولد اتکه خان	شجاعت خان خواهرزاده تردی بیگ خان

1. In MS. B جالش

2. In MS. B Mīr Maʿṣūm Bhakkari appears after Abu al-Qasim.

شاه بداغ خان	ترسون محمد خان
وزیرخان برادرعبدالمجید آصف خان	محمد مراد خان
اشرف خان میر منشی	محمد قاسم خان نیشاپوری
راجه تودرمل ودهارو	مرزا قلی خان
مظفرخان تربتی	شاهم خان جلایر
اسمعیل سلطان	محمد خان جلایر
خان عالم پسر همدم کوکه	قطب‌الدین خان برادرخان اعظم
اسمعیل قلی‌خان برادر خانجهان	اعتماد خان گجراتی
رای رایسنگه بهورتیه	شریف خان برادر خان‌اعظم اتکه
شاه فخرالدین اتکه برادر خان اعظم	محب علی‌خان رهتاسی
معین‌الدین خان	اعتماد خان‌خواجه سرا
مرزا رستم خان	کمال خان ککهر
طاهر خان میرفراغت	میر احمد خان باره [1]
قرا بهادرخان	باقی محمد خان کوکه
سید محمد میر عدل	معصوم‌خان‌فرنخودی
نورنگ خان	شاه محمد خان اتکه
علی قلی خان	فتو خان افغان
سمانجی خان[2]	فتح خان فیلبان
درویش محمد اوزبک	مجنونخان قاقشال

1 In MS. B سید احمد خان بارهه

2 In MS. B سماچی خان

محمدقاسم‌خان میر بحر	شیخ ابراهیم داماد حضرت شیخ سلیم رح
خواجه جهان خراسانی	راجه‌جگناتهه
راجه اسکرن	راجه لون کرن کچهواهه و رای منوهروغیره
مادهو سنگه کچهواهه	غیاث‌الدین علی آصف خان
پاینده[1] خان مغول	مبارک‌خان ولد کمال خان ککهر
سید قاسم بارهه	حسین خان تکریه
جلال خان و سعید خان ککهر	خواجه طاهر محمد
مهتر خان خاصه خیل	بهادر خان خاصه خیل
فرحت خان خاصه حیل	رای درگا
مقصود علی کور	اخلاص خان خواجه‌سرا
محمد علی سلدوز[2]	خداوند خان دکهنی
سید مرتضی دکهنی	حسین خان پنی افغان
نظر بیگ	راجه گوپال
سید هاشم باره	رای سرجن
راجه روپسی	فاضل خان
شاه قلی خان نارنجی	شیخ محمد بخاری
لعل خان بدخشی	خنجر بیگ

1 In MS. B پاینده

2 In MS. B مهر علی سلدوز

مخصوص خان	ثانی خان
مرزا حسن خان	راجه جگت سنگه
مرزا حیات خان	علی دوست خان
سلطان حسین خان	سلیم خان سرمور افغان
سید جهجو باره	دربار خان[1]
حاجی محمد سیستانی	محمد زمان
محمد قلی توقتائی[2]	مجاهد خان
خرم خان	سلطان ابراهیم
شاه غازی ترکمان	شیر افگن خان
شیرویه پسر شیر افگن خان	نوشه خان[3]
جلال خان قورچی	شمال خان قورچی
مرزا علی خان	میر عبدالله خان
فرخ خان	قتلق قدم خان
جعفر خان ترکمان	میر ابوالمظفر پسر اشرف خان
جسنگه پسراسکرن[4]	میرابوالقاسم ولد سیدمحمد میرعدل
خواجه عبدالحی میر عدل	میدنی رائے
میر سید زاهد رضوی	طاهر پسر شاه سیف‌الملوک

1 In MS. B دریا خان
2 In MS. B توقبائی
3 In MS. B after this قتلو قدم خان
4 In MS. B راجه اسکرن

محمد قلی ترکمان	مرزا علی علی شاهی
رای بهوج ولد رای سرجن	راجه لکشمن بهدوریه
باقی بیک سفره چی	خاندوران شاه بیگخان کابلی
نقیب خان	شیخ عبدالله
خواجه بیک مرزا	میر محمد خان اتکه
مطلب خان	قبا خان
شیخ عبدالرحیم	رای رایان سهتر داس
راجه رامداس کچهواهه	فریدون خان برلاس
میر حسام الدین	حکیم علی
حکیم شفائی	میان گدا
شیخ جمال بختیار	

نواب خان خانان محمد بیرام خان[1]

از طائفه بهارلوی ترکمان است، نسب او به مرزا جهان شاه میرسد و در زمان حضرت جنت استانی[2] نصیرالدین محمد همایون باد شاه غازی بمرتبه وکالت وامیرالامرای ومنصب پنج هزاری رسیده بخدمت باد شاهزاده عالی مقدار محمد اکبر باد شاه غازی امتیاز یافته ، بسبب آن صاحب اقبال بنیان سلطنت این دود مان عالیشان استحکام پزیر فته ، فتح هندوستان از رائے جهان کشائے او شده ، ودر وقتے که حضرت جنت آستانی باشیر خان سور والی محاربه نموده، وتفرقه جمعیت روداد ، مشارالیه راه را غلط کرده بجانب سنبهل سربر آورد گواران انجااورا نشناخته از اسپ فرود آورده گفتند که رقص مغلی را بنمایند، او رو براسمان کرده رقص کنان میگفت که سکسک فلکم سکسک فلکم[3]۔ از انجا در دارالخلافه آگره رسیده ۔ و در سفر لاهور و سنده وجودهپور وجیسلمیر و مار وار و امر کوت رفیق انحضرت بوده، وچون انحضرت بحسب گردش

1 In MS. B نواب خانخانان محمد خان

2 Officially the epithet جنت آشیانی was affixed to Humâyūn's name. See Ṭabaqât (Luck. ed.), p. 193.

3 Both MSS. have سکسک meaning swift-going horse.

فلکی وابتلای الهی عزیمت سفر عراق نمودند از مقام پشنگ بیرام خان را بانامه بجانب شاه طهماسپ صفوی دارای ایران فرستادند، مومی‌الیه در انجارسیده بعزت تمام مراجعت نمود، بعد ازانکه انحضرت امداد کومک از دارای ایران گرفته مراجعت کردند، فرمان عاطفت بخط خاص خود مشتملبر نصایح بمرزا کامران برادر خود که درکابل علم‌بغی برافراشته بود، فرستادند۔ بیرام خان چون اگاهی یافت که مرزا کامران عزت فرمان عالیشان نخواهد کرد[1]، مصحف مجیدرا برسر بست وفرمان‌را قرین مصحف ساخت و درمجلس مرزا کامران درآمد و بآواز بلند گفت که مرزاجیو، تعظیم مصحف! مرزا آزاد بر خواست، فرمان گرفت۔ پس ازان قندهار بجاگیر بیرام خان مقرر گشت و بعد ازامدن هندوستان خبر رسید که بیرام خان خیالات فاسدرا بخود راه داده قندهار را نفیر نموده، اوطلب حضور شد ودر همان‌سال انحضرت سفرآخرت اختیار نمودند۔ وحضرت جلال الدنیاوالدین محمد اکبر باد شاه[2] غازی به سعی بیرام خان روز یکشنبه دوم شهر ربیع‌الثانی سنه ثلث وستین وتسعمایه سنه ۹٦۳ هجری[3] بطالع جوزا در قصبه کلانور برتخت سلطنت موروثی اجلاس نمودند، ومدار اختیار تمام[4] ممالک محروسه به قبضه او بود۔ باز قندهار بمضافات بجا گیر بیرام خان

1 In MS. B عدول فرمان عالیشان بخواهد کرد

2 In.MS. B حضرت جلال‌الدنیا والدین جلال‌الدین محمد اکبر

3 Smith says "Friday, Rabī ii A. H. 963;" Nizam al-Dīn has Friday, 2nd *Rabī al-Awwal*, 963. V. A. Smith, *Akbar, the Great Mogul*(Delhi, Reprint 1958), p. 22.

4 In MS. B کل

تفویض یافت۔ هیموبقال[1] که از امرای کبار شیر خان وسلیم خان سور افغان، که صاحب جمعیت وفیلان نامی همراه داشت باحضرت جهان‌بانی محاربه نموده هزیمت یافت وزخمی گردیده درعماری سر به صحرا زده میگشت، باتفاق[2] شاه قلیخان محرم بدست آورده از نظر اشرف گزرانید وتحقیق شد که خانخانان بیرام خان حسب‌الحکم هیمورا به قتل رسانید[3]، و از حشم‌وخدم و خزانه و اسپان و فیلان که درمیوات بود حسب‌الحکم مولانا پیر محمد شروانی آورده بنظر مقدس گذرانید۔ به بیرام خان مرحمت شد ۔ ودر سال دوم از جلوس ازدواج بمهد علیا سلیمه سلطان بیگم دختر مرزا نورالدین محمد خواهرزاده جنت استانی بود اتفاق افتاد۔ خانخانان درهفته یکمرتبه به درخانه خود دیوان میکرد ومهمات سرکار خالصه شریفه‌را فیصل میداد ۔ ملا پیر محمد شروانی وکیل مطلق‌العنان اوبود ، وکاراو بجای رسید که مردم اعیان بخانه اومیرفتند بارنمی یافتند۔ مزاج اواز جاده اعتدال منحرف گشت۔ چند روز به شهرت بیماری از خانه بیرون نیامده ۔ خانخانان برسم عیادت پرسی بمنزل اورفت، دربانان پیش امده گفتند که بعد ازان که دعای شما نرسد اندرون نروند، خانخانان درهم شد، پیر محمد خان خبر یافته ازخانه بدر آمده درمقام اعتذار ایستاد۔ خانخانان گفت، ملا دربانان شما مرا نگذاشتند[4]

---

1 In MS. B هیمو کیال

2 In MS. B اتفاقاً

3 Whether Akbar killed Hīmū with his own hands or ordered Bayrām Khān to put him to death has become a controversy. See Smith, p. 29.

4 In MS. مارا نمی گزاشتند

اوگفت معذور دارید که ان ها شمارا نشناختند، خانخانان گفت که شما ماراچه قدر شناختید[1]........با اینهمه چندان اهتمام شد که غیر از محمد طاهر آش خوردن [2].......... نتوانست دیگرے درون رفت ، روز دوم خانخانان پیغام کرد که مزاج تو منحرف گردیده، تا انکه طبیعت تو بحال شود، سایرے اسباب غرور و جاه را بسپار۔ پیر محمد خان همان وقت اسباب خانی‌را سپرد ۔ هم چنانکه ملا پیر محمد بود، شد[3] ۔ چند روز به بیانه اورا محبوس کردند ، او رخصت مکه مبارک طلبید، بگجرات رفته ، بعد از حادثه بیرامخان بحضور امده ترقی کرد۔

خانخانان پنج سال صاحب اختیار بود ، حضرت خلیفه الهی قادر در هیچ امر نبودند ۔ ارباب حسد مزاج حضرت را ازبیرام خان منحرف ساختند ، و جهت شکار از آب جون عبور کنانیده حضرت رابدهلی بردند ، شهاب الدین احمد خان نیشاپوری[4] باتفاق ماهم انکه کاروبار سرکار خاصه شریفه‌را سر انجام میدادند و بحضرت نمودند که تا بیرام خان باشد حضرت‌را درکار سلطنت اختیار نخواهد بود، در معنی اختیار بادشاهی بدست اوست ۔ به خان خانان پیغام کردند که چون ما بے رضائے شما درینجاه امده آیم نزدیکان ما متو هم شده اند۔ آنهارا دلاسا نموده فرستند که بخاطر جمع در خدمت باشند۔

---

1 Lacuna in both MSS.

2 In MS. B آش خورد
Lacuna in both MSS.

3 In MS. B هم چنان ملا پیر محمد که بودشد

4 In MS. B شیرخان‌واحمد خان بینا پوری This is obviously an error of scribing.

امراء که در خدمت خان خانان بودند روز بروز جدا شده درخدمت
حضرت میرسیدند، خان خانان ناچار رخصت شده آمده از آگره برآمد،[1]
شهاب‌الدین احمد خان وماهم انکه بعرض رسانیدند که خان خانان
بداعیه تسخیرملک پنجاب از آگره بیرون آمده است ـ حضرت خلیفه الهی
میر عبداللطیف را نزد خان خانان فرستادند که چون حسن نیت و
خلوص عقیدت تو برما ظاهر بود مهمات ممالک را به قبضه تو
گذاشته بودیم، حالا میخواهیم که خود سرانجام ملک دهیم، مناسب آن
است که آن صادق‌الاخلاص روی همت بزیارت مکه معظمه که همه وقت
مطمح نظر او بود اورد، واز پرگنات هندوستان آنقدر که خواهد در
وجهه جاگیر او مقرر گردد، تا گماشته های او سال بسال محصول آن
پرگنات را به او میرسانیده باشند ـ خان خانان قبول این معنی نمود
وتمامی خویش و تبار خودرا باعلم و نقاره وسائر اسباب امارت
از خود جدا ساخته، مصحوب حسین قلی بیگ به درگاه معلی فرستاد ـ
آن مردم در مقام جهجر بشرف ملازمت مشرف شدند، این معنی
پسندیده طبع حضرت افتاد، ملا پیر محمد شروانی را به خطاب

---

1 Niẓām al-Dīn definitely asserts that Bayrām Khān had come out of Agra with the intention of going to Mecca and that on receiving Akbar's order he had actually started on his pilgrimage. At Bikanir he learnt that Pīr Muḥammad was to see him off. This injured his feelings and he decided to offer resistance. (*Ṭabaqāt*, pp. 251—52; Badāyūni, p. 143).

Smith's rendering of Badāyūnī's expression is rather strongly worded. The text has فرمودند تا بسرعت بجانب مکه روان سازد وفرصت نه دهد ـ

Smith's version is: "Pir Muḥammad was selected to follow him with an armed force, and . . . as Badayuni puts it more bluntly, 'to pack him off as quickly as possible to Mecca, without giving him any time for delay", V. A. Smith, p. 33.

ناصرالملکی امتیاز داده، علم و نقاره باو لطف نموده با جمعی به تعاقب خان خانان تعین فرمودند که اورا بمبالغه بمکه روانه سازند، چون خبر پیر محمد به خان‌خانان رسید بغایت بر آشفت ـ جمعی از مردم فتنه انگیز نیز فرصت یافته خان‌خانان را ازراه برده قرار مخالفت دادند.

خان خانان از آن جا رو به جانب پنجاب آورد، چون به قلعه سرهند که جاگیر شیر محمد[1] دیوانه، نوکر قدیم خان خانان و رعایت کرده او بود، رسید، خان خانان[2] اعتمادی که به او داشت خلف صدق خود مرزا خان عبدالرحیم را که[3] ...... بود باعیال و اطفال و اموال واثقال انجا گذاشته بیشتر روانه شد[4] ـ شیر محمد تمام اموال را متصرف شده وانواع اهانت به متعلقان رسانیده بدر کرد ـ دردیپال پور این خبر به خان خانان رسید ـ خواجه مظفر تربتی دیوان خود راکه آخر مظفر خان شده بود با درویش بیگ[5]........ بدلاسا و استمالت اوفرستاد ـ شیر محمد خواجه مظفر علی را گرفته بدرگاه سلاطین پناه فرستاد ـ خان خانان حیران و متفکر در مقام جلندهر رسیده، و این خبر به مسامع همایون رسید ـ شمس‌الدین محمد خان وسایر امرا را به طرف پنجاب تعین فرمودند ـ خان خانان چون غیراز جنگ چاره ندید بضرورت ترتیب صفوف داده روی بمقابله افواج قاهره آورد، ازطرفین معرکه قتال روی داد[6] ـ در آخر خان خانان

---

1 In MS. B. lacuna after شیر محمد

2 In MS. B. lacuna after خان‌خانان

3 Lacuna in both MSS.

4 Lacuna in MS. B only.

5 Lacuna in both MSS.

6 Site of the battle was in the vicinity of Jullundur.

هزیمت یافته بطرف کوهستان سوالک رفت، و ولی بیگ ذوالقدر با
پسر خود اسمعیل قلی بیگ و احمد بیگ و یعقوب بیگ همدانی با
برادران گرفتار آمده غنایم بسیار بے حساب بدست عساکر منصور افتاد۔
و جماعت که در آن جنگ اسیر شده بودند مقید و مغلول بنظر
درآورده بزندان سپردند۔ رایات عالیات به تعاقب خان‌خانان بطرف
سوالک حرکت کرد ۔ چون بنواحی کوه سوالک رسید که محل بودن راجه
گوبند چند است[1]........ تحصن جسته بود، رسیدند ۔ جمعی دلاوران[2]
نامی پیش از رسیدن خان خانان بکوهستان درآمدند و بمردمے
که به آهنگ جنگ بر آمده بودند محاربه نموده اکثر آن‌ها را بر
خاک مذلت‌انداختند۔ سلطان حسن که در ان معرکه بدرجه شهادت
رسیدو چون سراو را بریده پیش خان خانان بردند، خان خانان از کمال
رقت قلب گریسته گفت، این عمر و زندگی من گرای آن‌نمی کند که به تقریب
من این طور مردم کشته شوند ۔ فی‌الجمله از روی تاسف و حسرت،
جمال‌خان نام غلام خودرا که معتمد علیه او بود، بدرگاه فرستاده
معروض داشت که من از کرد هائی خود که آن هم به اختیار من نبوده
کمال ندامت و تاسف دارم، اگر عنایات و الطاف حضرت شامل حال
بنده گشته پرده اغماض بر ذلات کمینه انداخته در مقام عفوآیند، روئے
امید بدرگاه سلاطین‌پناه آورده بشرف خدمت سرفراز آید ۔ چون خلاصه
عرض بمسامع علیا رسید وحقوق خدمات قدیم درساحت ضمیرحق پرست
جا کرده حکم شد که مخدوم‌الملک‌با بعضے از مقربان درگاه نزد خانخانان

1 Lacuna in both MSS. 2 In MS. B. جمعے از دلاوران

رفته خاطر اورا بمواعید باد شاهانه مطمئن گردانیده بدرگاه عالم پناه آورند ـ چون نزدیک به اردو رسید حسب الحکم تمام امراء و خوانین به استقبال رفته، خانخانان را به احترام تمام به اردو آوردند، خانخانان روی مسکنت برزمین انکسار نهاده استعفائی تقصیرات خود نمود وهای های[1]....... و حضرت اورا بانواع مراحم خسروانه نوازش فرموده[2]........ دادند و بعد از دو روز رخصت حرمین شریفین ارزانی داشتند ـ باتوابع و لواحق راه گجرات پیش گرفته روان شد، چون به بلده پتن رسید ـ روزی به کول که درظاهر پتن واقع است و به سهنسلک[3] اشتهار دارد، خانخانان بر کشتی نشسته سیر میکرد ، چون فرودآمده متوجه منزل شد ، مبارک خان نام افغان لوحانی[4] که پدر اود ریکے از جنگ[5]....... بدست مغولان بقتل رسیده بود، انتقام خیال کرده بملاقات خان آمده در مصافحه خان را به خنجر هلاک ساخت ـ ››شهید شد محمد بیرام‹‹ تاریخ شهادت آن پاک نهاداست ـ

بعضے از اوباش، اردوئے خان را تاراج کردند و محمد امین دیوانه و بابا زنبور و چندے از خواجه سرایان مرزا عبدالرحیم

---

1 Lacuna in both MSS.

2 Lacuna in both MSS.

3 Sahsank in Firishtah (Bombay ed.), II, 471. The author of the *Tadhkirah i 'Ulamā i Hind* calls it Sahasling (Lucknow, 1914), p. 183.

4 In MS. B نوحانی

5 In both MSS. the space having the words دست مغولان has been eaten by the worms. But here, as at many other places, Shaykh Farīd has reproduced several sentences from the *Ṭabaqāt*. Mubārak's father was killed in the battle of Machchiwarah in 1555.

پسر ایشان را که عمرش بده سالگی[1] رسیده بود از آن مهلکه بر آورده به احمدآباد رسانیدند و از آنجا بدرگاه آوردند ـ روز بروز بمراحم خسروانه اختصاص یافته به خطاب مرزا خانی و باز خانخانانی سر افرازگشت ، چنانچه احوال خیرمآل اورادرتحت ذکر او ایراد خواهد یافت ـ

آورده اند که محمد بیرام خانخانان غسل روز چار شنبه و حجامت از سالهائے بسیار باامید شهادت بے ناغه میکرد ـ چون بگجرات رسید، سیدی را[2]........... کوچ کردند ، چون آن سید ساده لوح شنیده بود که خان را شوق شهادت بسیار است صد روپیه گرفته برخواسته دست بدعا برداشت و گفت که فاتحه از برای شهادت خان بخوانید ـ خان گفت که ای سید ، من شهادت را زود نمی خواهم ، هرگاه اجل طبعی در رسد آن وقت شهید از عالم بروم ـ بزرگی خانخانان راجه تعداد نمایم[3] که از آفتاب عیان تراست ـ صاحب تاریخ نظامی در دفتر اکبری می آرد که بیست و پنج کس را خانخانان به منصب پنجهزاری و علم و نقاره رسانیده اند ، در خدمت فضلاء وتعظیم علماء سعی موفوره داشت و در نظم و نثر وشعر فهمی دست گاهے تمام داشت، خصوصاً شعر بزبان ترکی و فارسی و هندی بسیار متین میگفت ـ این قصیده را درهند شهرت عظیم است و حسن مطلع او این است[4] :

محمدؐ عربی کابروی هردوسرا است* کسے که خاک درش نیست خاک برسراو

1 This is not correct. 'Abd al-Raḥīm was born on 17 December, 1556, at Lahore and was therefore only four years old in January, 1561, when his father was assassinated. See *Ṭabaqāt* p. 253; *Ma'āthir i Raḥīmi* I, 694.

2. Lacuna in both MSS.

3 In MS. B نماید

4 Bayrām Khan's Persian and Turki *Diwan* have been published by the Asiatic Society of Bengal in 1910.

آور ده اند که بیرام خان در دم واپسین پسر خود مرزا عبدالرحیم را طلبیده وصیت کرد که چون من جهان فانی را پدرود کنم باید که توسل بهیچ کس نه جسته بدر دیگرے نروی، فرش آستانه مقدس معلی بندگان حضرت شاهنشاهی گردی، تا انچه از مشیت الله است از کتم عدم بعرصه وجود بیاید ـ اتفاقاً ان ملهم به اسرار غیب اله موافق وصیت پدر بزرگوار خود عمل نموده به اعتقاد کامل در خدمتگاری آن حضرت از صدق اخلاص بمرتبه سپه سالاری و خان‌خانانی رسید

مرزا سلیمان و مرزا شاه رخ

[مرزا سلیمان] حاکم بدخشان بود ـ باغوای بدخشیان مرزا را از بدخشان بدر کردند ـ مرزا سلیمان از روی کمال عجز و اضطرار گریخته نزد مرزا محمد حکیم[1] درکابل آمده ازو درخواست کومک نمود ـ از آنجا که مرزا از و رنجیده بود، باوجودے که مرزا سلیمان صبیه‌خودرا به مرزا نسبت کرده بود، اما مرزا سلیمان دو بار از روی غدر و مکر خواست که مرزا را ازمیان برداشته کابل را متصرف شود، خواست حق نبود، میسرنشد، بنابران مرزا در امداد او اقبال نه کرد ـ

مکن تکیه به صدر و مسند و تخت

خس است این جمله چون باد ے وزد سخت

ز تاراج سپهر دون پیند یش

که صدشه را کند یک لحظه درویش

چون مرزا محمد حکیم بخلاف توقع او پیش آمد، مشار الیه التماس نمود که مارا ازگذار مخوفه گذرانیده بکنار آب نیلاب رساند ـ مرزا این توقع سهل را که نسبت سوداگران و مردم رهگذران رعایت می نمود نیز رواینداشت ـ مرزا سلیمان متوکلاً علی‌الله رو براه هندستان آورد ـ افغانان چندجا سر راه بر مرزا بستند و به آن کار

1 Yonnger brother of Emperor Akbar.

به جنگ منجر شد، مرزا بذات خود تردد نموده زخمی شد، چون بکنار آب نیلاب رسید حوادث‌ها و وقایع بخط خود در عرضداشت درج نموده بدرگاه حضرت مرسول داشت، حضرت خلیفه الهی مبلغ پنجاه هزار روپیه باسباب سلطنت و چند طویله اسپ عراقی به استقبال مرزا فرستادند ـ آقاخان خزانچی تعین شد که در هر منزل که مرزا بر سند، حکام آنجارا به استقبال آورده مهمانی نماید ـ چون مرزا بنواحی فتح پور سیکری رسید به حکم حضرت جمیع امرا و اعیان دولت به استقبال رفتند، حضرت هم استقبال فرمودند ـ حکم شد که پنجهزار فیل باجل‌هاے مخمل فرنگی و زربفت رومی و زنجیرهاے طلا و نقره آراسته و بر سروگردن‌وخرطوم فیلان قطاس‌های سفید و سیاه آویخته از دروازهٔ فتح‌پور تا پنج کروه هر دوطرف راه قطارکرده باز داشته، و میان هر دو فیل یک ارابه چسته که قلاده مرصع وجل قماش داشته باشد و دوگاؤ ارابه باسرافسار هاے زردوزی مزین ساخته نگاه دارند، چون صحرا باین وضع اراسته شد حضرت خلیفه الهی با شوکت و عظمت که ساکنان ملاء اعلے ازدیدن آن متحیر شدندے، سوار شده رو براه آوردند ـ چون برابر مرزا رسیدند مرزا بے تحاشی[1] خود را از اسپ انداخته پیش دوید که آن حضرت را در یابد و متخلق باخلاق‌الله نظر برکبرسن و ملاحظه

1. In MS. B. بے تحاشا

خویشی و مهمان نوازی فرموده از اسپ پیاده شدند و نگذاشتند که
مرزا بشرائط خدمت قیام نماید و مرزا را در آغوش گرفته برخنگ
دولت سوار شدند وآن حضرت تا پنج کروه با مرزا متکلم بودند۔
چون بدولت خانه عالی رسیدند مرزا را در پهلوے خود بر سریر
سلطنت جائے نمودند، شاهزاده سلیم را درین مجلس عالی که یاد از
بهشت می‌داد، طلبیده بمرزا ملاقات دادند، واز مرزا دور تر
نشستند و شاهزاده شاه مراد و دانشاه[1] استاده بودند۔ آن چنان
تصرف در اطعمه واشربه و عطریات شد که چشم گردون آداب و
قواعد و ضوابط آنچنان واقع شد که عبرت افزا گردید، و بجهت
سکونت مرزا منزل قرین دولت خانه عالی تعین فرمودند و خان
جهان حاکم پنجاب را حکم شد که با پنجاه هزار سوار جرار در
خدمت مرزا متوجهه بدخشان شود، آن مملکت را از آشوب
فتنه مصفا ساخته تسلیم مرزا نماید۔ درین ضمن خبرفوت خان خانان منعم خان
رسید۔ خان‌جهان را به بنگاله رخصت کردند، فلک شعبده دیگر باخت،
مرزا سلیمان را یقین شد که هنوز هنگام آن نه رسیده که دست امل
به آغوش مراد رسد۔

I. Prince Murad—second son of of Akbar—was born on Thursday, 3 *Muharram*, 978 H. He died in 1006.

Prince Danyal—third and youngest son of Akbar—was born in 979 H. and died in 1013 H

Both MSS. have دانشاه for دانیال

برآید در زمان خویش هر کار * بوقت خود دهد هر میوهٔ بار
محال است آنکه روید درچمن کاه * بنفشه در تموز وگل به دی ماه
توان شد برهمه مقصود فیروز * مگر روزی فردا خورد امروز
مرزا التماس طواف مکه مبارکه نموده، مبلغ پنجاه هزار روپیه سوای اجناس مرحمت کردند و بست هزار روپیه دیگر از خزانهٔ گجرات مرحمت فرمودند وقلیج خان را رفیق مرزا ساختند که تا نشستن مرزا به جهاز ملازم باشد، از بندر سورت مرزا بکشتی نشسته روان شد و همدرین سال بشرف طواف دریافت و زیارت حرمین شریفین مشرف گشت و چون [به] رب‌الارباب که مالک قلوب رعایا و برایا است التجا آورده بود بدولت حکومت ودارائی مملکت بدخشان رسیده، در سال سیم جلوس مقدس موافق ۹۹۳ هجری خبر رسید که مرزا سلیمان و مرزا شاه رخ را عبدالله خان اوزبک والی توران جبراً و قهراً ازان ملک برآورده، هردو بهندوستان می آیند۔ درآخر همان سال مرزا شاهرخ بهندستان بشرف عتبه بوسی اشرف اقدس مشرف گشته، مبلغ یک لک روپیه نقد و اسباب فراشخانه و سه طویله اسپ عراقی و پنج زنجیر فیل و صدقطار شتر و صد کنیز با ومرحمت فرمودند۔ چند گاه در رکاب سعادت حاضر بود، بعده اجین در جاگیر او لطف نموده بطریق وطن دادند، سال هائے دراز بحکومت آنجا قیام داشت و همانجا ودیعت حیات را بموکلان قضا و قدر سپرد، بیرون شهر دفن کردند۔

خان خانان منعم خان

از امرائے کبار جنت آستانی بود، اولاً حکومت کابل داشت، بعد از بیرام خان بخطاب خان خانانی رسید و مدت چهار ده سال به وکالت و امیرالامرای امتیاز داشت. در سال بستم جلوس حضرت خلیفه الهی سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه خانخانان که به صوبه‌داری بنگالا با داود افغان جنگ واقع شده، و از دست گوجر خان افغان دران جنگ زخم، خان خانان خورد، آخر گوجر خان کشته گشت. و در ابتدا افغانان غالب شده بودند و باز مغلوب گردیدند. آخر در کٹک بنارس سخن به صلح قرار یافت که داؤد، خان خانان را به بیند. خان خانان مجلس عالی آراسته کرد، او نیز بجمعیت خوب آمده، چون داؤد نزدیک به سرا پرده خان خانان رسید، خان از کمال تواضع به تعظیم و احترام او برخاست تاسراپرده شد نمود، دران هنگام که یکدیگر را در یافتند، داؤد شمشیر خود را از میان کشاده پیش داشت، و گفت چوبمثل شما عزیزان زخم رسید، از سپاهگری بیزارم. خان‌خانان شمشیر از پیش او برداشته به قورچی سپرد و بملاحظه[1] دست او را گرفته در پهلوئے خود جاداد و تفقدات پدرانه و مشفقانه کرد. خوانسالاران الوان اطعمه و

1. بملاحظه - Both the MSS. have this. In the *Ṭabaqāt*, from which Farid seems to have taken this incident the words به ملاطفت are used for به ملاحظه See, *Ṭabaqāt*, p. 327

اقسام اشربه و حلویات کشیدند و خانخانان از کمال انبساط هرزمان داؤد را بر تناول طعام مجدد و اشربه غیر مکرر ترغیب می نمود، و بعد از بر داشتن طعام حکایات عهد و پیمان درمیان آمد، و داؤد شرط نموده که مادام الحیواة از طریق دولتخواهی انحراف نورزد، و درین باب عهد نامه نوشتند و بعد از نوشتن عهد نامه خان خانان شمشیرے قیمتی داشت، از سرکار خود آورده، که ولایت اوڑیسه را از حضرت خلیفه الهی بجاگیر شمامی گیرم، و چون داخل بندهائے درگاه بادشاهی شده اید، بتازگی شمشیر به سپاه گری بمیان شمامی بندیم، و به دست خود شمشیر را به دست[1] داؤد بست و اقسام تکلف بجاآورد، و عرضداشت بدرگاه مرسول داشت و هر التماس که در باب داؤد کرده بود باجابت مقرون گشته، و در سال بست و دوم جلوس موافق ۹۸۳ هجری خان خانان به اجل طبعی در گزشت - داؤد خان عهد و مواثیق را برطاق نسیان داشته برسر تانده امده گرفت، لشکر بادشاهی در پٹنه آمد، خانجهان در انجارسیده مکرراً محار به نمود، و داؤد دریں محاربات کشته گشت، " ملک سلیمان ز داؤد رفت" ۹۸۳ تاریخست - خانخانان - عالی مشرب اشجع زمان بود، تا زیست در جمیع محاربات غالب آمد، اصلا رو گردان نشد، و جمعیت خوب فراهم آورده بود -

1. In MS. B. به کمر داؤد بست

علی قلی خان زماں و بهادر خان

از طایفه شیبانیست—در خدمت حضرت جنت آستانی بسیار ترقی کردند، و در آخر بغی، و حرام نمکی نمودند، مجملاً آنکه در سال چهارم جلوس حضرت شاهنشاهی موافق ۹۶۶ هجری خان‌زمان و بهادر خان رابه‌تسخیر جونپور که سالها تخت گاه سلاطین شرقیه بوده است و دران ایام در تصرف افغانان بود، تعین فرمودند[1] .... اولیائے دولت قاهره درآوردند، و درسال ششم جلوس[2]......... طغیان و سرکشی و بغی شنیدند و حضرت خلیفه‌الهی بطریق سیر و شکار به جونپور روان شدند، چون به بلده کڑه رسیدند علی قلی خانزمان و برادرش بهادر خان به شرف پابوس مشرف شدـ پیش کش خوب از تحفه های[3]......... مورد مراحم خسروا نه‌شدند و بجا گیر رخصت یافتندـ حضرت شاهنشاهی نیز معاودت نموده بزیارت مرقد منوره معطره حضرت معین‌الدنیاوالدین، بدارالبرکه اجمیر تشریف ارزانی فرمودندـ ودرسال‌دهم علی‌قلی خانزمان و بهادرخان و ابراهیم‌و سکندر اوزبکان بغی‌و مخالفت صریح نموده[روئے؟]عداوت بجانب لکهنؤ آوردند، شاهم جلائیر و شاه بداغ خان و امیر خان و محمد روشن دیوانه و سلطان علی خالدار و جمله جاگیر داران آن نواحی برسرراه مخالفان آمده شروع در جنگ کردند، کوشش‌ہائے

1. Lacuna in both MSS.
2. Lacuna in both MSS.
3. Lacuna in both MSS.

مردانه بجا آورند، جمعیت مخالفان بسیار بود، نتوانستند کارے ساخت، عرائض بدرگاه فرستادند۔ در ماه شوال سنه مذکوره حضرت متوجهه دفع آن نمک حراماں شدند، چوں به جونپور رسیدند خان خانان منعم خان[1] و والده خانزمان و بهادر خان نیز سر برهنه کرده شفاعت پسران خود نمود، حضرت خلیفه الهی که جهان کرم بودند تقصیرات[2] . . . . . . و والده آنهارا درجونپور گذاشتند[3]۔باز آنها خلاف عهد نموده با بند های بادشاهی جنگ کرده غالب آمدند، و والده خانزمان که در جونپور بود بزور او را بر آورده بردند، و بعد از محار به بازهزیمت خورده روئے عجز به خاں خانان آورد۔ خان مشار الیه باتفاق میر عبد اللطیف و ملا عبدالله

---

1. In MS. B.
" منعم خان والده خانزمان و ابراهیم خان را با میر هادی صدر به درگاه‌آورد و چون ابراهیم خان سربرهنه کرده و تیغ وکفن درگردن انداخته و والده خانزمان و بهادر خان نیزسر برهنه کرده"

2. Lacuna in both MSS.

3. In MS. B.
در جونپور نگه داشتند

مخدوم الملک که شیخ الاسلام هند بود و شیخ عبدالنبی صدر در مقام شفاعت ایشان ایستاده ، دیگر باره درخواست گناهان آنها کرده ، حضرت باز عفو فرموده ، بزبان الهام بیان اشارتے باین بیت فرمودند

مجرم گر این دقیقه بداند که دم بدم
مارا چه لذتست زعفو گناه گار
پیوسته ارتکاب جرایم کند به عمد
دایم به نزد ما گنه آرد به اعتذار

و باز فرمودند

ع—در عفو لذتیست که در انتقام نیست۔

بعد از زمانے باز نقض عهد کرده بغی ورزیدند، آصف خان عبدالمجید گریخته به گڑه کٹنکه رفته بود ، افواج بر سر او تعین شدند ، او خود را پیش خانزمان رسانید ، و در مجلس اول تکبر خانزمان را معائینه کرده از آمدن پشیمان گشت - ع

پس گریزند از بلا سوئے بلا * پس جهند از مار سوی اژدها

آخر خانزمان آصف خان را باتفاق بهادر خان برادر خود بداعیه تسخیر بعضے ولایات که به افغانان تعلق داشت فرستاد۔ وزیر خان برادر او را پیش خود نگاه داشته ، آخر نظر بند کرده به برادر خود

نوشت که حال چنین است تا توانی ازین لشکر[1] . . . جدا شده جنگ صعب روی داد، و شکست بر آصف خان ظاهر گشت ـ او را بر چوکهنڈی فیل انداخته می بردند، که وزیر خان هم از آنجا گریخته برسر برادر آمد، برادرش را دوسه زخم زدند، کارگر نشد، وزیر خان برادر را خلاص کرده، هر دو خود را بکڑه کٹنکه رسانید ند، از آنجا وزیر خان بدرگاه رفت و گناه برادر را معاف کنانیده، آصف خان بحضور نوازش یافت، حضرت خبر بغیٰ خانزمان و بهادر خان و سکندر خان شنیده از لاهور متوجه آگره شدند، چون بآگره رسید ند بعرض رسید که خا نزمان قلعه شیر گڑه که در چهار کروهی قنوج است، رسید ـ یوسف خان وغیره محاصره کرده خود بجانب مانکپور آمده، حضرت خلیفه الهی بسرعت تمام بر گذر مانکپور کڑه رسیده، فیل سوار از آب گنگ عبور نمودند، درین وقت زیاده از ده پانزده کس همراه آنحضرت نبودند، اتفاقاً علی قلی خان و بهادر خان تمام شب به صحبت شراب و پاتر بازی مشغول بوده به غفلت گزرا نیده بودند، و مقدمات جنگ را بر دلیری مجنون خان حمل نموده از تشر یف آوردن آنحضرت غافل بودند، و اصلا باور نمیکر دند. غره ذیحجه سنه مذکور حضرت بوجود اشرف خود حول شدند، و برفیل بال سندر نام سوار بودند و

---

1. Lacuna in both MSS.

بجائے فیلبان خود نشسته ، مرزا کوکه خان اعظم رادر چوکهنڈی
آن فیل نشانده سر مباهات از چرخ برین گذرانیدند، مخالفان خبر
تحقیق تشریف آوردن خلیفه الهی یافته ، سدره رو لشکر منصور
شدند ، درین ضمن زخم تیر بر اسپ بهادر خان رسید ، اسپ چراغ پا
شده ، بهادر خان از اسپ بر زمین آمده گرفتار گشته

کلید ظفر چون نبا شد بدست * بیا زو در فتح نتوان شکست

و چون معرکهٔ قتال گرم شد ، حضرت از فیل فرود آمده بر اسپ
سوار شده فرمودند که فیلان بر صف علی قلیخان دوا نیدند -

هیکل فیلان بزمین خم فکند * زلزله در عرصه عالم فکند

اتفاقاً هیرا نند نام فیل نزدیک صف مخالفان رسید آن ها نیز فیل
اودیا نام را بر فیل هیرانند دوانیدند ، در ینوقت تیرے به
علی قلیخان رسید ، در مقام بر آوردن تیر بود که تیرے دیگر
بر اسپش خورد،و اسپ چراغ پاشد ، علی قلیخان برزمین افتاد که
فیل دیگر هر سنگه نام رسید ، و قصد علی قلیخان کرد ، به فیلبان
گفت که من مرد بزرگم، اگر مرا زنده پیش بادشاه خواهی برد ،
نوازش‌ها خواهی یافت - فیل بخاک برابر گشت ، چون فضائے
معرکه از غبار وجود مخالفان مصفا گشت، سر خان زمان و بهادر
خان را بریده آوردند، حضرت خلیفه الهی از اسپ فرود آمده سجدهٔ
شکر این فتح غیبی نمودند و این فتح در موضع سکرکه[1] ، که الحال

---

1. In MS. B. موضع شکر

موسوم به فتح پور است[1] و (از اعمال) جوشی پر اگ که الحال به الهآباس مشهور و موسوم است ، روی داده[2] در سال دو از دهم الهی موافق روز دوشنبه غره شهر ذیحجه سنه اربع و سبعین و تسعمائیه۔ حضرت خلیفه الهی بآگره تشریف آورده به تسخیر قلعه چتور[3] ۔

خان خانان مرزا خان عبدالرحیم

بعد از شهادت یافتن بیرام خان درسن ده سالگی[4] بودند ، بدرگاه جهان پناه حاضر آمده مصدرت خدمات عالی و فتوحات عظیم شد ، و همشیره خان اعظم محمد عزیز کوکلتاش درحباله نکاح او در آمده ، و میر ابوالفتح و راجه مانسنگه درپے تربیت او شدند۔ اتفاقاً در سال بست و نهم جلوس موافق سنه اثنی و تسعین و تسعمائه ۹۹۲ خبر رسید که سلطان مظفر گجراتی خروج کرده با شهاب الدین احمد خان جنگ کرده شکست داد۔ عالمے تلف شده ، اهل و عیال سپاه به اسیری برده اکثر ملک گجرات را بتصرف خود در آورده و در بڑوده که قطب الدین خان برادر خان اعظم بود مظفر در آنجا رفته ، قلعه را بضرب توپ انداخت ، قطب الدین خان قول گرفته ، اول زین الدین کنبو را نزد مظفر فرستاده ، مظفر عهد شکنی نموده زین الدین را به قتل رسانید و غدر و

---

1. In MS. B. موسوم است که الحال به فتح پور
2. For a disccession of the site of the battle see Ṭab. (Eng. Tr.), II, p. 336 n. 3.
3. Lacuna in MS. B. no space seems to have been left in MS. A.
4. See note on p. 19.

نقض عهد مظفر اگرچه به قطب‌الدین ظاهر بود، اماچون اجل موعود، دیدهٔ بصیرت او را کور ساخته بود، اعتماد بر عهد و قول او نموده پیش او رفت، به قتل رسید - قریب سی هزار سوار مغول و راجپوت پیش مظفر جمع آمد ند، حضرت عرش آشیانی با ستماع این خبر مرزا خان والد بیرام خان را به گجرات فرستادند، ایشان با جاگیرداران نواحی اجمیر براه جالور و قلیج محمد خان و نورنگخان را با لشکر مالوا براه سلطان پور نذر بار فرستادند- مرزا خان با افواج منصوره چون به پتن رسید، فرمان عالیشان صدور یافت که کثرت جمعیت مظفر به مسامع بار یافتگان درگاه رسیده، زنهار در جنگ شتابی نکنند، هر جا ورود فرمان سعادت تواماں شود، همان جا توقف نماید- هرگاه قلیج محمد خان و نور نگخان با عساکر ظفر مآثر به شما ملحق شوند، آن وقت مرتکب جنگ گردد- مرزا خان خواست که توقف کند، میاں دولت خان لودی شاهو خیل که سپهبد و سردار لشکر و مصاحب ایشان و رستم وقت بود، معلوم ساخت که هرگاه با قلیج محمد خان وغیره شریک شده جنگ اندازند، شریک غالب فتح اوست، اگر خواهی که خان خانان شوی بسرعت هر چه تمام تر با سلطان مظفر جنگ بکن، اگر فتح است بمنصب و خطاب پدر می‌رسی، و اگر هزیمت است کشته باید شد که کشته شدن به

از گمنام بودن است۔ خان خانان متوکلا علی الله بسو کچ بسه کروهے
احمدآباد رسید، سلطان مظفر در نواحی مزار شاه‌بهیکن
قدس‌الله سره، محاذی لشکر ظفر اثر بمقابله[1] دو کروه جادر
زده، لشکر گاه ساخت۔ روز جمعه سیزدهم شهر محرم سنه
اثنی و تسعین و تسعمایه ۹۹۲ مظفر گجراتی صف راست
کرده، مقابله شد، و مرزا خان نیز در برابر او صف آراسته با
نظام‌الدین احمد و مرزا منور و مرزا ابوالمظفر و میر معصوم بکری[2]
نامی و میر محب‌الله و بیگ محمد توقبائی و امرا و منصبداران جنگ
کرد، خضر آقا که وکیل مرزا خان بود و سید هاشم بارهه
که از امرای کبار بود، شهادت یافتند و مردم بسیار زخمی
شدند۔ میان دولت خان لودی ملازم عمدهٔ مرزا خان داد مردی
و مردانگی داده، شریک غالب درین فتح گشته، سلطان مظفر
را شکست داد۔ ، این خبر به مسامع همایون رسید، مرزا
خان به خطاب خان خانان ممتاز گردید و بعد از فتح بسه
روز قلیج محمد خان وغیره امرائے مالوا به احمدآباد رسیدند،
و در برودہ باز به مظفر، جنگ کرده، غالب آمدند۔
مظفر بعد از شکست دوم بجانب سورت رفت و در قصبه
گوندل که دوازده کروهے قلعه جونا گڈه است قرار
گرفت و خان اعظم که به تسخیر دکن با شهاب‌الدین احمد خان

1. In MS.B. بمفاصله 2. In MS. B. میر محمد معصوم بهکری

که در مالوا بود تعین شده بود، چون عداوت و کینه سابق داشتند در لشکر نفاق کلی شد، خان اعظم در صوبهٔ برار در آمده ایلچپور را غارت و خراب کرد۔ اینجا هم نتوانست استقامت نمود، متوجه نذر بار شد و دکنیان از پۓ هم در آمده تعاقب را نمی گذاشتند، خان اعظم بجانب گجرات آمد و خان خانان بجهت استقبال آمده مشار الیه ملاقات همشیره خود کرده باز مراجعت نمود، وبه نذربار رفت و ملک گجرات که از دست رفته بود بسعی جمیل خان خانان باز بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد۔ خان خانان در جشن این فتح عظمی هرچه در بساط داشت سوایٔ فیلان، همه را وقف خلایق گردانید۔ آخر روز شخصے آمده عرض کرد، که عالمے ازیں میاں عطایا به فیض رسیده، الا من محروم مانده ام، خان خانان قلمدان در پیش داشت، به او بخشید ند و در سال و قایع سی و پنجم الهی موافق سنه ثمان و تسعین و تسعمایه ۹۹۸ حکومت ولایت ملتان و بهکر بخان خانان شد، و حکم شد، که به تسخیر ولایت سندھ و تتهه پردازد، میاں محمد خان نیازی و فریدون[1] خان برلاس و شاه بیگ خان کابلی و سید بهاءالدین بخاری و شیر خان و جانش خان بهادر و میر محمد معصوم بکری نامی و بختیار بیگ و قرا بیگ ترکمان و دهارو ولد راجه تودر مل وغیره همراه خان خانان رخصت

---

1 In MS. B. فریدو خان برلاس

شد ند، تاریخ این عزیمت را قدوة الفضلا ملک‌الشعرا شیخ فیضی ”قصد تته“ یا فته، خان خانان به بهکر رسید. سر انجام حرب نموده روانه پیش شد و قلعه سیهوان را محاصره نموده، و چون معلوم کرد مرزا جانی بیگ ترخان والی تهته با کل زمینداران آن ولایت با غراب و کشتی بسیار با توپ خانه استعداد به عزیمت جنگ پیشتر می آید، خان خانان ترک محاصره کرده[1] پیشتر روان شد، وچون بنواحی نصرپور رسید و فاصله فریقین کروه[2] ماند مرزا جانی بیگ تمام غراب‌ها را که از صد غراب متجاوز بود، بادویست کشتی مشحون به تیر انداز و توپچی و تفنگ‌هائی[3] بزرگ بجنگ فرستاده، بخان خانان باآنکه از بست و پنج غراب زیاده نداشت، مقابله نموده جنگ انداخت. یک شب و یک روز متصل جنگ قایم بود تاآنکه عنایت الهی تائید بخش دلیران لشکر بادشاهی شده، از اهل غراب مرزا جانی بیگ قریب به دویست کس به قتل رسیدند و هفت غراب بدست لشکر ظفر اثر درآمده، بقیه بهزیمت رفتند، و این جنگ دوم ماه آبان الهی سنه ۳۶ موافق ششم ماه محرم سنه الف واقع شد بعد ازین فتح، مرزا جانی بیگ در کنار دریای سنده در زمینے که اطراف آن آب و جهله بود، گرد لشکر خود قلعه ساخته نشست،

1 In MS. B. ترک محاصره قلعه کرده 2 Ṭab. says seven Krohs.

3 In MS. B. توپهاے

و خان خانان در برابر فرود آمد ـ و مرچل‌ها ساخته اورا قبل کردند۔ مدت دو ماه ایام محاصره و مجادله بود۔ حضرت خلیفه الهی یک دفعه یک لک و پنجاه هزار روپیه و دفعه دیگر یک لک روپیه و مرتبه دیگر یک لک من غله با چند توپ بزرگ و توپچی بسیار مدد خرچ و لشکر فرستادند ، و رائی رایسنگه و دلپت پسراو را که از امرائے چهار هزاری بود از راه جیسلمیر بکومک خانخانان رخصت کردند ـ مدت دو ماه جانی بیگ ترخان را در محاصره داشته هر روز جنگ و مقابله میشد و از طرفین مردم به قتل می رسیدند، وسندیان از اطراف راه آمد و شد غله را بر لشکر خانخانان بستند و غله بحدی نایاب گشته که نان بجان ارزان بود۔ خان‌خانان لاعلاج ازان جا کوچ کرده بجانب پرگنه جون که قریب تهته است روان شد ـ و سید بهاءالدین بخاری و بختیار بیگ و قرابیگ ترکمان و میر محمد معصوم بکری و حسن علی عرب و جمعے از نوکران خود به سیهوان رفت ـ چون این خبر به خان‌خانان رسید بسرعت هرچه تمامتر میان دولت خان لودی که سپهبد و شجاع بےنظیر و رستم وقت خود بود و خواجه رستم بخشی[1] و میان

1 *Ṭab.* gives this name as خواجه محمد مقیم بخشی

محمد خان نیازی و دهارو پسر راجه تودرمل و دلپت پسر رای سنگه بهرتیه و بهادرخان‌ترین را بکومک سیهوان فرستاد ـ این مردم در دو روز هشتاد کروه راه را طے نموده خودرا به جمعیت سیهوان رسانیدند۔ روز دیگر مرزا جانی فوج‌هائے خودرا راست کرده رسید ، و دولت خواهان نیز صف‌ها را آراسته کرده ، باوجود آنکه این لشکر به دو هزار سوار نمی‌رسید، و جمعیت مرزا از پنج هزار سوار زیاده بود، تکیه به اقبال لایزال حضرت شاهنشاهی نموده، جنگ صعب اتفاق افتاد و دهارو ولد راجه تودرمل ترددهای مردانه بظهور رسانیده به قتل رسید ، و میاں محمد خان نیازی بذات‌خود ترددات نمایاں کرده جمعے از خویش و تبارخود را بکشتن داده و دولت خان لودی چنداں سعی و تلاش و تردد کرده که مزیدے براں متصور نباشد شریک غالب فتح اوست ، دلپت با چهار صد سوار راجپوت به کناره جنگ‌گاه استاده ماند ، و میر محمد معصوم بهکری و شاه بیگ خان ترددات مردانه کردند ، و مرزا جانی بیگ بحدی تلاش کرد که خود با شاه قاسم ارغون در حرب گاه استاده ماند ، و شاه قاسم جلو اسپ مرزا را گرفته برآورد ،

که اگر حیات است، باز جنگ می کنیم- هر دو سوار جانب نواره رفتند، خواستند که بر زورقچه سوار شوند، سقای سندهی از نوکران میان دولت خان لودی، مرزا را شناخته فریاد کرد که اینک مرزا جانی بیگ میرود- شاه قاسم حلق اورا افشرده غوطه چند در دریا باومی‌داد و لختی از گل در دهن او انداخته بدر رفتند، و در انورپور[1] مرتبه دوم بر خود قلعه ساخته در آنجا نشست - خانخانان باز محاصره کرد، هر روز جنگ و جدل درمیان بود، کار بر اهل قلعه آنچنان تنگ شد، که مردم مرزا جانی بیگ گوشت اسپ و شتر میخوردند و به ضرب توپ و تفنگ در صلح زد و قرارداد که خود را بنده وار بملازمت بندگان حضرت رساند، و آمده خانخانان را دیده، و مهلت سه ماه بجهت سامان راه التماس نموده به تته رخصت شد - خان خانان از راه دوراندیشی به تعاقب مرزا جانی بیگ ترخان به تته رسیده، مرزا دریافت که خانخانان واهمه نقض عهد از من دارد، مشاراليه قرار یافت که چون ایام برسات است خانخانان بموضع سمدرکه[2] که محاذی سیهوان است بگذراند و قلعه سیهوان را به دولتخواهان سپارد و صبیه خود را بمرزا ایرج فرزند رشید خانخانان نسبت[3]. . . . غراب را بدهد- مرزا جانی بیگ در سنه

1 See for variants of this name Ṭab. (Eng. Tr.) II, 640 n. 6.
2 Ṭab. has سن See p. 377
3 Lacuna in both MSS.

احد و الف، خان‌خانان را جای پناه خود را به کنار دریای شور بندر لاهری نموده و ظاهر کرد که اقبال روزافزون حضرت‌شاهنشاهی و شما قوی بود، که ما صلح کردیم، و الانه این قسم جاهائے صعب داشتیم که اگر پناه آنجا می بردیم سال‌های دراز باید که در آنجا رسید۔ ملا شکیبی شاعر، نوکر خان‌خانان قصیده غره درفتح تته بنام خان خانان انشأ نموده، ازان یک بیت ایراد نمود

همای که بر چرخ کردے خرام
گرفتی و آزاد کردی ز دام

خان‌خانان هزار مهر در صله این قصیده به ملا شکیبی داد۔ مرزا جانی بیگ هم هزار اشرفی بملا داد که رحمت خدا برو باد که مرا هما گفت' اگر شغال میگفت زبان او را کسے نگرفته بود۔ درهمان سال خان‌خانان مرزا جانی بیگ را بدرگاه آورده، مورد اضاف عنایت پادشاهانه و مراحم خسروانه گردید، و بمنصب چهار هزاری رسیده تته به جاگیر ایشان تفویض یافت،

چون برهان‌الملک حاکم دکن نوازش یافته و برداشتهٔ این درگاه بود پیشکش لائق بدرگاه مرسول نداشت و درسلوک و روش اخلاص و دولتخواهی که ازو لایق باشد نسبت بملک‌الشعرا شیخ فیضی که به حجابت نزد او رفته بود به فعل نیامده، بنابران حضرت خلیفه الهی شاهزاده شاه مراد را

بسال مذکور بجهت تسخیر دکن[1] (؟) و خان‌خانان و رایسال

درباری و رای رایسنگه بهرتیه و حکیم عین‌الملک و امرای

گجرات بملازمت شاهزاده رفته، قلعه احمد نگر را محاصره نمایند،

و چاند بی‌بی زن نظام‌الملک باتفاق ابهنگ در قلعه متحصن

شده حرف صلح را درمیان آورد که اگر خان‌خانان و صادق

محمد خان و مرزا علی بیگ اکبرشاهی وغیره اعیان دولت

قاهره پیائے قلعه آمده قول و عهد نمایند، قلعه را بتصرف

اولیائے دولت در می آورم۔ حسب‌الحکم شاهزاده، امرای نام

برده‌ها خواستند، که بیائے قلعه احمد نگر بروند، خان‌خانان

انکار رفتن کرده که مبادا غدرے باشد از برای امتحان

ده دوازده پیاده های خوش محاوره را پوشاک لطیف پوشانیده

در آنجا فرستادند، چون اهل قلعه آن‌جماعت را دیدند، فی‌الحال

آتشبازی را که دران سرزمین تعبیه کرده بودند، آتش دادند۔

آن پیاده‌های بیگناه دران آتش سوختند، چون مدت محاصره

به امتداد کشید، چهار نقب را آتش دادند، قلعه برید

ابهنگ خان بضرب تیرو تفنگ لشکر بادشاهی را نگاهداشته

باز شکست و ترکیب قلعه را راست کرد، آخرکار هر اهل

قلعه تنگ شد۔ چاند بی‌بی خواست که عهد و قول گرفته

1. It appears some word is missing here.

قلعه را به‌سپارد- ابهنگ خان فی‌الفور چاند بی بی را زهر داده کشت - خود هم جنگ نموده سر دروازه قلعه کشته گشت، و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد- چون شاه مراد ودیعت حیات را به‌مؤکلان قضاوقدر سپرد، میان خواجه سهیل لشکر هر چهار ملک دکن را با بندوقچیان کرناٹکی قریب هشتاد هزار سوار و پیاده بےشمار ز فیلان بسیار و توپخانه عظیم همراه کرد و برسر خان‌خانان آمد، و با خان‌خانان زیاده از بست هزار سوار نبود، چنانچه یکروز و یک شب جنگ در ترازو بود، خان‌خانان در این جنگ کارستانی کرد که رستم و اسفندیار نکنند و آن شب که جنگ در ترازو بود عالمے به قتل رسیدند، خان‌خانان بر حوضه فیل خواب به فراغت کرد و اصلا متردد و متوهم و متفکر نگردید، اتفاقاً فیل مست غنیم، سر تا پا غرق آهن ، افواج شاهی را برهم زده برسر ماده فیل خان‌خانان آمده، خان‌خانان اضطرار نکرد، و همچنان بر حوضه فیل بماند، میان دولت خان لودی بضرب برچهی و تیر آن فیل را روگردانید، و میان سهیل دانست که خان‌خانان کشته شد و تمامی لشکر هزیمت یافت - این معنی بسمع خان مشار الیه رسید- با آنکه قلت سپاه بقیته‌السیف، نقاره نواخت تا به غنیم خبر شود که او

حی و قائم است و غالب و مستقل میباشد۔ راجه علیخان فاروقی[1] حاکم اسیر بکومکی خانخانان دریں جنگ آمده بود، خانخانان ازو صاف دل نبود ، اتفاقاً مورچل او در جای قرار یافت، که میاں سهیل در آں سرزمین باروت بسیار ریخته بود، نصف شب دراں باروت آتش داد، راجه علیخاں با اکثر لشکر خود سوخت۔ فردائے آں خانخانان چوں اثرے از راجه علیخاں و سپاه او ندید ، دانست که به غنیم ملحق شد، خانه او را تاراج کرده مال و متاع او را گرفته عرضداشت بدرگاه خلائق پناه مرسول داشت ، که من دو فتح کردم، یکی شکست بمیاں سهیل دادم و دوم راجه علیخان فاروقی۔ غالباً بعد از ساعتے میاں عالم خان لودی که مصاحب راجه علیخان بود ، و باقی از حیات داشت ظاهر شد ، و از کشته هائے یاران خود ترددا تے که ازاں ها بوقوع آمده ، یک بیک ظاهر ساخت، و نعش راجه علیخان نمود۔

آورده اند که خان مشارالیه کفن خود که از غلاف خانهٔ مبارکه کعبه و از پرده مدینه طیبه داشت ، و از سال هائے دراز همراه داشت، آں شب درآں آتش نه سوخت۔ فردائے آں، آں شخص کفن را حاضر داشت ، و نصیبهٔ مشارالیه گشت، میاں سهیل در تدبیر جنگ تقصیر نکرده، عالمے کرده و بقیته السیف را قوت

1. Raja was the title adopted by the founder of the dynasty, Raja Aḥmad. See *Indian Antiquary*, 1918, p. 144; also Smith, p. 178.

مقاومت نمانده بود، خان‌خانان با دو سه هزار سوار در حرب
گاه قرار مردن خود داده، ثابت قدم ماند. بعد طلوع آفتاب
نظر میان سهیل بر خان‌خانان افتاد و گفت که او هنوز
زنده است! میان سهیل فیلان مست خود را پیش فوج خود
کرده قلابه یکدیگر بسته مثل سیلاب دریا برسر خان‌خانان
تاخت - میان خضر خان لودی و مصطفی خان لودی که
همراه میان دولت خان لودی در آن جنگ گاه حاضر بودند
به مسود این مجموعه، شیخ فرید می‌گفتند که میان دولتخان
پیش خان‌خانان آمده گفت که غنیم بایں انبوهے به غرور
فیلخانه و توپخانه می آید - سه صد[1] برادر ما همراه اند،
روبروی غنیم شدن پاے دادن است، در کمر دشمن در می
آئیم، خان‌خانان گفت که دهلی را برباد میدهی، خان
گفت صد دهلی دیگر را مسخر کرده باشم، اگر مردم[2]
رضائے خدا- میان دولت خان در کمر غنیم درآمد و تیراندازی
کرده، هنوز فوج نزدیک لشکر خان‌خانان نرسیده بود، که
هزیمت یافت، تمامی فیلان و توپخانه و ارابه و توپ ها بدست اولیاے
دولت قاهره افتاد، میان سهیل هزیمت خورده بسرعت روانه‌شد-

آورده اند که خان‌خانان، سید هاشم و سید قاسم سادات
بارهه که بمنصب فاخره معزز بودند، و میان دولت خان سپهبد

1 In MS. B. شش صد 2 (؟) هر دم

خود را هراول لشکر خود کرده، پیشتر تعین کرد،سادات عظام بمیان
دولت‌خان گفتند که ما و شما از اهل هندیم، و هراول شده ایم، غیر
از کشته شدن راه گریز و چاره نیست، اما شما بر مافی‌الضمیر
خان‌خانان واقف شوند که اراده ایشان چیست - میان دولت
خان پیش خان مشارالیه ظاهر کرد که میان سهیل به
این کثرت جمعیت و فیلان و توپخانه آمده، فتح آسمانیست،
اما اگر هزیمت رو دهد ، یکجا را شما نشان بدهند که
ما شما را کجا یابیم- خان‌خانان گفت ما را زیر لاشه‌هاے
کشته‌ها! خاطر جمع دارند که غیر از مردن کار دیگر
نیست، میان دولت خان سادات را ازین مقدمه واقف
ساختند- ایشان تحسین و آفرین بر همت او کرده، ترددات
نمایان نموده ، مسافت راه بعید- میان دولت خان تعاقب
میان سهیل کرده مال و متاع بسیار بدست آمد - خان‌خانان
سجده شکر را به تقدیم رسانیده در آن حرب گاه رقص کرد،
و انچه در بساط داشت، همه را به سپاه تاراج کنانید-
حضرت خلیفه الهی از عصمت‌پناهی جانان بیگم دختر
خان‌خانان پرسید که چه قدر متاع، خان وقف کرده باشد،
او بعرض رسانید که از هفتاد پنج لک روپیه زیاده نبود - چنانچه
میگویند که بعد فتح[1] که خان‌خانان مراجعت بمنزل خود

1 In MS. B. بعد از فتح

نمود ـ تمامی کارخانه‌جات ایشان از کل و جز دو شتر بار بود ـ و میاں دولت خاں را در کنار گرفت و بوسه بر سر وکتف او داد، و انچه در مخیله کسے نگنجد تواضع نمود. دریں جنگ از سادات بارهه و راجپوتاں نیز ترددات نمایاں نموده بودند، اما فتح بنام دولت خاں، خان خانان نوشت ـ

مدت سی سال خان‌خانان در دکن صوبه دار باستقلال بود ـ با چهار دنیاداران دکن نوع عهد و مواثیق نموده که همه تابع و منقاد او بوده‌اند ـ و در عهد حضرت عرش آشیانی دو شاهزاده یکے شاه مراد دوم دانشاه و صاحب صوبه‌ها هم در دکن آمدند، خان‌خانان را متهم به نفاق ساختند، باوجود آنکه شاهزاده دانشاه صبیه خان‌خانان باسم جانان بیگم را خواستکاری نمود، نیز بر (؟) خان مشارالیه راضی نگشت و علامی شیخ ابوالفضل خود فتوی بغی آن عزیز داده ـ چوں نوبت جهانداری بحضرت جهانگیر رسید خان‌خانان را با پسران مرحومی دانشاه به حضور طلبید و با افواج منصوره مثل جسونت رائے و راجه مانسنگه وغیره باز به دکن رخصت کردند، تا رسیدن گوالیار صحبت با امیرالامراء برار نکرد، او را حضور طلبیدند و خان‌خانان به دکن رفت و کارے نساخت، باز حضور طلبیده بجاگیرداری ملکوسه (؟) ازروئے غضب تعین نمودند و باز شاهزاده سلطان

پرویز تعین شد، مہم همچناں ماند ـ حضرت خلیفه الہی،
نواب خانجہاں لودی را باعزاز و اکرام تمام که مافوق
آن متصورنه، با عساکر منصور که پانزده کس پنجہزاری
صاحب علم و نقاره بودند تعینات نمودند، خان‌خانان به
بالاگھاٹ برآمد و ہماں جا دکنیاں به اشارۂ خان‌خانان فوج فوج
نمایاں شد ـ روز اول در ملکاپور جنگ عظیم نمودند ـ
ازیں طرف خانجہاں لودی با هشتاد هزار سوار ببالاگھاٹ
برآمد و از راه ناسک تربیک (؟) عبدالله خان بہادر را با
بست هزار سوار بمثل سید سیف خان بارهه و راجه
رامداس کچھواهه و علی مردان بہادر وغیره درآمده‌
می گویند که ملک عنبر مضطرب‌الحال شده التجا به
خان‌خانان آورد، و از دو طرف افواج منصوره داخل ملک
شدند ـ علی‌الخصوص عبدالله خان نزدیک قلعه دولت آباد
رسید ـ ظاهرا خان‌خانان، خان جہان لودی را به لطائف‌الحیل
قریب ظفرانگر توقف کنانید و ملک عنبر با تمامی فوج
برسر عبدالله خان رفته چنداں جنگ به آن کرد که فیروز جنگ
را قوت مقاومت نماند ـ ناچار براهے که خان مشارالیه
آمده بود مراجعت نمود، الا علی مردان خان بہادر برگشته

1 In both MSS. it is written thus,
Evidently it seems to be از بیگ

جنگ کرده و زخم خورده، در میدان افتاده۔ ملک عنبر اورا برداشته برد، با بهادر ابرام کرد که چند مرتبه شما را از میدان برداشته می‌برم، تداوی زخم‌ها کرده باساز و سر انجام‌می فرستم، بازشمارا شرم نمی آید که بر سرما آئید۔ بهادر جواب نادر برابرداد۔ میگونید که ملک عنبر زهر در زخم های او کرد و بهمان درگزشت۔ در لشکر خان جهان نوعے عسرت غله افزود که سیرآرد بیک روپیه یافته نمی شد، ناچار این لشکر هم به برهانپور مراجعت نمود ۔ حضرت شاهنشاهی از نواب خانجهان رنجیده ایشان را به تهانیسر فرستادند و خان اعظم را به صوبیداری دکن تعین نمودند و حکم فرمودند که تصویر هائے امرائے عظام که همراه عبدالله خان بهادر براه ناسک رفته بودند نوشته بیارند، اول تصویر نواب عبدالله خان را دردست گرفته فرمودند که در حسب و نسب به قربت شما کم کسے که در هند است و به این شکل و شمائل و قرب و حالت و خزانه و جمعیت وافر شمارا لایق نبود که بگریزید، گریز جنگ خطاب شما است، باز تصویر سید سیف خان را مخاطب ساخته فرمودند که آبا و اجداد شما کسے از جنگ نگریخته، حیف که به این قدو قامت گریختید، شرم خطاب سیف خانی هم نکردید، امید دارم که عنقریب از دنیا رحلت نمائی۔ چنانچه سالے نکشید بر آن، درگزشت۔ باز تصویر راجه را مداس‌را خطاب کرده فرمودند که تونوکر رایسال درباری یک تنکه روزینه داشتی، حضرت عرش آشیانی ترا تربیت

کرده به امرای رسانید و قوم راجپوت راگریختن عیب و عار است،
تو شرم خطاب راجه کرن هم نکردی، امید دارم که حق تعالیٰ
ترا از دین و دنیا بے بهره سازد، او را به مهم بنگش تعین نمودند،
هما نجا در گزشت، و در مذهب هنود مقر راست که دریائے سنده
را عبور کرده آنطرف برود و بمیرد جهنمی است،
و بر تصویر علی مردان بهادر نظر کرده فرمودند که
بهادر! جنت مکان تست و اولاد امجادش تا سلسه علیه
عالیه چغتائیه در دنیا است، معزز و محترم خواهد بود، و قس علیٰ
هذا، به همین روش می فرمودند و داخل جهانگیر نامه میکردند۔
و از خان اعظم هم مهم دکن متمشے نشد، آخرالامر از دست خدیو
زمان، شهر یار دوران، شاهزاده شاه جهان، آن مهم بانصرام رسید،
و خان خانان‌را درکنف حمایت و حریم و حراست خود صاحب عالم
نگاهداشته صبیه پسرش، شاهنواز خان، راخواستکاری نمودند، و درخروج
صاحب عالم، خان‌خانان صاحب مدار بود، وقتےکه راجه بکرماجیت
بزخم بندوق درگزشت این معنی رانیز به داراب خان پسرخان خانان
نهادندکه او به کشتن داده۔ چون خدیو زمان از جنگ بلوچ پوره
و دهلی مراجعت بدکن نمود، شاهزاده سلطان پرویز به اتالیقی
مهابت خان به تعاقب شاهزاده شاهجهان تعین شده، این واقعه درسال
هژدم جلوس موافق ماه جمادی‌الاول سنه هزار و سی و دو هجری[1]
روی داده، قریب چهل هزار سوار موجودی تعین شده : تفصیل امرای

1 i.e. March, 1623.

عالیشان، خان عالم و راجه نرسنگه دیو بندیله ، راجه گجسنگه ، سربلندرای ، لشکر خان ، مظفر خان ، منصور خان، راجه جے سنگه ، راجه سور جسنگه ، فاضل خان ، رشید خان ، راجه گردهر ، خواجه میر عزیزالله، اسد خان ، سکندر خان ، اکرام خان وغیره شاه جوان بخت از آب نربدا عبور فرموده کشتی‌ها را[1] آن طرف کشیده و بیرم بیگ بخشی را با جمعی بر کنار آب گزاشته خود با خان خانان بصوب قلعه آسیر و برهانپور شتافتند - درینولا محمد تقی بخشی نوشته بخط خان خانان که نهانی نزد مهابت خان فرستاده بود، بخدمت شاه والا قدر آورده، درعنوان آن مکتوب این بیت مرقوم بود—
صد کس بنظر نگاه می‌دارندم * ورنه به پریدمے ز بے آرامی
صاحب بلند اقبال، خان خانان را با داراب خان پسرش از خانه طلب نموده آن نوشته‌را درخلوت بوے نمودند، جوابے که مسموع افتد سامان نیارست کرد - بنا برآن با فرزندانش متصل بدولت خانه نظر بند داشتند، وانچه خود فال زده بود که

ع - صد کس بنظر نگاه می دارندم

پیش آمد — بالجمله چون موکب گیهان شکوه بپائے قلعه اسیر پیوست ، میر حسام‌الدین ولد میر جمال‌الدین حسین انجو را در آسیر گزاشته ، به برهانپور تشریف ارزانی فرمودند و مهابت خان با شاهزاده سلطان‌پرویز بکنارآب نربدا

---

1 In MS. B. کشتی‌ها را به آن طرف

رسیده، هرچند سعی در گزشتن نمودند، چون بیرام بیگ بخشی
کشتی ها را بآن طرف بر ده گزرها را بتوپ استحکام داده بود، میسر نشد۔
ازانجا که مهابت خان در تدبیر و تزویر نظیرے نداشت نهانی نوشته ها را
نزد خان خانان فرستاده، آن کهن سال دیرینه خدمت عقل کل را
فریفته از راه برده، خان خانان بخدمت آن حضرت معروضداشت که
چون روزگار به ناسازگاری پرداخته اگر روزے چند بناکامی در صلحی
بمیان اندازند هرآئنه سبب امنیت عالم و رفاهیت بند هائی خدا خواهد
بود، اگر از گرفتن ما بادشاه می شوید بنده با پسران فدائے نام نامی
ایشانیم.وگرنه ما را رها کنید و پسران و عیال و اطفال ما را در تحت
اقدام خود نگاه دارید تا نزد سلطان پرویز و مهابت خان رفته صلح
را موکد و مستحکم سازیم و اگر به صلح ما راضی نشوند عادل خان
بیجاپوری و قطب الملک گولکنڈه و نظام الملک و ملک عنبر و
لشکر کبرنا ٹکی وغیره را با پنجاه شست هزار سوار و پیاده جمع ساخته
در ملک جهانگیری درآیم ۔ حضرت خدیو زمان که همواره به
انطفائے[1] نائرهٔ فتنه همت مصروف داشتے ترتیب این مقدمه را فوزے
عظیم دانسته خان خانان را به خلوت سرا ے دولت برده نخست به سوگند
مصحف مجید خاطر خویش را از جانب او مطمئن ساختند و او دست
بمصحف نهاده به غلاظ و شداد سوگند خورد که هرگز از آن حضرت
روی اخلاص را برنتابد، و در انچه خیریت طرفین باشد سعی نماید

1 In MS. B. انتهائے نائیره

و بعد از اطمینان خاطر خان خانان را رخصت فرموده داراب خان را با فرزندان در خدمت خود نگاه داشتند و قرار یافت که مشار الیه درینطرف آب توقف گزیده بمراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید چون خبر صلح و رخصت خان‌خانان به بند هائی بادشاهی رسید رسوخ عزیمت نقصان پزیرفت و احتیاطی که در استحکام گزر هائی کردند به صرافت اصلے نماند ـ شبی در گران خواب غفلت بترغیب مهابت خان جمعی از جوانان کار طلب بارگے همت را به آب درزده مردانه عبور نموده و در آن شب دل از هول این شورش و آشوب ارکان همت بسیارے تزلزل پزیرفت و بیرام بیگ نتوانست بمدافعه و مقابله پرداخت کسی بسیاری از آب بگزشتند و خان‌خانان نظر بر نمک جهانگیری نموده طومار حقیقت و وفا را به آب شسته به مهابت خان پیوست و بیرام بیگ خود را بخدمت شاه والا قدر رسانید و چون حقیقت بےاخلاصی خان‌خانان و عبور لشکر منصور حضرت شهنشاهی از آب نربدا و آمدن بیرام بیگ به مسامع شاه جوان بخت رسید توقف در برهانپور صلاح ندانسته . با وجود شدت باران و طغیان آب از دریای تبتی عبور فرمود و درین هرج و مرج اکثرے از بندهای شاهی راه بیوفای سپرده مطعون ازل و ابد شدند شاهزاده سلطان پرویز و مهابت خان

به برهانپور رسیده منزلے چند از پیٔ ایشان شتافتند و چون موکب اقبال والا شکوه از راه ولایت قطب‌الملک به صوبه آدیسه و بنگالا نهضت فرمود شاهزاده سلطان پرویز عطف عنان نموده در برهانپور توقف گزیدند ، و شاه والا قدر داراب خان ولد خان خانان را با یک پسر و یک دختر و یک پسر شاهنوازخان را مقید داشته بعد از کشته شدن ابراهیم خان فتح جنگ و ضبط اموال او و ملک بنگالا دارابخان را از قید بر آورده و سو گند مصحف داده حکومت بنگالا را با و تفویض فرمودند، و سلطان پرویز و مهابت خان خاطر از مهات دکن جمع ساخته سر بلند رای و لشکر خان را در برهانپور مانده خود ها را بصوب ملک بنگالا و بهار نهضت فرمودند و چون خاطر از طرف خان خانان جمع نداشتند و خبر داراب خان رسید که شاه بلند اقبال او را صاحب صوبه بنگالا بجای فتح جنگ خان نمودند ، به صلاح و صوابدید دولت خواهان خان خانان را نظر بند نگاه میداشتند و مقرر شد که متصل دولتخا نه شاهزاده گهر ریز خیمه بجهت آن عزیزایستاده کنند و جانان بیگم صبیه او که در عقد نکاح شاهزاده دانیال بود و شاگرد رشید پدر خوداست با پدر یکجا بسر برد و جمعے از معتمد بر دور خیمه او پاس دارند. آورده اند که چون مهابت خان اراده نمود که خان‌خانان را دستگیر سازد نخست میان فهیم[1] را به منصب فاخره فریفت

1. A most faithful servant of the Khan Khanan who built his tomb at Delhi now known as *Nila Burj*. See Blochmann, *A'in*, I, 360..

که از خان خانان جدا شود ، او راضی باین امر نگشت و نزد خانخانان رفته حال کار را معلوم ساخت که این بزرگ در چه فکر است و مصلحت داد که مصلح شده روانه درگاه باید شد ، هر منزلتے که در آنجا رسد با کے[1] نیست، درین جا برسوای کشته نشویم، خان‌خانان راضی نگشت و گفت به ما بکر و نخواهد شد آخر خان‌خانان را نگاه داشتند و میان فهیم را روزی مهابت خان نزد خود طلبیده گفت که اگر منصب بادشاهی می خواهی هزاری ذات سوار و جاگیر چند تنخواه میکنیم و اگر نوکری ما را اختیار میکنی لک[2] روپیه بذات تو و سی هزار روپیه به پسرت فیروز خان هر سال نقدی بلا قصور برسانم و سردار جمیع لشکر خود می سازم میان فهیم قبول نکرد ، مهابت خان براشفت و گفت که تا کے بر شجاعت خود خواهی نازید ـ میان فهیم برخواست و گفت که جرأت و مردانگیٔ من این است ، اگر حالادست به حربه کنم کسے نمیتواند تقابل من نمود ، چون خان‌خانان به رخصت حضرت خدیو زمان در خدمت سلطان پرویز و مهابت خان رفته ماند، و داراب خان برکاب سعادت صاحب عالمیان به

---

1. In MS. B برمز لتے که در آنجا باکی نیست 2. In MS. B. یک لک

بنگالا[1] و اودیسه رفت، و دختر برهان‌الملک که در حباله نکاح داراب خان بود، او را طلب حضور شد مهابت خان چند خواجه‌سرا را فرستاد تا او را روانه درگاه سازد غالباً خان خانان هم رخصت داد که ببرند، میان فهیم سخنان نا در برابر به خان‌خانان گفته، فیروز خان پسر خود را بخانه داراب خان فرستاد که نگذارد که خواجه سرایان، منکوحه داراب خان را ببرند، اتفاقاً فیروز خان به خواجه سرایان جنگ نموده بضرب سنگ و چوب اعضای آنها را مجروح ساخت و جمعیت کرد که اگر مهابت خان باز مرتکب این امر شود با او محاربه به نمایند، مهابت خان این معنی را فهمیده همان خواجه سرایان را بسته نزد خان خانان فرستاد که این ها غلط کرده نا فهمیده رفته بودند، آورده اند در زمانے که خدیو زمان در برهانپور تشریف داشتند داراب خان و راجه بکرما جیت را با جالنه پور فرستاده بودند۔ روزے بکرماجیت بخانه داراب خان آمد و بر مسند ایشان نشست، داراب خان سنگ بوقلمون را باو نمود و او پا درازکرده به گاوتکیه تکیه داشت، درین ضمن میان فهیم بمجلس آمد فی الحال زبان به فحش کشود که نزد نبیره بیرام خان پسر خان‌خانان مثل تو برهمن گدا به این روش بے ادبانه نشیند، راجه فی‌الحال به ادب نشست و عذر خواهی نمود، بعده میان فهیم داراب خان را مخاطب ساخته که

1 In MS. B بنگالاله

کاش به‌جای مرزا ایرج توی مردی تاچنین بے عزتی را روادار نمیشدی،
آورده اند که در آخر عمر مزاج خانخانان منحرف شد،
طبیعت عالی ایشان بر گشته بود که مثل میان فهیم را پائے
حساب فوجداری سرکار بیجانگر آورده ، مبلغے از ایشان طلب
می کرد و حافظ نصرالله که وکیل مطلق العنان نواب شده بود
در حضور نواب به میان فهیم بشدت پیش آمد میان فهیمم حافظ را
طپانچه ز دو بنواب هم درشتی کرد و رنجیده از شهر بر آمد که
درین جانمی مانم ، خانخانان شبے برڈولی سوار شده به خانه
میان فهیم رفت و درآنجا خودرا ظاهر ساخت که من بجهت
گردانیدن تو آمده ام ، میان فهیم چنین مهربانی نواب معائنه کرده
قبول کرد که بر گردد اگرچه شجاعت میان فهیم اظهر من
الشمس است شمه از خدا پرستی اورا بعالم تحریر می آورد که
تازیست سی روزه ماه مبارک رمضان و نماز پنج وقتی با اشراق
و ضحیٰ و تهجد ازو قضا نشده و سحر خیزی بے ناغه داشت و بکا
از خوف حق بسیار می کرد و سخی بے دریغ و فضلا و علما و
درویش دوست بوده ، و با سپاه سلوک برادرانه میکرد و نمک
با حلال می خورد و با این همه صفات حسنه تند مزاج هم بود
صدای کوزه البته از خانه او مسموع عالم میشد ، و در
استیلای غضب نتوانست محافظت خود کرد ، روزے که مهابت

خان ، خان‌خانان را نظر بند نگاه داشت همانروز اکثرے لشکر خود و منصبدار بادشاهی بر سر میان فهیم فرستاد ـ مشارالیه باپسر خود فیروز خان گفت که تا من تجدید وضو کرده دوگانه نفل از برائے سلامتی ایمان خود ادا نمایم این لشکر را نگاه دارید ، فیروز خان هم چنان کرد و اگرچه میان فهیم شهرت غلامی خان‌خانان میداشت اما دراصل از راجپوت و از عمده‌هائے دولت او بود بلکه بجائے پسر مهین او بود و شجاعت را باکار اگهی جمع داشت ، هر چند او را بمنصب فاخره فریفتند او راضی نشدو به‌حبس هم رضامند نگشت و رایگان هم خود را بدست نداد ، پای همت فشرده با پسر و چندی از نوکران خود چهل کس جان فدای غیرت و زاد مردی ساخت ، آورده اند چون خان‌خانان به تهمت نفاق در کار بادشاهی و اتفاق با ملک عنبر از صوبه داری دکن تغیر شده به حضور آمد و محمد معصوم که نوکر معتبر او بود کور نمکی کرده بعرض اشرف رسانید که مکاتبات ملک عنبر که از روی یک جهتی به خان‌خانان می نوشت و جوابے که ازاینجا می رفت همه نزد شیخ عبدالسلام لکهنوی ملازم خان‌خانان است ، زمانے که رایات جهانگیری بجهت شکار نذرباری به کنار چنبل رسیده بود ، شیخ عبدالسلام را طلبیده مکاتبات را طلب نمودند ، شیخ انکار نمود ـ هر چند مهابت خان حسب‌الحکم اشرف

و عدهائی افزونی منصب و عزت داد و سخنان تهدید و تاکید[1] که اظهار می‌کرد ، شیخ منکر پاک بود - به خان‌خانان حکم شد که اورابفهماند شیخ گوش به قول‌خان نکرد ، آخر به عذاب اوراکشتند و او نمک حلالی کرده تمام قوم شیخ زاده را عزت بخشید ، و بعد ازگرفتن خان‌خانان مهابت خان را[2] به خطاب خانخانی وخان جهان به خطاب سپه سالاری سربلند گردید ، و بعد ازآنکه مهابت خان ازین‌سهم مراجعت نموده روانه دکن بود حسب‌الحکم خان‌خانان بحضور رفت[3] و به سعادت آستانه بوسی[4] جبین خدمت را نورانی ساخت زمانه چند ناصیه خجالت از زمین برنگرفت، آن حضرت که جهان کرم[5] بودند بجهة دلنوازی و تسلی فرمودند[6] که درین مدت آنچه بظهور آمده از اثار قضاوقدر بوده نه بالختیار ما و شما ، و چندین جرائم و عصیان که از و سر زده‌بنا بر مهمات تعذیبات که در برابر آن کشیده بود ، حضرت شاهنشاهی فرمودند که من خود را شرمنده تر ازو می بینم - ع

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرد است و او شرمسار

بعد از تقدیم مراسم خدمت‌وزمین بوس اشاره رفت که بخشیان عظام اورا پیش‌آورده درجای مناسب باز دارند ، و باز بمنصب و جاگیر

---

1 In MS. B. سخنان تهدید و تاکید و تعذیب

2 را This is unnecessary, but is in both MSS.

3 In MS. B. حضور رفت

4 In MS. B. آستانه بوس

5 In MS. B. جهانے کرم

6 In MS. B. تسلی او فرمودند

عزت یافت چنانچه سجع[1] مشار الیه است ع

مرا لطف جهانگیری زتائیدات ربانی*دوباره زندگی دادو دوباره خانخانانی

آورده اند چون خان‌خانان را طلب حضور شد در وقت رخصت مهابت خان عذر تقصیرات خویش بیان کرد، هر چه[2] بحسب قضا و قدر بر سر شما رفته حسب الحکم حضرت بوده گناه من نیست، سامان و سر انجام و امداد خرچی خوب نموده، رخصت کردند و سید عالم را همراه دادند که منزلے چند رفیق خان مشار الیه باشد، اعتقاد خان‌خانان[3] و مهابت خان آنکه خان‌خانان از و صاف دل گشته یگانه گردیده ـ و نواب کینه اورا در دل نگاه داشته تا آنکه خان‌خانان باز بعرصه آمده منصب و جاگیر یافت، و حسب الحکم روانه جاگیر ملکوسه بود در لاهور منزل گزیده بود که مهابت خان هم بموجب طلب بدرگاه می آمد، در لاهور اتفاق حسنه واقع شد، مهابت خان بداعیه آنکه خان‌خانان درین وقت که من از عنایات جهانگیری مایوسم و من اورا مرهون احسان خود ساخته بدرگاه روانه ساخته بودم درین‌وقت بملاقات ما خواهد آمد، دو سه روز بدین سبب در لاهور مقام کرد، خان‌خانان ازو صاف دل نبود، به ملاقات مشارالیه نرفت، مهابت خان بغایت بر آشفت و چون خان مشارالیه در معامله بهت صاحب مدار و اختیار گردیده فرمان طلب به

---

1 In MS B سجع مهر

2 In MS B که هرچه

3 In MS B اعتقاد خان خانان مهابت خان

خان‌خانان صادر کنانید که هر جا رسیده باشد بر گردد و حضور بیاید ، مشار الیه بدهلی رسیده بود که فرامین متعدده بنام وے رسیدند میان سید بهووه[1] حاکم دهلی ایشانرا به لطائف‌الحیل نگاه داشته ، مهابت‌خان میر عبدالرزاق معموری و بلبدهر کچهوائه شیخاوت را با چهار صد سوار بر سر خان‌خانان تعین کرد که اگر توانید اورا بدرگاه بیاورید ، پافگذارند که پیشتر برود و بلبدهر هم چنان کرد در کچهری بادشاهی ایشان را نگاه داشت ، خانخانان تدبیرات را ازدست داده سپر انداخت ، و رضا به قضا داده نشست تا آنکه رایات عالیات جهانگیری از کابل مراجعت نمود ، و مهابت خان را جبراً و قهراً از لشکر بهمان گزربهت بدر کردند و مشار الیه براه مارواز راه فرار پیش گرفته ، خانخانان را نور جهان‌بیگم به صد اعزاز در حضور طلبداشته[2] سه صد اسپ عراقی و نه زنجیر فیل‌مست ، و بیست ما ده فیل و هزارو دویست شتر و سه صد ارابه و بساط و فروش و سایه بان هائے با اقشه و دواز ده لک روپیه از طرف خود امداد به خان‌خانان کرده ، بر سر مهابت‌خان تعین نمود و از طرف شاهنشاه نیزاز هر قسم امداد شد ، چنانچه شکست و ریخت خود را درست کرده به اوج و غرور تمام بصد کروفر بر سر مهابت خان تعین شدو آرزوی او این بود که انتقام از مهابت خان بستاند ، چون برخصت حضرت از کشمیر بلاهور

---

1 In MS B میاں سهد بهوه　　2 In MS B طلبیده

رسیده بود بیمار شد ، نورجهان بیگم اطبائے حاذق بجهت تداوی فرستاده چندان تفقد احوال او نمودند که شاید شفا یافته بر سر مهابت خان برود ، چون اجل امان نداد در دهلی رسیده وفات یافت ، " خان سپه سالار کو" ۱۰۳۶ تاریخ آن بزرگ است و نیز عزیزی دیگر یافته " نهنگے قلزم شاهنشاهی بود "[1] راقم این اوراق شیخ فرید بهکرے از کنیری پنڈت طبیب ، ناقل است که وقت سکرات موت خانخانان وجع بسیار می نمود ، من پرسیدم که نواب انسان کامل اند ، این همه وجع از بهر چیست - جواب دادند که مدت پنجاه سال این وجود خانخانانی کرده ، حالا در مفارقت روح و بدن فی‌الجمله بدن مضطرب گردیده است ، نعش اورا در دهلی درون گنبد منکوحه او که محاذی[3] مقبره حضرت جنت آشیانی محمد همایون بادشاه واقع است دفن کردند ، رحمته‌الله‌علیه ، بعد از وفات خانخانان کتاب هندی از کتاب خانه او بر آمد که قیمت او پنجاه هزار روپیه بود ، همه را به طلا و جواهر مرصع کرده بودند ، خانخانان در قابلیت و استعداد تمام عیار یکتاے روزگار بود ، سواد عربی و ترکی و فارسی و هندی روان داشت و در هر زبان که در عالم رائج است ماهر بود ، حرف میزد ، و بزبان فارسی و هندی و سندهی شعر متین می گفت این چند

---

1 The words yield only 998. 2 In MS B در وقت

3 In MS. B در محازی

بیت از وست ـ ع

شمار شوق ندانسته‌ام که تا چنداست
جز این قدر که دام سخت آرزومنداست
نه دانه دانم و نے دام اینقدر دانم
که پای تا سر من هر چه هست دربند است

و فهم[1] و دانش و علم و کمالات آن بزرگ نژاد هر چه نویسد از صد یکی و از بسیار اندکی است ، شفقت عامه و تربیت فضلاً و علما و محب‌الفقرا و طبع شعرادر موزونیت ، و در فضائل و کمالات انسانے از ارباب دولت قرینه خود نداشت، روزے دستخط بر برائت‌ها می کرد[2] و یک نفر پاده بجائے هزار تنکه هزار روپیه دستخط کرد ، همان منظور داشت ، و در تقابل هر قصیده که در مدح او شعرا می گذاریندند خروار زر می داد ، چنانچه ملا نوعی را بزر سنجید و ملا شکیبی را هزار اشرفی داد ، و ملا حیاتی را در خزانه برد هر قدر اشرفی توانست برداشت و برد ، ملا شوقی را در خزانه برد که هر قدر در دامن جامه توانی برد زر سرخ ببرد[3] ، و چون ملا دامن کشود خان‌خانان دید که دامنش باریک است اورا جامه صوف پوشانیده هر قدر توانست زر سرخ برداشته برد ،

---

1 In MS B از فهم

2 In MS B بربرائت یک نفر پیاده

3 In MS B ببر

و نیز ملا نظیری فاضلی از حضرت مکه مبارکه آمده بتقریبی بعرض نواب رسانید که لک روپیه چه قدر توده[1] زر باشد ، خان‌خانان پیش او لک روپیه را توده کرده نمود ، آن عزیز دیده شکر کرد که طفیل نواب اینقدر زر دیدم ، نواب همه را بان فاضل بخشید ، که حالا شکر الهی بکنید و ملا عرفی را نادیده آن قدر زر هر سال می فرستاد که محتاج بدر دیگر نبود و سی هزار روپیه بمدد خرچ شاه حسام‌الدین بدهلی می فرستاد ، و شب‌ها بخانه هر درویش رفته نذر و فتوح میگذرانید ، اجماع فضلا و شعرا در عهداو بمثل جمع آمدن شعرا در عهد مرزا سلطان حسین بایقرا و امیر علی شیر بود ، در مدح او در اشعار فارسے و هندوی کتب تصنیف کرده اند و در یکروز هفتصد کتب معتبر به علمای برهانپور بخشیده ، و در فهم و دانش و تدابیر ملکی بے قرینه بود ، و آنچه صفات حسنه در عالم شائع و منتشر است همه در ذات والا صفات او حق تعالی ودیعت نهاده بود، الا در آخر عمر بعضے خطاها کردند که بمذلت‌های خود روادار گشته حیات را غنیمت میدانست ، و طالب دنیا بود و این لفظ بار گیر بوده‌که در لباس دوستی دشمنے با دشمن باید کرد دیگر هیچ عیب نداشت ، آورده اند که بیرام خان مذهب ائمه اثنا‌عشر داشت ، وخانخانان مذهب سنت‌وجماعت را

1 In MS B زر

بر گزیده بود ، مردم میگفتند که تقیه می کند و شاهنواز خان و داراب خان پسرانش سنیٔ متعصب بوده اند ، ضوابط چند منحصر بر سلسله عالی آنها بوده ، اولا بر مسند ایشان کسے نمی نشست ، دوم سوای شهزاده‌ها بر هما کسے بر سر نمی نهاد ، و خاصه تعلق بآنها بوده سیوم هر گاه میوه از ولایت می آمد بادشاه عصر اول نوش بآن ها یاد میکرد و بعده بدیگران مرحمت میشد ، و شلوار سر پیچ و یک بندے لازم‌وملزوم پوشاک آن‌ها و نوکران آنها بوده و خان‌خانان را حرص استماع اخبار دربار آن قدر بوده که محمود خان وکیل و اوتم چند پیشدست محمود خان و میان بابو کلال هر کدامی جدا جدا عرضداشت مشتملبر اخبار دربار هر روز بمصحوب ڈاکچوکی مرسول میداشتند ، و یک یک کس هر کاره بر عدالت خانه و چبوتره و کچهری بادشاهی جدا جدا مقرر بودند که واقعات انجا را مشروحاً می نوشتند و یک کس درگدڑی و کوچه و بازار تعین بود که افواه اخبار عوام را می نوشت و بوقت شام همه را خود مطالعه کرده در آتش می سوخت ـ

شیخ مبارک ناگوری

اصل وطن از ایشان سیوستان سنده است، پدر شیخ مبارک از آنجا برآمده درناگور مقیم گردید شیخ مبارک در مبادی احوال، پیش

خطیب ابوالفضل گاذرونی و مولانا عمادلاری در گجرات کسب
علوم نموده بود و در توکل شانے عظیم داشت ، در آخر تفسیرے
نوشته ، عربی ، مشتمل بر چهار جلد موسوم به منبع العیون ، قریب
تفسیر کبیر نمود و بغیر آن تالیفات جوامع الکلم دارد و قریب پنجاه
سال در دارالخلافه آگره به افاده و افاضه علوم دینی گذرانیده ،
و از آیات کمالات فرزندان صاحب کمال بهمرسانده ، که فخر و
مستند روزگار بوده اند ، مثل ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی
و علامی شیخ ابوالفضل و شیخ ابوالخیر و شیخ ابوالبرکات و شیخ
ابو تراب در آخر عمر منصبدار حضرت شاهنشاهی گردید ـ در
آخر شهر ذیقعد سنه احدی و الف در لاهور برحمت حق پیوست ،
" شیخ کامل " ۱۰۰۱ء ," فخرالکمل " تاریخ فوت اوست ـ

شیخ ابوالفیض فیضی

ولد شیخ مبارک است ، در خدمت حضرت خلیفه الهی نشو و نما
یافته و بخطاب ملک الشعرای شرف امتیاز یافت و در فنون
شعر ید بیضا داشت و مواردالکلم کتاب در اخلاق نوشته ، حرف
منقوط ندارد و تفسیر کلام الله بکلام عربی نیز بی نقط تمام
کرده، موسوم به سواطع الالهام و تاریخ اتمام او تمام سوره
اخلاص یافته ـ علماء عصر در خدمت حضرت شاهنشاهی

اعتراض بر تصنیف تفسیر بے نقط کردند علما فحول در عرب و عجم گذشته ، اند و هستند هیچ کدا می مرتکب این امر نگشته ، شیخ فوراً جواب داد که دین و ایمان منحصر بر کلمه طیب است که لااله‌الالله محمدرسول‌الله ملاحظه نمایند که این خلاصه کلام منقوط است یا غیر منقوط ، علماء من حیث‌المجموع پشت دست نهادند که من بعد با شما در علم مباحثه نیست - دیوان شعر او تا دو هزار بیت است ، و چند کتاب در مثنوی دارد ، چنانچه کتاب نلدمن و کتاب لیلے مجنون وغیره - بموجب حکم حضرت شاهنشاهی خمسه را جواب گفته - در شعر سر آمد شعرای وقت و در انشاونثر یگانه و منفرد بود و در علم عربیت و حکمت و طب و دیگر علوم بے همتا گذشته ، و در مکارم اخلاق و انبساط طبع ملکی صفات او را بر روزگار منت بود- این چند بیت متفرق ازان پاک نهاد بر سبیل یادگار قلمی شد -

مژگان مبند چون قدم از دیده میکنی
مردان ره برهنه نهادند پای را
چه دست می بری ایے[1] تیغ عشق اگر دادست
ببر زبان ملامت[2] گر زلیخا را
نظر فیض چو بر خاک نشینان فکنم
مور را مغز سلیمان رسد از قسمت ما

1 In MS B we have این instead of اے

2 In both MSS there is الف before گر which seems to be wrong. It has been eliminated in the text here.

مشکل که سیل دیده بگردش در آرزوست
طوفان نوح می طلبد آسیای تو
کعبه ویران مکن اے عشق کانجا یک نفس
گه گھے پس ماندگان راه منزل می کنند
تا چند دل به عشوه خوبان گر و کنم
این دل بسوزم و دل دیگر ز نو کنم
سر بر نزد ز باغ امیدم[1] گل مراد
تا کے هوس بکارم و حسرت در و کنم
فیضی کند ؟ تهی و ره عاشقی به پیش
دیوان خود مگر بدو عالم گر و کنم
معراج صعود خویشتن باید بود
محراب سجود خویشتن باید بود
تواب حریم خویشتن باید گشت
فراش وجود خویشتن باید بود
این غزل من اوله الی آخره مشهور است ۔
من براهے میروم کانجا قدم نامحرم است
وز مقامی[2] حرف می گویم که دم نا محرم است
ما اگر مکتوب ننوشتیم عیب ما مکن
درمیان راز مشتاقان قلم نامحرم است

1 In MS B امید
2 In MS B مقام

فیضی قدسی چند ز خود برتر نه
از خود بدر آ رخت خودی بردر نه
بر خویش دروا و سنیه ؟ بر دیده بنه
وانگاه دو صد قفل زمژگان بر نه[1]

فیضی دم پیریست قدم دیده بنه
گام از مژه می نهی پسندیده .
از عینک شیشه هیچ نکشود ترا
لختے ز جگر تراش و بر دیده بنه

در هربن[2] موکه می نهی گوش
فواره فیض اوست در جوش

شخصے تا اهل تاریخ فوت آن عزیز - "شیخ ملحد" یافته - ۹۹۲

شیخ ابوالفضل علامی

خلف صدق شیخ مبارک ست و در جمیع علوم بهره عظیم داشت و مظهر جلایل اخلاص[3] و شرایف اوصاف و کمالات کسبی و وهبی او ازحد حصر بیرون ست ، روزگار را به وجود او افتخار بود ، قدوه حضرت شاهنشاهی و اعتماد دولت و رکن سلطنت[4] و صاحب نفس قدسی و ملکات ملکی بود - خلیفه‌الخلفا خطاب یافته و تصانیف

---

1 In MS B the rhyme is نهی instead of نه which spoils the metre.

2 In MS B برهربن

3 In MS B اخلاق

4 In MS B رکن رکین‌سلطنت

شریفه از نظم و نثر و عربی بسیار دارد ـ کتاب اکبرنامه که وقایع و فتوحات حضرت خیلفه الهی به عبارت نثر فارسی که کارنامه معانی تواند گفت باتمام رسانیده، و تصانیف دیگر مثل عیار دانش و رساله اخلاق و ترجمه مها بهار تهه[1] از هندی بفارسی نموده، و منشات ایشان در هند شایع و منتشر است ـ کسب علوم از پیش پدر نموده و در بدایت حال تنگی معیشت بسیار داشتند، چنانچه روزی شیخ مبارک باهر پنج پسر نزد مخدوم‌الملک و شیخ عبدالنبی صدرالصدور رفته اظهار عسرت معیشت خود نمودند التماس کردند که اگر یکصد بیگه در مدد معاش مرحمت شود از طرف یومیه خاطر جمع نموده، به افاده علوم دینی پردازد، چون شهرت یافته بود که شیخ مبارک مذهب امامیه دارد و پسرانش هم بد ان مرتکب اند و بعضی میگفتند که باعتقاد گروهی[2] مهدویه هستند، مخدوم‌الملک و شیخ عبدالنبی که کمال تعصب در مذهب اهل سنت جماعت داشتند، شیخ مبارک را با پسرانش به اقبح وجهی از مجلس بدر کردند و گفتند که اگر ترا تقویت در معیشت می شود رواج مذهب امامیه را خواهی داد. شیخ فیضی را عرق حمیت در جوش آمده گفت که اگر شیخ زاده اصیل، در مذهب صادقه هستیم نوعی انتقام

---

1 The *Mahabharatha* was not translated by Abu al-Faḍl.

2 In MS B براعتقاد گروه مهدویه The Mahdawi sect

از شما برآریم که در تمام هندستان شایع شود ـ اتفاقاً بتقریبی بعد از امتداد ایام درمکتب شاهزاده سلطان سلیم در آمد کرد و جوهر خودرا در خدمت حضرت عرش آشیانے ظاهر ساخت و وقت یافته بتقریب جواب نوشتن نامه عبدالله خان اوزبک والی توران تعریف برادر خورد خود شیخ ابوالفضل علامی نموده، باحضار او امرشد و نوعی جواب نامه ترتیب داد که موردتحسین و آفرین گردیده در سلک بند هاے درگاه منسلک گشت، و رفته رفته قرب و حالت در خدمت حضرت عرش آشیانے بهمرسانیده ـ درین اثنا سال گره حضرت خلیفه الهی بود، بر لباس خاصه ایشان زعفران پاشیده بودند، شیخ عبدالنبی در غضب آمده در روی دیوان عصا بحضرت خلیفه الهی انداخت و بد امن دولت ایشان رسیده پاره شد که چرا لباس اهل بدعت و نامشروع پوشیده و در آنوقت حضرت عرش آشیانے لباس مسنون می پوشیدند و در جریان امر معروف و نهی منکر نهایت جدوجهد داشتند ، حتی اذان خود فرموده امامت می کنانیدند ، بلکه جاروب‌مسجد را می دادند ، و این شخص آنحضرت را بسیار تنگ گرفته بودند ، بادشاه چون[1] پیش والده خود حضرت مریم مکانے که از اولاد حضرت زنده فیل احمد جام بود رفته شکایت کردند که در روی دیوان عصا بمن زده ، اگر مدعا امر معروف بود بایستے در خلوت نصحیت میکردند ـ بیگم گفتند که بوتم از وقوع

1 In MS B جوان

این امر در خاطرت گران نیاید ، که مقصود و شیخ اظهار عرض تجمل خود نبود بلکه اجرای احکام شرعی می کرد ، حق تعالیٰ شما را از عقوبت اخروی که خلائق اولین و آخرین در روز جزا جمع می آیند نگاه داشته ، این حکایت تا دور قیامت باقی می ماند که ملای مفلوک امر معروف با بادشاه عصر چنین نمود - حضرت خلیفه الہی که کوہ وقار بودند به شیخ عبدالنبی چیزے نگفته نزد شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل اظہار این ماجرا کردند ، این‌ها به عرض رسانیدند که این همه برداشت این‌ها از چه ممراست، اگر از روی علم است پس آنچه مایان داریم علم آنها ندارند ، اگر حضرت تربیت و حمایت مایان کنند' در مباحثه علم آنها نمی توانند سبقت کرد - اولاً در باب لباس زعفران که چنین بے ادبے کرده اند امروز طعام زعفرانی بآن‌ها بخورانند ، بعدہٗ دلائل معقول مایان واضح خواهد شد - بعد از خوردن طعام زعفرانی شیخ ابوالفضل به شیخین گفت که اگر زعفران حلال می بود ، چرا حضرت خلیفه الہی را منع پوشیدن لباس زعفرانی نمودید و اگر حرام است شما چرا در طعام خوردید که تا سه روز اثر او باقی است شیخ عبدالنبی عصا بر سر شیخ ابوالفضل زدو باعث ترقی اینها گردید - هر روز شیخ ابوالفضل مسائل شرعی مشتملبر رد قول آنها به سمع شریف آنحضرت میرسانید ، و معامله بجای رسید که از شیخین پرسیدند که هر چهار مذهب برحق اند ، در

مذهب شافعی سوس‌وسو سما ر و در مالکی موش وموشک پران
می خورند ، شما که مذهب حنفی دارید و هر چهار مذهب را
قبول دارید بخورید ـ جواب دادند که طبیعت قبول نمی کنند
شیخ ابوالفضل جواب داد که درین صورت دین و مذهب از
میان برخاست ، مدار بر طبیعت[1] است چنانچه حدیث نبوی است
که خذما صفا ودع ما کدر را عمل باید نمود ، یعنی هر چه
خوبست[2] و طبیعت اقبال کنند باید کرد و هر چه مکروه طبیعت
باشد ، از ان مجتنب باید بود ـ و در روز شرف آفتاب که اجتماع
تمامی خوانین بود خرراجل و جهاز پوشانیده با حجامی در خاص
و عام حاضر آوردند که اگر سواری مرکب و محلوق سر مستون
باشد شما بعمل آورند تا دیگران متابعت شما بکنند ـ شیخ عبدالنبی
جواب داد که فی‌الواقع مسنون ست ، اما در هند رواج نیاقته
و مردم عیب و عار می کنند ـ شیخ برهمین معامله آیه و حدیث
چند اشتهاد آورد ، که کسے ترک سنت نبوی کرد او چنین و
چنان است الغرض هر روز ثیقه (؟) ها می بستند و در مجلس عالی
آنها الزام می دادند ـ آخر منحصر بران‌شد که هر دو عزیز را
از هند اخرج کردند ، مخدوم‌الملک در راه مکه میارکه در
گجرات رسیده وفات یافت و شیخ عبدالنبی طواف خانه کعبه
مبارکه نموده بر گشته در هند آمده جان بجان آفرین سپرد ـ چون

---

1 In MS B بر طبیعت شد   2 In MS B خوب باشد

حضرت عرش آشیانے با اهل هند سلوک از روی مهربانی می کرد و پاس خاطر قوم راجپوت را از همه ارجح و ارفع می نمود شیخ نتوانست عنان اختیار حضرت را گرفت[1] و معامله بجای رسید که مشهور عالمیانست ـ آورده اند که شاهزاده سلطان سلیم بحال شیخ توجه نداشتند ، روزی درون خانه شیخ در آمده چهل نفر کاتب را با اجزای قرآن و تفاسیر گرفته بنظر حضرت گذرانیدند حضرت فرمودند که ما را بر دین هنود ترغیب کرده خود بمذهب اهل اسلام ثابت قدم ماند ـ در قرب و حالت شیخ فتوری روی داد ایشان را بدکن فرستادند ـ درین سفر آن قدر توره و ضابطه بکار برده که مزیدے بر آن متصور نباشد اولا در جهل راوتی مسند بجهته شیخ می انداختند و هر روز هزار لنگرے طعام خاصگی می کشید که تمامی امرا را طعام می خورانید و بیرونے نه گزی را برپا می کرد که وضیع و شریف و اکابر و اصاغر هر کس اشتهار داشته باشد کهچری که تمام روز می پختند می خورده باشد ، و خود سوای آب و هیمه بست و دو آثار وزنی راتبه طعام داشت ، که میان عبدالرحمن[1] پسر ایشان پیش پدر سفرچی[2] می شد و مشرف باورچی خانه که مسلمان باشد نگاه می کرد ، در طعامی که یک مرتبه لقمه

---

1 In MS B میان شیخ عبدالرحمن 2 In ms. B. سفرهچی

برداشته خورد و باز دست نکرد ، آنرا روز دیگر نمی پختند و در
طعامی که دو بار دست انداخت روز دیگر می پختند و اگر
احیاناً طعام بی‌مزه پخته باشند خود چیزی ظاهر نمیکردند ،
شیخ عبدالرحمن پسر خود را می خورانیدند، او باورچیان را
تنبیه می کرد ، و روز تحویل حمل نو روز جمیع کارخانجات
به‌نظر او می گذشتند ، و موجودات نوشته نزد خود نگاه می
داشت و دفاتر را می سوخت و پارچه مستعمل خود را که تمام
سال پوشیده بود سوای پائجامه و چرته و لنگوته که آنرا
بحضور ایشان می سوختند ، باقی همه ملبوسات بنوکران خود
قسمت میکرد - رزق نو روزی‌نو و عامل را که به پرگنات می
فرستاد ، بدانست خود تغیر نمیکرد، خواه نیک باشد و خواه بد
او را نصایح و موعظه و راه نمونے می کردند و می گفت که
مردم ، حمل بر خفت عقل ما خواهند کرد که نا دانسته چرا او را
تربیت کرد و دشنام و نا سزا بر زبان نمیراند و بدکوره و غیر
حاضری و باز یافت فروعی در دفتر ایشان نمی شد و این لفظ
بارگیرداشت ، آه سرد می آورد و دست بر زانو می زد که آه چه
باید کرد - در دکن نوعی سلوک نموده که همه راضی و شاکر
بودند و شب‌ها خفیه درخانه هر درویشے رفته ، نذر و نیاز از
اشرفی‌ها می گزرانید و التماس میکرد که برای سلامتی ایمان
ابوالفضل دعا بکنید - در همان اثنا حضرت خلیفه الٰهی شیخ را

طلب حضور نمودند که جریده بیاید ـ شاهزاده سلطان سلیم
لاله بیر سنگدیو[1] بندیله را بر تخریب شیخ گذاشته بودند که
قابو دیده او را بکشد ـ اتفاقاً لاله بیر سنگدیو جماعت کثیر
از سوار و پیاده بندیله را بدکن فرستاد، آنجا بماهیانه محقر
در سرکار شیخ نوکر شدند و نوکران شیخ پیادها قدیمی
خودها که پیش قرار بودند بر طرف کرده، قوم بندیله
سهل‌البیع را نوکر[2] حتی‌ٰ جمیع کارخانجات و نوکران شیخ
حواله آن مردم بوده اند ـ روزے که به قصبه انتری[3] شیخ میرسد
لاله بیر سگدیو با جمیعت کثیر برسر شیخ آمده محاربه نمود ـ
تمامی کارخانجات شیخ و اسباب نوکرانش با اهل بازار قوم
بندیله که نوکر بودند، پاک صاف نزد لاله بیرسنگدیو بندیله
بردند و شیخ داد مردی و مردانگی داده بدرجه شهادت رسید ـ
سر او را بریده به اله آباد بردند و بدن او را در اکبرآباد
برده دفن کردند چون ضابطه و بربست سلسله علیه عالیه چغیه
چنین است که اگر شاهزاده از عالم بقا خرامد صریح بعرض
بادشاه نه می سانند، وکیل او رومال نیلے در دست کرده سلام

1 Elphinstone and some other writers have read this as Nar-singh-Deo. The printed edition of the *Tuzuk-i-Jahangiri* also has Narsingh-Deo. See p. 10

2 It appears that کردند after نوکر has been left our in advertantly in MS A In MS B we have نوکر کردند

بکند و به بادشاه بنماید ـ چنانچه در فوت شاهزاده شاه مراد و شاهزاده دانشاه[1] ایمغی بعمل آمد حضرت شاهنشاهی اصلا از فوت شاهزادها غمگین نگردیده بودند، چون واقعه شهادت شیخ روداد مقربان حضور نتوانستند صریح معروض بار یافتگان نمود، وکیل شیخ همچنان رومال نیلے در دست کرده نموده سلام کرد، بعده حقیقت واقعی را بعرض رسانید[2]ـ حضرت ظل[3] الہی فرمودند که اگر شاهزاده سلطان سلیم را دغدغه بادشاهی می بود، مرامی کشت و شیخ را زنده نگاه می داشت، و بداهته فرمودند که :

* شیخ ما از شوق بیحد چون سوی آمده
ز اشتیاق پای بوسی بے سرو پا آمده

الحال از نسل شیخ با هر شش برادر کسے نیست ، و منازل دلکشا که در اکبر آباد کرده بودند در تحت حویلی هاے سلسله علیه عالیه اعتماد الدوله در آمد ع

بقا بقای خدایست و ملک ملک خدا

خان اعظم محمد عزیز کوکلتاش تاریخ فوت شیخ یافته که ـ ع : تیغ اعجاز رسول الله سر باغی برید (۱۰۱۱) شیخ در خواب با عزیز کو کلتاش گفت که تاریخ فوت من "بنده ابوالفضل" است سه هزار و یازده هجری، چرا در کارخانه الہی حیران مانده ـ فضل حق وسیع است کسے نا امید نشود ـ

---

1 Evidently he means Dānyāl

2 In MS. B. معروض داشت

3 In MS. B. خلیفه الہی

نقلست که روزی عارف حقانی محبوب درگاه سبحانی مقبول بارگاه موالی میان شاه ابوالمعالی قادری مرید و فرزند حضرت شاه داود[1] لاهوری میفرمودند که من از کار های بد شیخ ابوالفضل انکار داشتم - شبے در خواب می بینم که در مجلس سرور عالم علیه الصلوة و السلام شیخ ابوالفضل را به اقبح وجهی حاضر آوردند آنحضرت می فرمانید که این مرد در حیات چند روز مرتکب افعال کریه شده، امافضل حق را پایانے نیست، این مناجات سبب نجات اعمال سیه او گردیده که مطلعش اینست ؎ که الهی نیکان را به وسیله نیکی سرافرازی بخشے وبدان را به مقتضائے کرم خود دلنوازی کنی،، حضرت سرور عالم جبه مبارک را بر ردای شیخ انداخته در مجلس نشاندند - رویای میان شاه ابوالمعالے را حمل بر کذب نمی توان نمود و بر فضل الہے هم تعجب نباید کرد، چنانچه حدیث واضح نبوی است که شخصے در تمام عمر به فسق و فجور، مسکرات و منهیات گذراند، چنانچه درمیان او و جهنم یک و جب می ماند، در آخر کار امری حسنه ازو به وقوع آید که مستوجب جنت می شود، و شخصے تمام عمر بروزه و نماز و حج و زکوة و بزهد و ریاضت گذراند و در دم واپسین ازوی حرکتے که به ظاهر می شود که مستوجب بار میگردد - نه کسے بر طاعت خویش نازد و نه کسے از عمل کریه خود نا امید از

---

1 شاه داود : See Badayūni, p.p. 287—91.

الطاف الهی گردد که خواست خواست اوست، کسی را با خواست او کاری نه ـ یفعل الله مایشاء و یحکم ما یرید

شاه ابوالمعالی

چون سید زاده از سادات ترمذ که به صفت حسن و جلال و فهم و ادراک آراسته بود ، حضرت جنت آستانی[1] محمد همایون بادشاه توجهی خاص با او داشتند، چنانچه او را بعد فوت[2] آنحضرت دغدغه و داعیه سلطنت بهمرسید و خیالات فاسد در سر او افتاده آثار بیسعادتی ازو ظاهر شدن گرفت ـ خان خانان بیرام خان خواست که شاه ابوالمعالی را بقتل[3] آرد ـ حضرت خلیفه الهی به قتل سید زاده پیش ازگناه راضی نشده، او را مقید ساخته حواله خواجه عبدالله؟ عق وردی نمودند ـ مشار الیه ازو بدر رفت و باز بوسیله بیرام خان ملازمت نمود ـ چون بیرام خان رخصت مکه مبارکه گرفته[4] اسباب امارت و تمامی امرا را درخدمت حضرت خلیفه الهی فرستاد ـ آن مردم در مقام جهجر بشرف ملازمت مشرف شدند ـ در آن مردم شاه ابوالمعالی سواره خواست که حضرت را در یابد، برخاطر اشرف گران آمده او را مقید ساخته حواله شهاب الدین احمد خان نمودند ـ او بعد از چند روز رخصت مکه[5] مبارکه طلبید و بعد از وصول شرف حج باز بدرگاه حاضر

---

1 In MS. B. جنت مکانی

2 In MS. B. بعد از فوت

3 In MS. B. به قتل رسانید

4 In MS. B. حاصل نموده

5 In MS. B. مکه معظمه

آمد، که بعد چند روز در روی دیوان، احمد بیگ که از امرای کبار
بود کشته گریخت ـ افواج قاهره بتعاقب او تعین شدند ـ شاه سراسیمه
شده به حدود کابل رسیده عرضداشت بماه جوجک بیگم[1] که مادر
مرزا محمد حکیم بود فرستاد، و باین بیت مصدر ساخت

مابدین در نه پئے عزت و جاه آمده‌ایم
از ید حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

ماه جوجک بیگم بمضمون عرضداشت شاه وقوف یافته در جواب
این مصرع نوشت ـ ع : کرم نما و فرود[2] آ که خانه خانهٔ تست
باحترام تمام شاه را طلبید صبیه خود را در عقد از دواج او در آورد ـ
شاه مرجع کل و جزو گشته تمام مهمات مرزا محمد حکیم درپیش خود
گرفت ـ جمعی که از ماه جوجک بیگم دل پر کرده داشتند،
شاه را برین آوردند که تا بیگم زنده است رواج تو نیست،
شاه آن صالحه را به خنجر بیداد کشت، و مرزا محمد حکیم که
خورد سال بود در دست خود گرفته[3] تمامی مهمات را از پیش خود
گرفته و حیدر قاسم کوه مرزا که وکیل مطلق مرزا بود به قتل
رسانید و برادرش محمد قاسم را مقید ساخت، و تردی محمد خان و
باقی خان قاقشال و حسن خان و جمعی که با او متفق بودند[4] مکمل
و مسلح شده بر سرشاه ابوالمعالی روان شدند که انتقام بیگم
از و کشند ـ جنگ واقع شده، شاه غالب آمده، بسیاری از طرفین

1 In MS. B. ماه چوچک
2 In MS B. شتاب آ
3 In MS. B در دست کرده
4 In MS. B. نه بودند

کشته شدند، باقی ماند ها رو بهر طرفی نهاده بدر رفتند ـ محمدقاسم که در بند بود خلاص شده پیش‌مرزا سلیمان در بدخشان رفت، این حقیقت را معلوم نموده ـ مرزا سلیمان لشکر[1] را جمع کرده با حرم محترم خود رو بکابل آورد ، شاه نیز لشکر آراسته کرده مرزا محمد حکیم را همراه گرفته بکنار آب غور بند برفت، و از طرفین آتش قتال افروخته شد ، جمعی از کابلیان که بدست راست ابوالمعالی بودند از بدخشیان شکست خورده رو گردان شدند ـ شاه ابوالمعالے مرزا محمد حکیم را در مقابله مرزا سلیمان گذاشته خود بمدد آنجماعه رفت ـ نوکران مرزا محمد حکیم فرصت را غنیمت دانسته مرزا را گرفته از آب گذرا نید ، پیش مرزا سلیمان بردند ـ باقی لشکر از مشاهده این حال پراگنده شده هرکس خود را بگوشه کشید ، شاه ابوالمعالی چون بجاے خود آمد از مرزا محمد حکیم و لشکر او اثرے ندید، مضطرب شده راه فرار پیش گرفت ـ بدخشیان سر درعقب او نهاده در مواضع چهاریک کاران به او رسیده ، گرفته بکابل نزد مرزا سلیمان آورده ـ ایشان ابوالمعالی را بعد سه روز دست و گردن بسته نزد مرزا محمد حکیم فرستادند و بفرمودۀ مرزا او را از حلق کشیده، به قصاص بیگم رسانیدند ـ انچه کاشته بود درو یافت ـ

مرزا شرف الدین حسین

مرزا شرف الدین حسین از نسل خواجه احرار است بمرتبه امارت رسیده و باز بغی نمود ، گرفتار گشت ـ مدتے در حبس گذرانید

---

1 In MS. B. لشکرها

باز خلاص شد، و بحرام خواران مرافقت نموده وفات یافت ـ

شمس الدین خان اتکه

شمس الدین خان اتکه خطاب خان اعظمی داشت بمرتبه امارت و وکالت رسیده وکیل مطلق العنان گشته و از دست ادهم خان کشته گشت ـ ''دو خون شد'' تاریخ است ۹۶۹ھ ـ

محمد عزیز کوکلتاش

محمد عزیز کوکلتاش ملقب به خان اعظم، بعد از فوت پدر باین خطاب عالے رسید ـ از نواحی کابل متوطن است، والده مشار الیه دایه حضرت عرش آشیانیست، به وسیله آنمجموعه اتکه خیل چندان استیلا نمود که زیاده از آن کسے در درگاه مقدس از شان وشوکت و کثرت و جمعیت و مزید قرب و منزلت دیگرے به قرینه آنها نه بوده ـ وخان اعظم در رسوخ دین و اسلام و تعصب در مذهب اهل سنت و جماعت بے نظیر بود چنانچه اکثرهم اجمعین به مقتضاے که الناس علی دین ملوکهم را منظور داشته اطاعت اولی الامر در همه وادی کردند، الا خان مشار الیه و میان شهباز خان کنبو که مرتکب بر خوردن خمر و اصلاح ریش نشدند، و در صوبداری گجرات از حضرت شاهنشاهی رنجیده به طوف مکه مبارکه زادها الله شرفاً وتکریماً، با عیال واطفال و سپاه خود قریب پنج هزار آدم رفته و در مکه و مدینه خرچ بسیار نموده نامی گذاشت، از آنجمله خرچ روضه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را بر آورد پنجاه نموده زر بشریف مکه داده آمده، و فروش و سایه بان و پرده

وسرا پرده نیز بشرح ایضاً و اکثر حجره‌ها را خریده وقف آنجا ساخته ، و با شریف مکه و اهل‌وعیال آنها آنقدر زر و زیور داده که در تحریر راست نیاید ، از آنجا بدرگاه مقدس رسید و بنوازشات خسروانه معزز گشت - و صبیه خود را با شاهزاده سلطان خسرو نسبت کرد ، و در مقام تربیت او شد - چنانچه سلطان خسرو از ابتدای طفلی تا جوانی از رکاب سعادت جد بزرگوار خود حضرت عرش آشیانی جدا نه شده ، و والده شاهزاده همشیره راجه مان سنگه کچهواهه بود - و در بیماری حضرت عرش آشیانی که ناچار سفر آخرت اختیار نمودند راجه مان سنگه و خان اعظم را داعیه آن شد که سلطان خسرو را در زندگی حضرت عرش آشیانی ولی‌عهد سازند ، با شاهزاده عالمیان سلطان سلیم آن هر دو رکن‌السلطنت سوی مزاج داشتند - چون ضعف و بیماری به حضرت عرش آشیانی بدرجه کمال راه یافت این ها التماس ولی عهدی سلطان خسرو کردند ، با آن حالت مخمصه قبول نکردند - با آنکه حضرت رضامند نشدند ایشان اورا به بادشاهی برداشته می خواستند که در فکر سلطان سلیم[1] شوند ، و آنحضرت بموجب الهام غیبی غایتاً[2] به فرموده عرش آشیانی ترک رفتن درون قلعه بخدمت پدر بزرگوار خود کرده در حویلی خود که بیرون قلعه داشتند ماندند و متردد بودند و تهیه سفر اله‌اباد در پیش

---

1 In MS. B. شاهزاده سلطان‌سلیم 2 In MS. B. غالباً

داشتند ـ خان اعظم اهتمام دروازهٔ هتیا پول را حوالهٔ کسان
خود نموده و دروازه اکبری به اختیار کسان راجه مان سنگه
گذاشته دروازه خضری را با شرکت کسان خود و
شیخ فرید بخاری بخشی نمودند ـ این معنی بر طبیعت شیخ فرید
گران آمد ـ سعید خان و مخصوص خان چغته امرای کبار بداعیه
ایشان واقف شده به صلاح شیخ فرید به حیله از قلعه بر آمده
رفته شاهزاده را دیدند و پیغام شیخ فرید رسانیدند که شما
به خاطر جمع در حویلی خود باشید ، و بادشاهی مبارک باشد[1]
من هم با اکثر منصبداران متعاقب میرسم ـ الغرض شیخ هم از
قلعه بر آمده شاهزاده را دید ـ خان اعظم و راجه مان سنگه
مضطرب گردیده شاهزاده سلطان خسرو را همراه گرفته پیش
شاهزاده سلطان سلیم آمدند ـ ایشان راجه مان سنگه را صاحب صوبه
بنگاله و اوڑیسه ساخته رخصت بدان صوب کردند ـ به التماس
راجه مان سنگه سلطان خسرو هم رخصت بنگاله شده ، راجه و
خان اعظم باز بمنزل خود ها که درون قلعه داشتند در آمدند ـ

آنشب حضرت شاهنشاهی از عالم رحلت نمودند ـ خان اعظم
به غایت متردد خاطر گشته براجه مان سنگه از روی عجز
معلوم ساخت که خزانه وافر دارم باربرداری نیست ، فکر

---

1 According to Hādī, Jāhangīr took this step as a precautionary measure. (p. 17.)
Some authorities say that Salīm was warned by Akbar himself.

باربرداری نموده مراهم همراه خود به بنگاله ببرند ـ حتی خان مشارالیه ناموس خود را به خانه راجه فرستاد ، راجه از عدم باربرداری عذرها خواست ، راجه باسلطان خسرو از قلعه بر آمده در دهاند و پوره منزل گرفته ، ده لک روپیه که خزانه بادشاهی بر آورده در خاص و عام بجهته سلطان خسرو خرمن کرده بودند ، آنرا هم نتوانست برد ، همان جا گذاشته ـ خان اعظم لاعلاج در قلعه مانده در تجهیز و تکفین حضرت عرش آشیانے قیام نموده فردای آن راجه مان سنگه با سلطان خسرو بجهت مبارکبادی بادشاهی در خدمت حضرت جهانگیر بادشاه آمدند ـ آنحضرت باز سر و پا داده رخصت بدانصوب کردند ـ در آنوقت حضرت شاهنشاهی درگوش سلطان خسرو فرمودند که پدر مهربان را گذاشته رفاقت کافر اختیار می نمای[1] ـ راجه مان سنگه از فحوائی کلام دانست ، بآواز بلند گفت که سلطان جیو؟ اگر خدمت پدر بزرگوار خود اختیار می کنی باش ، و الانه ، بر خیز رفیق ما شو ـ سلطان جواب داد که من در خدمت حضرت می باشم ـ در سال اول جلوس سلطان خسرو گریخت ، چنانچه احوال ایشان در جای خود ایراد یافته و خان اعظم مطعون و متهم گردید که برهنموی

---

1 In MS. B. رفاقت کافر را اختیار می کنی

او سلطان بر آمده ـ مشار الیه بدین سبب هر روز مورد عتاب و خطاب بادشاهی بود، تا آنکه سلطان خسرو را با حسن بیگ بدخشی[1] وغیره دستگیر کرده آوردند ـ حسن بیگ در حضور حضرت زبان درازی بسیار نمود ، که نه تنها من رفیق سلطان ام ، جمله امرا که در حضور استاده اند همه درین مصلحت شریک اند ، علی‌الخصوص میر جمال‌الدین حسین[2] انجو که دیروز بجهت صلح آمده بود ، قول منصب پنج هزاری ذات و سوار گرفته رفته ، میر با آن شوکت و شان دل از دست داده متردد گشت حتی رعشه در اندام میر افتاد ـ خان اعظم که آن شب امید حیات نداشت در جرگه امرا[3] استاده بود عرض کرد عجب از حضرت

---

1 حسن بیگ Some of the modern historians have, relying on the printed text " of *Tuzuk-i-Jahangiri*, *Akbarnamah*, written this name as حسین بیگ ـ Sir Richard Burn (Camb. Hist. of India, vol. IV. p. 157) and Dr Beni Prasad (*History of Jahangir*, third ed. 1940, p. 126) may be mentioned by way of illustration; for the correct name and a brief account of his activities see Blochmaun, *Ain*, vol. I. p. 454., *Khulasat-al-Tawarikh*, (Delhi ed.) p. 443.

2 میر جمال‌الدین حسین The Inju Sayyids originally belonged to Shiraz. Mir Jamaluddin Inju was the author of the well-known dictionary, *Farhang-i-Jhangiri*: He joined Mughul service under Akbar and took part in the Gujarat campaign (See *Akbar Namah*. vol. III, pp. 255, 472 and 546 ; Also see JRAS, 1868, pp. 12 to 15.

3 In MS B در جرگه استاده بود

خلیفه الهی است که درینوقت سخن این فضول گو را باور میکنند و می شنوند ، او میداند که من از عالم میروم ، جمعی دیگر معتبر را رفیق خود سازم ، درین مصلحت و کنکاش شریک غالب منم ، دیگر هیچکس گناه ندارد ، هر عقوبت که سزاوار باشد بمن بکنند ، به میر جمال الدین حسین این سخن اصلا مناسبت ندارد حضرت احوال میررا معائنه کرده مهربانے نموده خاطر او مطمئن ساختند - حضرت خلیفه الهی بے عنایتی در باره خان اعظم می نمودند ، و او هم میدانست که جان بر نیستم ، هر روز کفن پوشیده بدربار آمد ، تا آنکه شبے خان اعظم را با امیرالامرا در حضور اشرف گفتگوئے و سخنان دو راز کار درمیان آمد و خان اعظم بےادبےها بسیار نمود - او را حواله خدمتیها کردند - حضرت از غسل خانه برخاسته بخلوت تشریف برده ، امیرالامرا و خان جهان که در آن روزها بعرصه آمده و مهابت خان و مقرب‌خان شیخ حسو[1] را طلب فرموده گفتند که دیدید گستاخی های خان اعظم را ؟ حالاچه باید کرد - امیرالامرا عرض کرد که توقف در کشتن او از چه ره گزراست - مهابت خان عرض کرد که مرا در کنگاش دخلی نیست ، شمشیر سروهی در کمر دارم ، در کمر او میزنم ، اگردو پر کند نشود دست مرا ببرند - مقرب‌خان میانه روی را کار برده ، حضرت خلیفه الهی

1 His name was Shaykh Ḥasan

برو بر آشفت، که حرف پوست کنده باید[1] گفت ـ چون نوبت به خان جهان لودی رسید مشار الیه عرض کرد که من حیران بخت و طالع خان‌اعظم هستم ، تا ارض روم وغیره هر جا نام حضرت است نام او هم مشهور است که انکه هست ، دغدغه داعیه بغی ندارد ندارد ، حالا بدین تقریب او را بکشند صلاح دولت نیست ، زبان زد مردم خاص و عام می شود ، او را بر یکے از قلاع متحصن نموده ، بعد از چند گاه معدوم سازند ـ حضرت خلیفه الهی فی‌الجمله ازان غضب فرود آمدند ، و از درون محل سلیمه سلطان بیگم به آواز بلند عرض کرد که بادشاه عالم سلامت جمیع بیگمان در محل جمع آمده اند ، اگر حضرت درون محل تشریف ارزانی می فرمایند بهتر ، والانه ، همه ما یان بیرون آمده شفاعت خان اعظم می نمائیم ـ خان جهان از روی عجز و زاری حضرت را درون محل فرستاد ـ بیگم‌ها های های گریستند ، حضرت عفو تقصیر رو نموده ، به التماس بیگمان معتاد افیون که او نخورده بود بدست خواجه فراست فرستاده فرمودند که اول حبه‌چند تو خواهی خورد که اورا گمان ز هر بر طرف شود ، بعده او را نوید عفو تقصیرات و جان بخشے او نموده این حب‌های خاصگی را به خوردن او دهد ـ فراست خان چون حبه‌ها پیش خان اعظم برد خواست که خود ازان حب‌ها بخورد ـ خان اعظم بزور از خواجه

1 In MS. B. باید زد

فراست دشنام داده گرفت و دانست که زهراست و همه را خورد۔
این معنی که بعرض مقدس رسید او را رخصت خانه کردند، و
بخان جهان و مهابت خان و مقرب خان فرمودند که فردا خان‌اعظم
در عیوض‌خون بهاے خود ضیافت کرده، امیرالامراراطلبید و شما ها
همراه باشید ۔ بعد از فراغ طعام خان اعظم یک لک روپیه
از نقد و جنس مهمانے گویان با امیرالامرا گذرانده[1] صاف دل
شوند۔ فردای آن حسب‌الحکم جمیع بزرگان در خانه خان‌اعظم
اجتماع آوردند۔ در وقتے که طعام را در خلوت چیدند و امیرالامرا و
جمیع امرائی کبار بر سر سفره نشستند ، خان اعظم زبان بتواضع
امیرالامرا کشاده می گوید که نواب سلامت شما مهربانے
دربارهٔ ما ندارید، اما پدر مرحوم شما که ملا عبدالصمد مصور
باشد درین خلوت خانه که این همه نقش و نگار می بینید همه
بدست مبارک خود نموده اند ۔ ازین سخن حاضران مجلس را خنده
روی داد ، خصوصاً خان جهان و مهابت خان از عالم جوانی تاب
برداشت نیاورده خنده کنان از آنجا برامده ، و این ماجرا را
معروض حضرت داشتند ۔ امیرالامراهم‌برخاسته بمنزل خود رفت ۔
از همان روز حضرت خلیفه الهی عفو جرائم او نموده به امیرالامرا
منع کردند که حالا به خان اعظم کاوش ننماید که زبان به اختیار
او نیست ۔ بعده بمرور ایام او را به صاحب صوبگی دکن رخصت

---

1 In MS B گذرایند

فرمودند ـ از آنجا بمهم را نا، کوهی بکومکی حضرت خدیو زمان
شاهجان تعین فرمودند ـ چون در اودیپور رانا خان اعظم
با مرزا عبدالله پسر خود بملازمت حضرت خدیو زمان
رسید صحبت براو نکرد ـ مقارن این حال بمسامع جلال رسید که
خان اعظم راه صلاح را از دست داده بخدمت شاهزاده والا قدر
سلوک ناپسندیده پیش گرفته بموجب خود رارنجه می دارد ـ لا جرم
خواجه ابراهیم حسین را نزد او فرستاد ـ احکام مشتمل بر امید و بیم
بتقریر مشار الیه حواله شده ، خلاصه مقال آنکه وقتے که او در
برهانپور بود این خدمت را به آرزوها التماس کرده و پیوسته در
مجالس و محافل می گفت که اگر درین مبارزت کشته شوم
شهید میروم و اگر غالب می آیم غازی خواهم بود ، انچه او از
مصالح این کار درخواست کرد از کومک و مدد توپخانه سر
انجام یافت ، و بعد ازاں که بر سرکار آمد عرضداشت نمود که
بے توجه جلال[1] افتتاح این عقده دشوار و متعذر می نماید و چون
نزول دولت و اقبال[2] بدارالبرکه اجمیر اتفاق افتاد بالتماس
او شاهزاده را باعسکر نصرت قرین بدان صوب شرف رخصت
ارزانے داشتند[3] و مدار مهم[4] بر عهده کاروانی آن رکن السلطنت
حواله شد، منظور نظر مبارک این ست که یک چشم زدن از

1 In MS B رایات جلال
2 In MS B موکب اقبال
3 In MS B داشتم
4 In MS B آں مہم

خدمت شاهزاده غافل نبوده طریقه صواب و نیک اندیشے را از دست
نداده خود را نیکنام سازد، و اگر بر خلاف احکام مطاعه عمل
نماید زیان زده نیت خویش خواهد بود ـ چون خواجه ابراهیم‌حسین
تبلیغ رسالت نموده خان اعظم از فرط خودرای و زیان کاری
خویش را آشنای این سخن نساخته، و بنا بر نسبتی
که با سلطان خسرو داشت با شاهزاده در نفاق آمد ـ بنابر
آن شاهزاده جوان بخت منع سلام او نموده نزدیک به پیش[1] خانه
راجه سورجسنگه جادادند شبے شاهزاده عالم خود از عقب
خیمه خان اعظم نهانی استاده، راجه بکر ماجیت را درون خیمه
نزد خان اعظم فرستادند که بملا ئمیت و چاپلوسے خاطر او را تسلی
دهد، خان اعظم گوش به سخنان او ناکرده زبان به بدگوئی کشود ـ
راجه اشاره کرد که دیوار گوش دارد فهمیده حرف باید
کرد ـ خان اعظم بآواز بلند گفت که من هم میدانم که
خود استاده اند از جهت آن می گویم ـ آخر حسب الحکم اشرف
اقدس مهابت خان رفته او را از ادویپور بدرگاه آورد، و
مسود اوراق شیخ فرید بهکری درین معامله حاضر بوده و آگاهی
داشت ـ آخر خان اعظم را به قلعه گوالیار فرستادند که چون مزاج
او بحد اعتدال آید آنوقت مخلص خواهد شد ـ دران وقت اهتمام
قلعه گوالیار به‌ید اهتمام نواب آصف خان بود، ایشان به عرض

---

1 In MS B آتش خانه

همایون رسانیدند که خان اعظم در تخریب سلسله مایان علم دعوت شروع کرده، در دعوت شرط خلوت ومنع عورات وترک حیوانات جلالی و جمالی محرماتست، و این همه در قلعه گوالیار موجود است که محبوسان را کهچری بے نمک می دهند و این مغی اسرع الاجابت است ـ حکم شد که دو سه وقت باطمعه لذیذ گوشتے از بزو مرغ و دراج میخو را نیده[1] باشد ـ مسود این او راق شیخ فرید از زبان خان اعظم ناقل است که میگفت مثل مشهور است که حق تعالیٰ از دست دشمنان کار دوستان را می سازد ـ آن را بعینه معاینه من شده که مرا از علم دعوت خبری و آگاهی نبوده، آصف خان که دشمن شدید العداوت من بود از دست او چنین کار حق تعالے کنانید ـ بعد از سالے خان اعظم از زندان خلاصی یافت، و جمله بندیان را از التماس[2] او از زندانی خانه گوالیار خلاصی دادند، چون بحضور اشرف آمد کتبه ازو گرفتند که نا پرسیده حرف نزند ـ اتفاقاً همه که ملازمت نمود تقریب شیرویه درمیان آمد، حضرت از خان اعظم پرسیدند آصف خان درمیان دخل کرد ـ خان اعظم را ناخوش آمده، و نوعی احوال شیرویه را تقریر کرد که حضرت خلیفه را رقت شد، می فرمودند که سبحان الله برای جیفه دنیا پسر پدر را کشته، و چون در زمان حضرت عرش آشیانے خان اعظم بمنصب هفت هزاری ذات

1 In MS B می خورانده

2 In MS B از التماس

و سوار معزز بود والحال درین، دولت[1] از جاگیر و منصب افتاده بود - حضرت شاهنشاهی خواستند که او را باز بهمان منصب سرفراز سازند - به شاهزاده جوان بخت زیبنده سزاوار تاج و تخت شاهجهان را فرمودند که حضرت عرش آشیانی دوهزاری ذات و سوار در منصب خان اعظم افزوده[2] - پنجهزاری کرد شیخ فرید بخشی و راجه را مدرس را بخانه خان فرستادند که مبارکبادی اضافه منصب به او داده بیایند - خان اعظم در حمام بود، این هر دو عزیز فرستادهائی حضرت الهی تایکپاس[3] سر دروازه او نشستند - بعد از انکه در دیوانخانه خود آمده نشست و دعاے اینها رسید ایشان آمده مبارکبادی اضافه منصب به او دادند - چنانچه نشسته بود برنخاست و دست برسر ننهاد و گفت که برائی کار ایشان جمعیت دیگر نگاه با بد داشت و رسوم و ضوابط ادب و قاعده اصلا بکار نبرد و یا فرستادها هم هیچ تملق نکرد - این سخن مرا یاداست حالا مارا شرم می آید که برای تسلیم همان منصب پنجهزاری خان اعظم را استاده کرده تسلیم کنانم، بهتر است که با شمابجای خان اعظم استاده تسلیم منصب از قبل او بکنید - همچنان کرده او را عزت بخشیدند - بعده سلطان داوربخش پسر شاهزاده سلطان خسرو را که دخترزاده خان اعظم بود

---

1 In MS B درین ذلت

2 Jhangir also gave him his own shawl. See Tuzuk, p. 141.

3 In MS. B. تایکپاس روز

به صوبه گجرات تعین فرموده خان اعظم را به اتالیقی ایشان رخصت آنصوبه نمودند و در سنه هزار و بست و نه مشار الیه در احمد آباد سفر آخرت اختیار نمود ـ نعش او را در دهلی بخاک سپردند ـ خان اعظم در علم تواریخ و حرف روز مره بے همتا بوده و حافظه نهایت داشت و بغایت حلیم و متواضع بود و سلطان خسرو داماد خود را آن قدر دوست میداشت که تمامی خزانه را در راه او صرف کرده میگفت که در گوش راست من رسانیذ که خسرو بادشاه شدو از راه گوش چپ من روح مرا قبض بکنند و در استیلای غضب خود را نتوانست نگاه داشت، چنانچه شبے بادشاه عصربه جهانگیر فتیخان پسر کلان خان اعظم را فرمودند که تو ضامن پدر می شوی، او عرض کرد ضامن مال و جان او هستم اما ضامن زبان او نمی توانم شد عاملی که[1] از جاگیر خود تغیر کرده حضور خود می طلبید مستوفیان مبلغی بنام او نوشته معلوم میکردند اگر عامل فوراً داد نجات ـ یافت والانه ، بحضور خود بلکه بدست خود چندان کوڑه چوب می زد که اکثر میمردند ـ اگر احیاناً زنده می ماندند اگر همگی لک روپیه از عین المال خورده باشد ازوطلب نمی کنند ـ رای درگداس دیوان ایشان بود اهل قلم هنود من حیث المجموع رخصت غسل گنگ که در ماه دی میشود از نواب طلبیدند، همه

---

1 In MS B عاملی را

را رخصت دادند الاوائی در گداس التماس رخصت نکرد، خان ازو پرسیدند که تو از برای چه به غسل گننگ نیمروی، او التماس کرد که ضابطه سرکار اینست که سردیوان و بخشی را در سالے یک دو مرتبه محلوق می سازند، غسل گنگ بنده در پای تخت[1] نواب است ـ از ان تاریخ سر تراشیے ارباب دخل را برطرف کردند ـ و برائی غرض خود با هیچ کس دارو مدار و تملق و تواضع و آشناے نمیکرد حتی سلسله علیه عالیه اعتماد الدوله که جهان کرم بودند ـ خان اعظم بخانه هیچ کس نرفت و پسران و وکیل خود را هم به ڈیوری محل نواب نورجهان بیگم که فیض بخش عالم بود نفرستاد، بر خلاف خان خانان که برای غرض خود بخانه رای گور دهن دیوان مرحومی اعتماد الدوله رفتند و چون خان اعظم بر خلاف روش زمانه زیست میکرد[2]، بدین سبب آزار هم بسیار می کشید وقرب و حالت و اعتماد و اعتبار سخن خان اعظم را چه شرح دهد اولاً روزی که حضرت شاهنشاهی عرش آشیانے باعلی قلیخان خانزمان و بهادر خان در نواحی کڑه مانکپور جنگ نموده غالب آمدند آنحضرت به وجود اشرف خود قول[3] شده بر فیل بال سندر نام سوار بودند بجائے فیلبان، و خان اعظم را در

1 In MS B زیست می داشت

2 In MS B رتخت پای نواب است

3 In MS B غول ـ This incident is mentioned in the Tabaqat from where Farid seems to have reproduced it, almost in identical words. (Tab. p. 280).

چوکهندی آن فیل نشانده سرمباهات او را از چرخ برین گذرانیدند و زمانے که هرج و مرج گجرات را شنیده حضرت خلیفه الہے دران حدود تشریف بردند خان اعظم را صوبدار آنجا ساخته خود به تعاقب ابراهیم حسین مرزا و محمد حسین مرزا به نفس نفیس خود بجهت گوشمالی آنها متوجه شدند و بعد ازانکه مرزایان الغی[1] به اتفاق شیرخان فولادی محاصره پٹن نمودند، خان اعظم را با بسیارے امرا بدفع آنها تعین کردند، جنگ صعب واقع شد، اردوی قطب الدین محمد خان را غارت کردند ، شیخ محمد بخاری کشته شد، آخر لشکر بادشاهی غالب گردید ـ بعد ازان که محمد حسین مرزا با اختیار الملک بستهزار سوار جمع کرده با راجه ایدر نزدیک احمد آباد رسیدند و خان اعظم و قطب الدین خان برادرش حصاری شدند، خان اعظم مکرراً عرضداشت بدرگاه مرسول داشته، حضرت شاهنشاهی بر ناقه سبک سیر

1 مرزایان الغی Perhaps meaning, of the family of Ulugh Mirza. In this sense the term would not be very correct in the light of historical events. Ulugh was in the seventh generation of Timur's desendents. The Mirzas gave Akbar plenty of trouble. The leading figures in the revolt against Akbar were Ibrahim, Masūd and Muhammad Husayn who were all brothers of Ulugh Mirza.

سوار شده عازم گجرات شدند، و در نه روز در آنجا رسیده با
مرزایان جنگ کرده مظفر و منصور شدند ـ سکندر قراول را
حضرت شاهنشاهے پیش خان اعظم که حصاری بود فرستادند که
مژده وصول رایات فتح آیات به خان اعظم رساند مخالفان
پنجهزار سوار برسر خان اعظم گذاشتند که نتواند برآمد ـ بعد
از فتح خان اعظم از قلعه برآمده ملازمت آنحضرت نمود ـ
آنحضرت خان اعظم را به التفات تمام در آغوش گرفته به اظهار
اقسام اشفاق امتیاز بخشیدند ـ

پرسش از اندزه و غایت گذشت
حد نوازش ز نهایت گذشت

آخر خان اعظم را بدستور سابق صوبداری گجرات مانده ،
حضرت مراجعت به اکبرآباد فرمودند ـ بعد از امتداد ایام
در سال بست و سیوم جلوس موافق سنه اثنین و تسعین
و تسعمایه خان اعظم به تسخیر دکن تعین شد و شهاب الدین
احمد خان که در مالوا بود به کومکی ایشان تعین شد
و کینه و عداوت سابق که داشتند در لشکر نفاق کلے

شده آخر خان اعظم در صوبه برار آمده به ایلچپور رسیده، آن شهر را غارت و خراب کرد - اینجا هم استقامت ننموده متوجه نذر بار شدو دکنیان از پے هم در آمده تعاقب را نمی گذاشتند تا آنکه از نذریار خان اعظم جریده خودرا پیش خانخانان به احمدآباد رسانید، چنانچه در تحت ذکر خان خانان منظور شده - بعد از محاربات و شکست سلطان مظفر گجراتی که دران نواحی می بود فرار نموده بجانب رای کهنکار که زمیندار ولایت کچهه است رفته در پناه او می بود - خان اعظم برسر رائی کهنکار آمده اکثر ولایت او را خراب کرده و رائی کهنکار در دولتخواهی در آمده در مقام آن شد که سلطان مظفر گجراتی دستگیر دولتخواهان شود - بنا بران قرار داد مرزا عبدالله پسر خان اعظم را بجای که مظفر بود سر کرده برده غافل او را گرفتار ساخت و در اثنای راه سلطان مظفر گجراتی به وضو ساختن مشغول شده به استره که با خود داشت گلوی خود را بریده خود را هلاک ساخت - به نا چار سرش را پیش خان اعظم آوردند و خان اعظم سر او را بدرگاه خلایق پناه فرستاد - چون مدت ده سال که خان اعظم از ملازمت حضرت جدا افتاده بود فرمان طلب او رفت - بعضے خوشامد گویان معلوم کردند که حضرت شاهنشاهی

از روی بے عنایتی شما را طلب نموده اند ـ او با فرزندان و عیال
و اطفال و خزانه خود را درکشتی انداخته در غره ماه رجب سال
و قایع سی و هشتم الهی موافق سنه احد و الف عزیمت سفر جهاز[1]
نموده چنانچه در صدر مسطور شده، و در دور حضرت جهانگیری
مصدر خدمات عمده گشت و در خروج سلطان خسرو از غضب
بادشاهی ایمن گشت و در همان ایام که استیلای غضب بادشاهی
است کتابت خان اعظم که براجه علیخان فاروقی حاکم آسیر
بخط خود نوشته فرستاده بود و از خبث و غیبت حضرت عرش
آشیانے هیچ فروگذاشت نکرده و انچه بزبان قلمش آمده بےمحابا و
بے ملاخطه روی کاغذ سیاه کرده و چنان صاحب و قبله را به زشت
نامی متهم ساخته و به عیوبی منصوب[2] داشته که نسبت دادن
آن قسم امور به هیچ احدی در خور نیست تابه صاحب چه رسد ـ
آنحضرت او را درمیان مجلس پیش خوانده آن نوشته را بدست او
دادند که بخواند، او چشم از قبح آن پوشیده تمام را خواند
بلکه مع شی زاید و عرض کرد که کدام مقدمه را دروغ نوشته

1 In MS B سفر حجاز

2 In both MSS we have منصوب The word منسوب would be more correct

ام - انچه بیان واقع بود آنرا نوشته ام ایستادهای پایه سریر خلافت مصیر زبان به طعنه او کشوده به انچه سزاوار بود برزبان راندند - هر چند خان اعظم استحقاق انواع اقسام بے مهری و خواری داشت، اما باز همان نسبت رضاعت عرش آشیانے به فریاد او برسید - روزی چند سنع سلام نموده بودند، بکورنش مستفید گردید و در سال اول جلوس جهانگیری امیرالامرا که وکیل مطلق العنان گردید ، اول کارے که از دور اندیشے کرد این بود که بعرض مقدس رسانید که قوم افاغنه دشمن دولت این خاندان اند - حضرت عرش آشیانے در تخریب و جلا وطنی آنها ساعی بوده چنانچه از نقل مکان[1] ، از سپاه گری به سوداگری مشغول شدند - حالا این‌ها را ازین ملک اخراج کرده به وطن روه باید فرستاد - درین باب فرامین بجمیع سرحد و صوبجات صادر شد - خان اعظم بعرض اشرف اقدس رسانید که از وقوع این امر احداث فتنه عظیم در هند خواهد شد، درین گروه مومن، موحد خدا پرست و سپاهی بسیار اند ، این‌ها به تدابیر انسانی بر طرف نمی شوند مگر بحکم آسمانے و همه قبیله‌دار مردانه اند، اقل یک کرور آدم در تمام ممالک محروسه خواهند بود ، اینقدر مردم صاحب قبیله را بے گناه اخراج کردن عندالله گناه عظیم و عندالناس موجب بدنامی است - حضرت شاهنشاهی بر

1 In MS B مقام

خرد خان اعظم آفرین کرده اصدار فرامین را موقوف کردند۔

مرزا رستم صفوی

مرزا رستم صفوی ابن سلطان حسین مرزا بن بهرام مرزا بن شاه اسمعیل صفویست ۔ چون از مخالفت برادر و غلبه اوزبک در قندهار نتوانست ماند ، متوجه درگاه جهان پناه گشت ۔ چون به کنار نیلاب رسید حضرت عرش آشیانی دفعه اول سراپرده و بارگاه و قالی‌ها و دیگر اسباب فراشخانه بدست قرابیگ ترکمان به استقبال فرستادند و از پے آن کمر خنجر مرصع بدست حکیم عین‌الملک روانه داشتند ۔ چون بکنار لاهور رسید خانخانان و زین خان کوکه و دیگر امرای کبار پیشوای او فرستادند و چون بشرف ملازمت مشرف شد انواع الطاف و اعطاف بادشاهانه بحال او به ظهور آورده یک کرورتنکه مرادی انعام به او فرموده در سلک امراے پنجهزاری انتظام داده صوبه ملتان را در جاگیر او تنخواه دادند۔ بعدازان در عهد حضرت عرش آشیانے سال‌هاے دراز در قصبه تمرنی توابع دکن بحسن سلوک خان‌خانان صوبه‌دار گزرانیده و در زمان دولت جهانگیری در سال ۱۰۱۷ در رکاب سعادت آمد ۔ و در سال ۱۰۲۰ که رایات عالیات جهانگیری در دارالبرکه اجمیر نزول جلال نموده و خبر فوت مرزا غازی ترخان والی‌تهته به مسامع علیه رسید مرزا رستم را تعینات تهته فرمودند و نصیحت نمودند که محروسه تهته به قوم ترخانیان زیاده از صد

سال است۔ خسرو خان‌چرکس وکیل چهار کرسی آن بزرگان است، مبادا غدرے اندیشد۔ در تهته رسیده اورا بدرگاه جهان پناه فرستاده و خود در انجا بوده به اتفاق میر عبدالرزاق معموری جمع بندی تهته نماید۔ مشار الیه اگرچه در آنجا رسیده و تشخیص جمع هم داد و خسروخان را باتوابع و لواحق مرزا غازی بیگ و مرزا جانی بیگ روانه درگاه ساخت، اما بآنها سلوک خوب نکرد، اکثر مردم جلا وطن شدند - قاضی محمود که اعلم العلماے آن ملک بود از دست تعدی مرزا با اعیال و اطفال خود در بهکر آمده در خانه پدر مسود این اوراق شیخ معروف صدر سرکار بهکر مقیم گشت ۔ این خبر به مسامع علیه جهانگیری رسید ۔ مرزا را تغیر کرده حضور طلبید، روزے چند بار ندادند ۔ بعده بسعادت کورنش مستفید گردید ۔ عمر شریف مرزا نزدیک به نودسال بود، اما در شنوایٔ و بینایٔ و اشتهاو رجولیت و قوت فتورے راه نیافته ۔ در عهد حضرت سلیمانی[1] نائب درگاه رحمانی صاحبقران ترک منصب و جاگیر کرده در گوشه انزوانشست و نقدی تنخواه می یافت ۔ آخر در سال ۱۰۳۸ که رایات عالیات حضرت صاحبقران ثانی در دارالسلطنت لاهور نزول اجلال نمود مرزا در اکبر آباد به اجل طبعی در گذشت ۔ متصدیان اکبر آباد خواستند که ضبط اموال آن مرحوم نمایند، منکوحه ایشان بے آنکه وکلای

1 In MS B سلیمان مکانی

ایشان ممدو معاون شوند خدمتگاران را لباس مردانه پوشانید، بندوق‌ها گرفته آماده جنگ شدند، که در توره این خاندان عالی شان رفیع مکان از مدت پنجاه سال در خدمتگاری قیام داشته ایم و نسبت ها درمیان است ، دررنگ سایر امرا چگونه ضبط احوال ماشود ـ متصدیان اکبر آباد ازروی دور اندیشی توقف کرده حقیقت را معروض بار یافتگان درگاه نمودند ـ حضرت صاحبقران ثانی که سایه اخص حضرت آفریدگار اند ازین ادا به غایت مسرور و مبتهج شده سوای فیلان تمامی اموال را بخشیدند ـ

شهاب الدین احمد خان نیشاپوری

شهاب‌الدین احمد خان نیشاپوری از امرای کبار حضرت عرش آشیانے بود و منصب پنجهزاری داشت ، از جدا شدن بیرام خان خان خانان مشارالیه مصدر خدمات عمده و وکالت گشته سر انجام جمیع مهام داد ـ اولاً صاحب صوبه گجرات بود در خروج مظفر گجراتے شکست فاحش بایشان رسید ، عالمے بتاراج رفت و خلل در ناموس هاے عالم افتاد ـ بعده به تمادی ایام در مالوه بسر برد و در آنجا در گزشت ـ

پیر محمد خان شروانی

پیر محمدخان شروانی در ابتدای حال طالب علم بود ـ بوسیله بیرامخان بمرتبه امارت رسید و وکیل مطلق العنان بیرام خان گشت ـ مردمی که بخانه او میرفتند بار نمی یافتند ـ چون بیمار

شد خان خانان[1] به عیادت پرسی بخانه او رفت ، بار نیافت ـ خان‌خانان ازو رنجیده اسباب امارت را ازو گرفت ـ همان ملا پیر محمد که بود ، شد ـ چندگاه در قلعه بیانه محبوس بود، باز اخراج کردند ، بگجرات رفت ـ

از انجا در فترات بیرام خان بدرگاه حاضر شد ـ به منصب پنجهزاری و خطاب ناصرالملکی رسیده به تعاقب بیرام خان تعین شده، بعد از زمانے بدکن تعین کردند ـ در سال جلوس هفتم حضرت عرش آشیانے موافق سنه تسع و ستین وتسعمایه پیر محمد خان لشکرمالوا را جمع ساخته عزیمت تسخیر ولایت آسیر و برهانپور نموده بیجا گڈه را که از معظم قلاع آنولایت که بخاندیس اشتهار دارد در آمد ـ چون از آب نربدا در گذشت، اکثر قصبات و قریات آنحدود را به قتل و غارت برباد داد و بشهر برهانپور رسیده شهر را بگرفت و قتل عام نمود و از سادات و علما بسیار کس را به حضور خود گردن زد ـ حاکم آسیر وبازبهادر که از مالوا گریخته پناه با وگرفته بودند با کل زمینداران برسر پیر محمد خان هجوم آوردند ـ پیر محمد خان تاب نیا ورده جانب مندو برگشت ـ چون بکنار نربدا رسید او وسایر امرا همچنان خود را در آب زدند ـ اتفاقاً قطار شترے نزدیک پیر محمد خان رسیده بود

1. In MS B بیرام خان

براسپش خورد، و او از اسپ جدا شده در آب افتاده غرق شد و بمکافات اعمال خود رسید —

خون ناحق مکن چویابی دست
کز مکافات آن نشاید رست

راجه بهارامل و راجه بهگوانداس

راجه بهارامل و راجه بهگوانداس ولد مشارالیه از امرائے کبار حضرت عرش آشیانے بودند و بمنصب پنجهزاری رسیده بودند ـ در لاهور از اعمال خیر او مسجد جامع است که تا حال اکثر مردم در آنجا باداے نماز جمعه قیام می نمایند

راجه مانسنگه

راجه مانسنکه شیخاوت ـ این گروه را شیخاوت ازین رهگزر می گویند که در بزرگان اینها توالد و تناسل نمی شد ، درویشے شیخ ولی شعاری بسر وقت او رسید ، و دعا کرد ـ حق‌تعالے او را پسر کرامت کرد، مسمیٰ به شیخ گشت ، اولاد اورا شیخاوت میگویند ـ آورده اند که چون جنت آشیانی محمد همایون بادشاه بحسب گردش فلکی بجهت امداد کومک نزد شاه طهماسب دارای ایران تشریف بردند ، هفتاد کس از امرای کبار مثل بیرام خان وغیره در رکاب سعادت آنحضرت انتظام داشتند ، شاه این قسم بزرگان رادیده بحضرت جنت آشیانی فرمودند کسے که ابن قسم بندهای ممدو معین داشته باشد، عجب که او حراست ملک نتوانست کرد ، پرسیدند کدام گروه صاحب قبیله و اعیان و مردانه اند ـ حضرت فرمودند که قوم افاغنه و راجپوت ـ

گفتند درمیان این دو گروه اخلاصے هست، فرمودند نے ـ گفتند قوم افاغنه را حالا از خود نمی توانید ساخت، آن‌ها را از سپاه گری انداخته به سوداگری و حرفه اندازند ، و با راجپوتان خویشی نموده در تربیت آنها سعی نمایند که غیر از تسخیر زمینداران ماندن در هند محال است ـ بنا بر ان حضرت همایون بادشاه[1] چون سایه بادشاهی بر مفارق ساکنان هند انداخت در مقام رعایت این گروه شد ، و چون اجلش امان نداد اول وصیتے که بحضرت عرش آشیانی کردند این است که باراجپوتان در مقام شفقت و رعایت بوده تربیت این قوم نمایند که ازین‌ها تمرد و عصیان نیست غیر از اطاعت و خدمتگاری ـ از انجهته حضرت عرش آشیانی در باب افغانان کم شفقت بوده، در تربیت قوم راجپوتان نوعی کوشیدند که زبان زد مردم خاص و عام گشت و به همه راجپوتان از کچهواهه و راٹهور و تونور وبهاٹی وبگهیله نسبت ها کرد و از زمینداری بامرای رسانیدند ـ از انجمله نسبت اول بدختر راجه بهگونداس همشیره راجه مانسکه بحضرت خدیوزمان شاهزاده سلطان سلیم واقع گشت ـ در سال سیم[2] موافق سنه ثلاث و تسعین وتسعمایه حضرت خلیفه الهی خود به نفس نفیس در منزل راجه تشریف برده، مبلغ دوکرور روپیه کابین صبیه راجه مقرر گشت

1 In MS B حضرت همایون

2 This marriage was celebrated in 1584, the thirtieth year of Akbar's reign. *Ṭabqāt*, p. 366

و از خانه راجه بهگوانداس تابدرگاه تمام راه زر و گوهر افشانده نثار می کردند و از اندرون محل چوڈول ان صالحه را یک طرف حضرت خلیفه الهی و یک جانب شاهزاده سلطان سلیم برداشته بیرون آوردند و در تمام ره پای انداز هر قسم قماش و پارچه می انداختند، و راجه بهگوانداس نیز اقسام جهیز از طلا آلات و نقره آلات وپارچهای نفیس و انواع اقمشه و طوایل عراقی و عربی و ترکی وکچهی و یکصد زنجیر فیل و غلامان و کنیزان حبشی و چرکسی و هندوستانی و متاع چندان بنظر آورد که محاسبان وهم و اندیشه از احصای[1] آن عاجز آمدند، و مجلس بزرگانه و جشن خسروانه آراسته تصرف بسیار دراطعمه و اشربه و بخشش نمود،

کنور مانسنگه را در حیات پدر به منصب عالی مفتخر ساخته بجهته دفع و رفع طایفه رو شنای[2] که راه هندوستان و کابل را مسدود ساخته بودند تعین نمودند ـ و کابل در جاگیر او عنایت شد ـ کنور مانسنگه آن گروه را تنبیهه بلیغ نموده در سال سی و سیوم الهی جلوس موافق سنه ست و تسعین و تسعمایته سنه۹۶۶ [3]

ولادت سلطان خسرو ولد شاهزاده جوان بخت سلطان سلیم از مهد

1 In MS. B حصار

2 Raushanyahs.

3 This is wrongly given as 976 in MS. B
ست وتسعین و تسعمایته means 996. Ṭabaqāt (p. 371) gives 995. But Jahangir says 995. Khafi Khan's 997 (vol. I, p. 245) is obviously wrong.

عصمت دختر راجه بهگوانداس روی نمود ـ از آرایش جشن طوی
ولادت این شاهزاده که طلوع اولین کوکب سعادت بود زمین
و زمان به جهانیان صلای عیش و کامرانی در داد و در سال سی
و هفتم الهی از جلوس موافق سنه الف هجری راجه مانسنگه
را با پسران و برادران و خویشان او برسرمیان قتلو افغان که
ولایت اریسه در تصرف داشت[1]، فرستادند. جنگ عظیم واقع شد ـ
جگت سنگه ولد راجه مانسنگه ترددات نمایان نموده بکار بادشاهی
آمد، و بسیارے از مردم اعیان راجه به قتل رسیدند، آخر فتح
دولت خواهان گردیده اوریسه که مملکت وسیع از بنگاله ست
بتصرف اولیاے دولت قاهره در آمد ـ راجه مانسنگه متمادی
ایام در آن نواحی بوده، راجه شهر نو را بنام راجه‌نگر خود آباد
کرد ـ و حضرت عرش آشیانی او را اکبرنگر موسوم ساختند و
چون هر سال آتش در آن شهر می افتد و خانه‌هائی مردم را می
سوخت او را آگ نیز می گویند ـ وطن راجه مانسنگه ملک
آنبر وکهندار وغیره مغرب رویه ماروار است ، برابر وطن راٹهور
نیست، اما همه معمور و آبادانست ـ راجه در ملک بنگاله و اوریسه
ترقی بسیار کرد ـ از استمداد و سامان و سر انجام و مردم معتبر
نوکر او را چه تعداد نماید که باد فروش[2] ایشان را صد فیل

1 In MS. B در تصرف او بود

2 باد فروش is called Bhat in Hindustani.

بوده علوفه بیش قرار می کرد ـ سلوک با سپاه خوب می نمود، و با مسلمانان و هنود در مدارا یکسان بوده ـ در لاهور پدرش و او مسجد عالی بنا کرده که تا حال قایم است، و از شکست و ریخت و خوراک درویشان مقیمان آنجا به سلسله او با خبر اند ، و در سفرها مساجد و حمام از پارچه چند جا برپا می کردند که مسلمانان غسل کرده نماز بخوانند ، و در اوقات خمسه حضور او موذن بانگ صلوات میگفت، و نماز با جماعت می شد ، و اگر کسے از مسلمان نماز نمی خواند او را از نوکری بر طرف میکرد ، و اگر هندوست بروش هنود جب (جپ) بکند ، و اگر مسلمان است نماز بخواند که اطاعت الهی است، و هر روز یک وقت طعام وافر به مسلمانان منصبدار[1] کومکی و نوکران خود می خورانید ـ روزے سیدے منصبدار با برهمنے مصاحب راجه در دین و مذهب گفتگو شد ـ سید دین متین نبوی صلے الله علیه[2] واله و سلم را ترجیح میداد، و برهمن دین خود را فوقیت میکرد، که این دین از هشتاد لک سال است و دین اسلام را هشت هزار سال و کسے شده ، هر دو راجه مانسنگه را حکم گرفتند ، راجه گفت درین باب دیگرے را حکم کنید[3] ، اگر من دین اسلام را برتری می دهم هنود این معنی مکروه داشته خواهند گفت که بسبب بادشاه اسلام خوش آمد گفته باشد و اگر دین هنود را فوقیت میدهم اهل اسلام حمل بر جانب داری و روی دیدگی دین من خواهند نمود ـ سید از روی

---

1 In MS. B منصبداران
2 In MS. B علیه‌السلام
3 In MS. B حکیم کنید

مبالغه قسم داده التماس کرد که هر صور خاطر[1] راجه آید ظاهر سازد ، راجه گفت مرا آنقدر خرد نیست که امتیاز در هردو دین نمایم که طرفین دلائل معقول دارند ، اما اینقدر هست که درین هشتاد لک سال در دین هنود کسے بدرگاه رب‌العزت مقبول نگردید که دیهره او کسے رفته سجود نماید و بمطالب خود برسد، همیں که مردهٔ هنود را سوختند، خاکستر او را هم برباد می دهند یا در دریا می اندازند، آثار و علامت او در جهان نمی ماند، و در اهل اسلام هیچ شهرے و قریه خالی نیست که در آنجا یک دو دوست خدا آسوده نیست، و زیارت گاه خلایق اند و بمطلب میرسند، و نیز در جائے که هنود را می سوزند اگر کسے در نصف شب یا در نصف روز در آنجا عبور کند، البته آسیب و دهکه اجنه باو میرسد و درمیان قبرستان مسلمانان شب و روز اطفال بازی کرده می گردند و طعام و آب همه کس در آنجا می خورند و مجلس‌ها می نمایند ، کسے را مضرت نمی رسد و نمی ترسد ، باقی والعلم عندالله ـ

آورده اند که چون راجه مانسنگه به صوبداری بنگالا و اوریسه رفت در منگیر بملازمت حضرت قطب‌الاقطاب شاه دولت مستعدد گردید ـ آنحضرت براجه فرمودند که با این فهمیدگی چرا مسلمان نمیشوید ـ راجه گفت شما خود میفرمائید که حق تعالے در کلام مجید خبر میدهد

1 In MS. B هرچه درخاطر

که ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم[1]، اگر شما را عندالله قرب باشد بدرگاه کریم مسئلت نمائید تا قفل شقاوت از سینه ما مفتوح شود و رغبت بدین اسلام گردد ـ فی‌الفور مسلمان میشویم و مدت یکماه درین شهر مقام می کنیم و میعاد می نمائیم ـ چون سرنوشت در باب او نبود مسلمان نشده ـ در عهد دولت جهانگیری بکومکی خان خانان مرزا خان تعین دکن گشت، مابین خان خانان و راجه مانسنگه اتحاد قدیمی بود[2] که مرزا ایرج و مرزا داراب خورد سال بودند راجه از روی محبت روزمره[3] بهر دو برادر مقرر کرده بودند ـ چون جوان شده بمنصب عالی رسیدند روزینه نمی یافتند ـ روزی هر دو برادر از روی استهزا براجه گفتند که دادا جی چه شد که مایان جوان شده منصب عالی یافته ایم روزمره مارا چرا منع کردید راجه از ابتدای لغایت یومیه آنها حساب کرده، دو لک روپیه را بمرزایان داد ـ و چون در صوبه‌داری خان جهان بودے راجه و دیگر امرا پانزده کس صاحب علم و نقاره پنجهزاری کومکی بودند و امرای دیگر از چهار هزاری تا صدی، یکهزار و هفتصد منصبدار همراه خان جهان بالا گهاٹ رفته بودند، روزی راجه مانسنگه در روی دیوان استاده به عجز تمام ظاهرکرد که اگر من

1 The complete verse reads thus
ختم الله علیٰ قلوبهم وعلیٰ سمعهم
وعلیٰ ابصارهم غشاوة. *Qur'an*, I: 7.

2 In MS. B وقتیکه

3 روز مره is here used in the sense of روزینه (daily allowance).

مسلمان می بودم هر روز یک وقت طعام با شما تناول میکردم که درمیان شما ریش سفید منم، حالا بهاے برگ تنبول ما را قبول کنید ـ خان جهان صاحب صوبه دست بر سر نهادکه اول مرا قبول است ـ خان خانان و مرزا رستم و امیرالامرا و آصف خان وغیره همه از روی رغبت تمام قبول نمودند ـ راجه یکصد روپیه روزمره به پنجهزاری مقرر کرده و باین حساب تا صدی منصب روزینه معین ساخت[1] ـ هر شب زر در خلیطه کرده و نام آن عزیز بالای خلیطه نوشته مصحوب مردم معتبر خود نزد همه کس میفرستاد ، تا سه چهار ماه که این سفر درمیان بود این روزمره بے ناغه بهمه امرا میرسید ، ناغه نمیشد ـ بهر منزل بالا گهاٹ که غله و روغن وغیره یافته نمیشد تا رسیدن غله این اجناس را به بهای خرید انبیر وطن راجه درآنجا می فروختند ، درجای که سیر آرد بیک روپیه یافت نمیشد ـ و تفصیل این مقدمه را در تحت ذکر خان جهان و عبدالله خان به تحریر خواهد رفت و این قسم سر انجام را رانی کور منکوحه راجه که شیر زنے مدبر عاقله بود از وطن سر براه کرده میفرستاد ـ راجه هر روز نام رام را پنجاه هزار بار میگرفت و مشرف و داروغه بدین خدمت مقرر بودند ـ شجاعت جبلی و مردانگی ذاتی او را چه

---

1 In MS. B معین نموده

تعداد نماید ـ شمه از غرور و تکبر و تجبر او تحت احوال وفات حضرت عرش آشیانی به تحریر آورده ـ بے عیب خدا است ـ راجه یک عیب کریه داشت ، عاملے را که به پرگنات میفرستاد مهما امکن تغیر نمیشد ، و اگر میشد خانه او را تاراج کرده میگرفتند و دست و گردن او را بسته از قلعه رهتاس کلان بزیر می انداخت ـ هیچ پرسش و حساب و کتاب درمیان نبوده ، تغیر عمال انتهای عمر و دولت عمال بوده ـ آخر در دکن به اجل طبیعی درگذشت ـ شست کس از ذکور واناث ستی[1] با او شدند ـ الحال راجه جیسنگه پسر نبیره او حی و قائیم است و بمرتبه پنجهزاری است ، و درقوم کچواهه نظیرے ندارد و صاحب شان و شوکت و جمعیت امروز در راجپوتان اوست ـ درمهم بلخ و قندهار ترد داتے که از و به وقوع آمده کم کسے را این موهبه نصیب شد ـ در خدمت حضرت نائب درگاه رحمانی صاحب قران ثانی قرب و حالت و اعتماد سخن و اعتبارے که او دارد دیگری راجپوت ندارد ـ

حقیقت بغی پسران سلطان محمد مرزا

ابن محمد سلطان مرزا ابن سلطان اویس مرزا بن منصور مرزا بن مرزا با یقرا بن عمر شیخ مرزا ابن امیر تیمور صاحب قران است و مادر او دختر سلطان حسین مرزا بوده ـ بعد از وفات سلطان حسین مرزا به خدمت فردوس مکانی

1 *Sati :* A Hindu woman who burns herself on her husband's funeral pile. In this case perhaps some devoted attendants and mistresses also burnt themselves.

بر بادشاه غازی آمده تربیت‌ها یافت ـ و حضرت جنت آشیانی محمد همایون بادشاه نیز به گوناگون عنایات مخصوص میداشتند ـ اسکندر مرزا و محمد سلطان مرزا که معمر بودند او را خدمت معاف کرده پرگنه اعظم‌پور از سرکار سنبل در وجه مدد معاش او مقرر کردند، و او را در ایام پیری چند پسر شد، ابراهیم حسین مرزا و محمد حسین مرزا و مسعود حسین مرزا و عادل حسین مرزا، هر کدامی بمنصب و جاگیر رسیدند ـ و دختر مرزا کامران برادر حقیقی حضرت جنت آشیانی، ابراهیم حسین مرزا را نسبت کردند ـ چند مرتبه از آنها آثار بغی و خروج به ظهور رسید، و هر مرتبه عصیان ایشان به عفو اقتران می یافت ـ تا آنکه الغ مرزا در تافت هزاره کشته گشت، و از و دو پسر ماند، محمد سلطان مرزا و اسکندر مرزا ـ آنحضرت در مقام رعایت آمده سکندر مرزا را الغ مرزا و محمد سلطان مرزا و شاه مرزا که در سنبل جاگیر داشتند، در آن نواحی دست تعدی کشاده لوای مخالفت را بر افراشته از سنبل روانه گجرات شدند ـ حضرت عرش آشیانی عساکر منصوره بر سر آنها تعین فرمودند ـ لشکر بادشاهی بکنار نربدا به مرزایان رسید، جنگ واقع شد، مرزایان

شکست خورده گریختند ، اکثر لشکر ایشان در آب نربدا غرق شد - از انجا به قلعه جانپانیر رسیده ، به حملهٔ اول آن قلعه را گرفتند - در آن وقت محمد یار خان حبشی چنگیز خان حاکم گجرات را که در ترپولیه غافل میرفت به قتل رسانیده بود - مرزایان فترات گجرات را غنیمت دانسته در آن دیار در آمدند - حضرت عرش آشیانی هرج و مرج گجرات را شنیده در سال هفدهم جلوس متوجه سیر گجرات شدند ، چون به قلعه سروهی رسیدند راجه آنجا تاب مقاومت نیاورده بدر رفت ، و هفتاد نفر از راجپوتان که آنرا منچاتور میگفتند بر دروازه سروهی جنگ مردانه نموده کشته شدند - روز جمعه چهار دهم ماه رجب کنار دریای احمدآباد خطبه بنام نامی گرامی آنحضرت خواندند ، و حکومت احمدآباد را به خان اعظم تفویض داشته خود متوجه استیصال ابراهیم حسین مرزا شدند - درین اثناء خبر رسید که ابراهیم حسین مرزا رستم خان رومی رابقتل آورده از غایت غرورو استکبار از هشت کروهی اردوی معلی گذ شته می خواهد که غبار فتنه و فساد بر انگیزد - حضرت بنفس نفیس خود متوجه گوشمالی ابراهیم حسین مرزا شدند و شهباز خان کنبو را فرستادند که سید محمود خان بارهه و شاه قلیخان محرم وغیره که جماعه کثیر به سورتهه فرستاده آنها را آورده به لشکر

ملحق سازد و حضرت نظر بر قلت لشکر خود نکرده متوکلاً علی الله
یلغر تمام با چهل سوار به کنار آب مهندری شبا شب[1] رسیدند ـ
در آن طرف آب در قصبه سرنال ، ابراهیم حسین مرزا فرود آمده بود،
کنور مانسنگه کچهواهه متکفل هراول شده باوجود در آن وقت
به تمامی بندهای درگاه زیاده از صد نفر همراه خلیفه الهی نبود،
حضرت بی تحاشا خنگ جهان نورد را در آن شب تاریک در دریا
انداختند، و از آب گذشتند ـ ابراهیم حسین مرزا هم داد مردی
و مردانگی میداد، و جویای حضرت خلیفه الهی بود، آخر خاک
ادبار بر فرق خود بیخته راه فرار پیش گرفت و بجانب سروهی
رفت ـ افواج منصوره بر سر قلعه سورتهه رفته که محاصره قلعه
نمایند ـ گلرخ بیگم دختر مرزا کامران که منکوحه ابراهم حسین
مرزا بود پیش از آنکه افواج بر سر او برسد مظفر حسین مرزا پسر خود
را همراه گرفته و پانصد کنیز را دستار بر سر بسته و مسلح ساخته
بجانب دکن رفت، و مرزایان یکجا جمع آمده کنگاش کردند
که ابراهیم حسین مرزا به ممالک هندستان رفته فتنه انگیزی
نماید ـ و مرزایان به اتفاق شیر خان فولادی محاصره پتن نمودند ،
خان اعظم با امرای بسیار بدفع آنها آمده جنگ واقع شد ـ
اردوی قطب الدین محمد خان را غارت کردند و شیخ محمد بخاری
کشته گشت ـ آخر لشکر بادشاهی غالب آمد ـ شیرخان[2] فولادی

1 In MS. B شب شد

2 In MS B صفیر خان

از جنگ‌گاه برآمده پیش امین خان حاکم جوناگڈه رفته آسایش یافت و محمد حسین مرزا بجانب دکن رفت و ابراهیم حسین مرزا از گجرات برآمده به نواحی میرتهه رسید ـ قافله که از گجرات در آنجا آمده بود، تاخته مالے بسیار بدست آورده، وهم چنان بهر جا که می رسید تاخت و تاراج بسیار می‌کرد ـ چون بنواحی ملتان رسید، از آب کهاره که عبارت ست از آب بیاه و ستلج که بجانب سنده میگذراند، میخواست که از آن آب بگذرد، چون شب شده بود کشتی پیدا نشده، مرزا در کنار دریا فرود آمد ـ طایفه جهپر که از قسم ماهی‌گیران و رعیت ملتان اند بر سر مرزا شبخون آورده تیر باران کردند، تیرے بر حلق مرزا رسید و مرزا کارخود را دگرگون دیده، تغیر لباس کرده، آهسته از میان جمعی که با او همراه بودند و بچهار صد سوار میرسیدند، جدا شده بطریق قلندران خواست که بدر رود، وجمعے از مردم آن نواحی او را شناخته[1] پیش سعید خان چغته حاکم ملتان بردند ـ مرزا در قید سعید خان بهمان الم در گذشت ـ و محمد حسین مرزا از ولایت دکن باز بر سر قلعه سورتهه آمد ـ قلیج خان[2] که جاگیردار آنجا بود قلعه را مستحکم ساخته در مقام جنگ و جدل شد ـ و محمد حسین مرزا به کنبایت رفته و در آنجا با بندهای بادشاهی جنگ کرده نزد اختیارالملک رفت ـ

---

1 In MS. B شناخته گرفته

2 In MS B فتح خان

محمد حسین مرزا و اختیارالملک بیست هزار سوار جمع کرده با راجه ایدر نزدیک احمد آباد رسیدند - خان اعظم و قطب الدین خان حصاری شدند - خان اعظم فترات گجرات را مکرر معروض بار یافتگان درگاه کرده، طلب آنحضرت می نمود - حضرت خلیفه الہی لشکر بسیار را پیشتر راهی احمد آباد ساختند، و خود بدولت می فرمودند که این جماعه پیش از ما نتوانند خود را رسانید - اتفاقاً هم چنان شد - آنحضرت چاشت گاه روز یکشنبه بست و چهارم ماه ربیع الآخر سنه احدے و ثمانین و تسعمایه (۹۸۱ سنه) بر ناقه سبک سیر سوار شدند و مقربان درگاه بر بختیان دونده که دائم از باد صبا یاد میدادند و آنحضرت آنروز تا قصبه نوده عنان باز نکشیدند و در آن قصبه ماحضرے تناول نموده، زمام یلغار به قائد روزگار سپرد، و یک پهر از شب سه شنبه گذشته بود که بموضع آباد رسیدند و روز سه شنبه بست ششم ماه مذکور بخطه اجمیر رسیده با زیارت مشرف شده ساعتے در منازل بادشاهی آسوده باز سوار شدند - مرزا خان خلف صدق خان خانان بیرام خان و زین خان کوکه و سیف خان کوکه و خواجه عبدالله و کجک خواجه و میر غیاث‌الدین علی اخوند که دو دانش تاریخ و اسماءالرجال در ربع مسکون نظیر نداشت و بخطاب نقیب خانی ممتاز بود، و مرزا قلی خان و رستم خان و مرزا محمد زمان برادر مرزا سید یوسف خان و سید عبدالله خان و خواجه غیاث‌الدین علی بخش

که بعد از فتح بخطاب آصف خانی رسیده در زیر سایه چتر عالم گیر حاضر بودند ، و تمام شب قمروار جهان نور دیدند ۔ در هنگام طلوع صبح صادق شاه قلیخان محرم و محمد قلی توقبائی که قبل ازیں از فتحپور رخصت شده پیشتر راهی شده بودند ، شرف خدمت دریافتند ۔ خواجه عبدالله و آصف خان بخشی و رائے سال درباری را همراه گرفته ، دوازدهم شهر جمادی‌الاول سنه احدے و ثمانین و تسعمایه به قصبه والهٔ که بیست کروهے پتن گجرات است ، رسیدند ۔ در آنجا جمعے که پیش ازیں بدیں مهم تعین شده بودند ، با جاگیرداران اطراف و جوانب در ظل رایت جمع آمدند و حکم قضا جریان صادر شد که سپاه نصرت پناه مسلح و مکمل در عرصه‌گاه اکبر که نمونه روز محشر است ، حاضر شوند ، همچناں کردند ۔ قول لشکر مرزا خان را نمودند و سید محمد بارهه و شجاعت خان با قلیل لشکر در جرانغار و برانغار ترتیب داده خود بدولت با صد سوار جید که درمیان هزاران هزار سوار جنگی یکے را انتخاب فرموده بودند طرح شد ، متکفل شدند که در هر فوج که کمی رو نماید بذات اشرف بتدارک آن پردازند ۔ همگی سه هزار سوار بقلم آمد و عدد مخالفان از بست هزار سوار بیش بودند ۔ حضرت خلیفه الهی عنان ارادت به قبضه عنایت خداوندی سپرده آخرهاے آنروز از قصبهٔ بالتانه سوار شده متوجه احمدآباد گردیدند ۔ چنانچه در عرض نه روز از فتحپورسیکری تا احمدآباد کنار آب رسیدند ۔ سکندر

قراول را پیش خان اعظم فرستادند ، تا مژده وصول رایات فتح آیات بخان اعظم رساند ـ مخالفان خمار آلوده بر بستر غفلت و بیخبری افتاده بودند که بر زبان الهام بیان رفت که بر سر بیخبران رفتن و غافلان را زدن شیوه مردان نیست ـ چندان صبر کنیم که غنیم خبردار شده مستعد شود ـ پس از آواز نفیره و ناله کرنامخالفان سراسیمه و مضطرب بطرف اسپان دویدند ـ و محمد حسین مرزا با دو سه سوار بجهت تحقیق خبر بکنار آب آمد ـ اتفاقاً سبحان قلی ترک نیز بجهت خبر گیری ازیں طرف کنار آب رفته بود ، محمد حسین مرزا فریاد کرد که اے بهادران این چه فوج است ـ سبحان قلی گفت که اے غافل این کوکب دولت خلیفه الهی است که از فتحپور بجهت استیصال حرام نمکان رسیده ـ محمد حسین مرزا گفت که جاسوسان من امروز چهارده روز است که بادشاه را در فتحپور گذاشته اند مرزا مدهوش و متحیر بمیان لشکر خود رفته فوج ها را آراسته رو بمیدان نهاد ـ و اختیارالملک را با پنجهزار سوار فرستاد ، تا خان اعظم را نگذارد که از قلعه بیرون آید ـ حضرت خلیفه الهی از آب عبور کرده محمد حسین مرزا با هزار و پانصد مغل که همه فدای او بودند پیشتر رسیده بر سر هراول تاخت ، و مقارن ایں حال حبشیان و افغانان بر صف وزیر خان تاختند ـ بهادران طرفین با یکدیگر در آویختند ـ چون حضرت خلیفه الهی آثار دهن و فتور هراول خود معائنه نمودند

بر فوج دشمن چون شیر خشمناک حمله آوردند، و جمعی از بندگان جان سپار غلغله شور ''یا معین،، به فلک‌الافلاک رسانیده بر صف اعدا تاختند - سیف خان کوکه داد مردی ' مردانگی داده شهید شد و محمد حسین مرزا و شاه مرزا تردد و مردانگی را بجا آورده از میدان ستیز رو به گریز آورده پشت دادند، و محمد حسین مرزا که اسپش زخمی بود از هول جان استعجال در گریختن همیکرد - در اثنای راه تیه زقوم پیش آمد، خواست که اسپ از آن زقوم بجهاند، اجل گریبان او را گرفته بر زمین انداخت ' از ملازمان درگاه گدا علی ترکی[1] سر در پی او داشت، خود را از اسپ انداخته مرزا را گرفت - لشکر گجراتیان هزیمت خوردند، گدا علی بدخشی و یک کس دیگر از نوکران خان کلان مرزا را زخمی بحضور حضرت خلیفه الهی آوردند، و هر کدام دعوی گرفتن مرزا می کردند - راجه بیربر بر حسب‌الحکم از مرزا پرسیدند که ترا کدام کس گرفته، محمد حسین مرزا گفته که اینها را چه قدرتست که مرا توانند گرفت، مرا نمک حضرت خلیفه الهی گرفت - حضرت را رقت بسیار شده - مرزا آب طلبید، یکی از حاضران در سفال شکسته آب داد - مرزا دست بر آن سفال زده انداخت - حضرت خلیفه الهی از چهاگل خاصگی خود آب خورانیده برفق و مدارا عتاب چند باو فرموده او را به رای سنگه سپردند -

---

1 In MS. B گدا علی بدخشی

دریں وقت اختیارالملک گرفتاری مرزا شنیده رو بگریز نهاد - سهراب[1] نام ترکمان اختیارالملک را شناخته از عقب او روان شد و او به زقوم زار رسیده خواست که اسپ را بجهاند ، ترک غارت گر اجل مرکب او را از پاے در آورد ، او را بزمین انداخت - سهراب بیگ هم خود را از اسپ انداخته او را گرفته بر زمین انداخت - اختیارالملک گفت که تو مثل ترکمان می نمائی[2] و ترکمان غلام علی مرتضے کرم الله وجهه می باشند و من از سادات بخاری ام ، مرا مکش - سهراب بیگ گفت من ترا شناخته سر در پے تو نهاده ام ، تو اختیارالملکی و به ضرب تیغ بیدریغ سر از تن او جدا کرده باز گشت که بر اسپ خود سوار شود ، اسپش را دیگرے برده سر اختیارالملک را در دامن پیچیده پیاده رو براه آورد - در اول حال هجوم لشکر اختیارالملک را راجپوتان دیده محمد حسین مرزا را راجپوتان از فیل فرود آورده پاره پاره کردند - بعد از فتح ، خان اعظم و امرای دیگر که متحصن بودند آمده ملازمت حضرت خلیفه الهی نمودند - حضرت خان اعظم را به التفات تمام در آغوش گرفته به اظهار اقسام اشفاق عز امتیاز بخشیدند -

پرسش از اندازه به غایت گذشت * حد نوازش ز نهایت گذشت

هنوز از پرسش جوابے نپرداخته بودند که سهراب بیگ ترکمان

---

1 In MS. B سهراب بیگ

2 In MS. B تو ترکمان می نمائی

آمده سر اختیارالملک را در پائے بلند اقبال انداخت ـ حضرت از
ملاحظه آن موهبت عظمی مجدداً مراسم شکر و لوازم سپاس
بجا آورده فرمودند که سرهای مخالفان که زیاده از دو هزار
بودند مناره سازند ـ عبرة لناظرین ، و خود بدولت در احمد آباد
تشریف برد و سر محمد حسین مرزا و اختیارالملک را به اکبرآباد
فرستادند ـ سابقاً مذکور شد که گلرخ بیگم صبیه مرزا کامران
منکوحه ابراهیم حسین مرزا ، مظفر حسین مرزا ، پسر خود
را همراه گرفته از قلعه سورته بر آمده بجانب دکن آمده خلل
انداخت ، و پسر شریف خان اتکه را شکست داد ، باز راجه
تودر مل او را شکست داد ، و مهر علی که مایه فساد بود بزخم
تیر در گذشت ـ مظفر حسین مرزا تاب نیاورده بجانب سلطانپور
نذر بار رفت ـ راجی علیخان فاروقی حاکم آسیر به هر تقدیر مرزا
را بدست آورده مقید ساخت ـ این خبر به حضرت خلیفه الهی
رسیده ، فرمان به راجی علیخان مصحوب مقصود علی جوهری شرف
نفاذ یافت که مظفر حسین مرزا را همراه پسر خود بدرگاه سلاطین
پناه فرستد ـ در سال بست و چهارم جلوس موافق سنه ست و ثمانین
و تسعمایة، ۹۸۶ ، راجی علیخان مظفر حسین مرزا را با پیشکش‌ها
و تحف و هدایا بدرگاه فرستادند ـ مدتے او را در قید نگاه داشتند ـ
بعده شفقت جبلی حضرت او را نوازش نموده بفرزندی خود سرفراز
ساخته ـ شاهزاده خانم دختر کلان خود را در عقد ازدواج او در
آوردند ـ همشیرهٔ او نورالنساء بیگم را به سلطان سلیم[1] نسبت

1 In MS. B شاهزاده سلطان سلیم

کردند ـ و بمنصب چهارهزاری ذات و سوار رسید و سرکار قنوج جاگیر یافته، چون قوت گرفت خیالات فاسد در رنگ پدر و عموها در سر رسانید ـ حضرت خلیفه الهی بر اوضاع [1] او واقف شده در خدمت حضور خود نگاه داشته ـ آخر به اجل طبعی در گذشت ـ راقم این اوراق شیخ فرید بهکری در سال ۱۰۲۳ که رایات عالیات جهانگیری در دارالبرکه اجمیر نزول اجلال داشت، دیوان سرکار نواب نورالنساء بیگم بود ـ این صالحهٔ دوران با شاهزاده خانم منکوحه برادر خود همان رابطه قرابت را مرعی میداشت و شاهزاده خانم نیز ادب و قواعد او را نگاه میداشت، وگلرخ بیگم والده ایشان تا سال مذکور در حیات بود ـ در بیماری او حضرت خلیفه الهی به عیادت پرسی به خانه او رفت ـ آن صالحه نه تقوز سر و پا بنظر حضرت خلیفه الهی گذرانید ـ آن حضرت که کان کرم بودند حتیٰ ادب بیگم را که دختر مرزا کامران و خوشدامن حضرت و یادگار جمله بیگمان مسن و معمر مانده بود توره و ضابطه سلسله عالیه چغتیه را از دست نداده تسلیم کرده، سر و پا گرفتند ـ سبحان‌الله بیوه زنے ماهیانه خوار خود را بادشاه روۓ زمین چنیں عزت بخشیده ـ الحال از آن سلسله کسے باقی نیست ـ الله باقی، الله باقی ـ

خواجه عبدالمجید آصف خاں

مرد نویسنده اهل قلم بود، بمرور ایام بمرتبه امارت

---

1 In MS. B برایں اوضاع

رسید ، بر سر گده کتنکه رفت و آنجا را فتح نمود و جمیعت بسیار قریب هشت هزار سوار نوکر کرد ، و از حضرت عرش آشیانی واهمه خورده، پیش خانزمان و بهادر خان که در آن وقت بغی صریح ورزیده بودند رفت - و در مجلس اول از زعم و تکبر خان خانان از آمدن خود پشیمان گشته و به لطائف‌الحیل با برادر خود از نزد او برآمده و مهاربه نمود و زخمی گردید - و باز به درگاه عالی رسیده خدمت وکالت یافت و به اجل طبعی در گذشت -

زین خان کوکه

از امرای کبار حضرت عرش آشیانی بود ، بمنصب پنجهزاری ذات و سوار رسیده بود - در شجاعت و صفات حمیده سر آمد ابنای روز گار خود بوده ، در فهم و دانش و عقل و سائر کمالات ممتاز بود، قرب و حالت که با حضرت عرش آشیانی نموده داشت ، مشهور عالمیان است - ضیافتے که بحضرت عرش آشیانی کرد و آن حضرت را بخانه خود طلبیده از آفتاب هم شهرت دارد ، مجملاً بیان می سازد که از اصراف اطعمه و اشربه و عطریات و بخور را بتحریر نمی آرد - چبوتره طویل و عریض برای نشستن حضرت [1] از شال های طوس که در آن وقت کم‌یاب بودند ، بست - دوم در محاذی نظر ایشان یک حوض پر از گلاب

1 In MS. B حضرت عرش آشیانی

یزدی و حوض دیگر از رنگ زعفران و حوض ثالث از ارگجه مهیا کرده ، که اهل طوائف از هزار کس جمع آمده بودند ، آنها را در حوض می انداختند که تمامی لباس آنها رنگین میشد ـ سیوم جوهای شیر با شکر آمیخته و شربت مخلوط با گلاب یزدی جاری ساخت ، و تمامی صحن خانه را از گلاب یزدی بجای آبپاشی پاشیدند و جواهر مرصع آلات در ٹوکره‌ها انداخته با فیلان نامی پیشکش گذرانید ، در هند شهرے است که فیلان بسیار از زین خان و اسپان از قلیچ محمد خان و خواجه سرایان از سعید خان ـ چون صبیهٔ مشار الیه باسم خاص محل در ازدواج حضرت جنت مکانی در آمد ، قرب و حالت ایشان زیاده از ما یتصور بود ـ در معامله بنگش و تیراه که واقعه راجه بیربر رو داد ، کمی از ایشان از نظر حضرت عرش آشیانی افتاد و باز بعرض مقدس رسید که اسپان بسیار به اله آباش نزد شاهزاده سلطان سلیم فرستاده است ـ ایمعنی باعث مزید علت گردید ، آخر در گذشت ـ

ادهم خان کوکه

نسبت رضاعی بحضرت خلیفه الهی داشت ، و بمرتبه امیرالامرای رسید ، والده‌اش ماهم انکه او را بغایت دوست میداشت ـ در سال وقایع ششم ماه الهی موافق سنه سبعین و تسعمایهٔ ادهم خان کوکلتاش که در تقرب و جاه بےقرینه بود از روی غرور جاه و جوانی و مال باغوای شهاب‌الدین احمد خان

شمس‌الدین محمد خان اتکه را که وکیل سلطنت بود در سر دیوان بقتل رسانید - از بسکه غرور و نخوت و اعتماد بر حمایت حضرت خلیفه الهی داشت ، گریخته بر در حریم استاده ماند - حضرت از اندرون بیرون آمده به لطائف‌الحیل شمشیر از و گرفته دست و گردن او را بسته از بام انداخته بسیاست رسانیدند و جمعی که درین فساد کوشیده بودند آنها را هم سیاست نمودند ، و هرکس خود را بگوشه کشیده بودند - از آنجمله منعم خان و محمد قاسم میر بحر از آب چون گذشته پل را ویران ساختند - شهاب‌الدین احمد خان نیشاپوری نیز متواری گشت - و ماهم آنکه از غصه و اندوه پسر خود بیمار گشته بعد از چهل روز وفات یافت -

به آزارے دل مورے چه کوشی

هر آن شربت که نوشانی به نوشی

" دو خون شد ،، تاریخ است - حضرت خلیفه الهی بعد از رسانیدن قصاص ، خود بخانه ماهم انکه رفته جنازه پسرش را بکتف خود برداشتند و والدهٔ او را بدین عنایات موفوره تسلی خاطر ساختند - و در سال ششم جلوس موافق سنه ثمان و ستین و تسعمائیه ادهم خان را به سارنگپور و فتح ولایت مالوا که در زمان شیر خان سور ولایت مذکور به شجاعت خان که از خاصه خیلان او بود ، تعلق داشت و بعد از فوت او به پسرش باز بهادر قرار گرفته بود فرستادند - پیر محمد خان و صادق محمد خان و قبا خان کنک

و عبدالله خان اوزبک و شاه محمد خان قندهاری و دیگر امرا بکومکی او تعین نمودند ـ چون بده کروهے سارنکپور آمده قلعه ساختهٔ نشست و این باز بهادر در سرود و اقسام نغمه‌های بے نظیر وقت خود بود ، و اکثر اوقات به صحبت لولیان و پاتربازی و لعب و ملاهی میگذرانید[1] چون معسکر[2] بادشاهی بگرد قلعه رسیده او بے ترتیب با افواج خود بجنگ شتافت ، امرای افغان که از او آزرده بودند راه فرار پیش گرفتند ـ باز بهادر هم گریخته بدر رفت و روپ متی نام حرم او که بنام او شعر می گفت باحرم‌های دیگر و خزانه بدست افتاد ـ خواجه سرای باز بهادر به وقت هزیمت زخمے بروپ متی زده که زنده بدست بیگانه نیفتد ، با وجود ادهم خان حقیقت فتح را نوشته بدرگاه فرستاد تمامی حرم‌ها و پاتران و لولیان باز بهادر را پیش خود نگاه داشته چند فیلان را همراه صادق محمد خان فرستاد ـ ایں معنی در خاطر اشرف گران آمده بمقتضای وقت خود عزیمت مالوه نمودند و به سارنکپور در منزل ادهم خان فرود آمدند ـ ادهم خان هر چه درین مهم بدست آورده بود همه رابنظر حضرت گذرانید ـ

مرتضے خان شیخ فرید بخاری دهلوی

از امرای عظیم‌الشان بود ـ در سادات بخاری و بارهه و بهکری مثل وے سیدے نیست و نبوده و نخواهد شد ـ

---

1 In MS. B می گذشت 2 In MS. B عسکر

شیخ از سادات موسوی است ، در صغر سن بخدمت حضرت عرش آشیانی تربیت یافته بوالا پایه میر بخشی سر بلندی یافته بود ، و پیوسته بمیامن تربیت آنحضرت ترقی و تصاعد نموده ، بمنصب پنج هزاری و میر بخشی رسیده بود ۔ اگرچه سمت بخشی داشت اما بخشی بود وزیر نشان ، چند سال دفتر تن که لازمه خدمت دیوانی است از بے رشدی دیوان جانب خود کرده[1]، محال جاگیر را به ارباب طلب تنخواه می نمودند ۔ ظاهر و باطن شیخ بغایت آراسته و سنجیده بود ۔ بزرگی و دولت از و قدر و شرف داشت نه او از بزرگی و دولت ، شجاعت و سخاوت فراهم آورده خیر بالذات بود ، و در فیض بر روئے خلق باز کرده ، هر که باو رسیدے چهرهٔ ناکامی در آئینه خیال ندیدے ۔ در آغاز سلطنت جنت مکانی[2] مصدر خدماتے شد که اساس دین و دولت ایشان[3] بدان استحکام پزیرفت ۔ بعد از فوت حضرت عرش آشیانی خدمات شائسته ازو بوقوع آمده ، یکے آنکه حضرت جنت مکانی به حسن و تدابیر و اعانت شیخ فرید به سلطنت موروثی رسیدند ، که با خان اعظم و راجه مانسنگه در معامله سلطان خسرو متفق نگشته[4] از قلعه برآمده با جمیع امرا آمده جنت مکانی را

1 In MS. B کشیده

2 Not mentioned in MS. B.

3 This seems to have been omitted in MS. B.

4 In MS. B متفق در معامله سلطان خسرو نگشته

دیده و مبارکباد بادشاهی داد ـ دوم رخنه که درسلطنت آنحضرت
از خروج سلطان خسرو افتاده بود به تردداتِ حسنه ایشان آن
رخنه مسدود گشت و به سلطنت استقلال آنحضرت رسیدند ـ
مجملاً از تدابیر و شجاعت و وقار و بردباری شیخ فرید را به
تقریب گریختن شاهزاده سلطان خسرو به عالم تحریر می آرد
که چون دماغ سلطان خسرو بمالیخولیای[1] سلطنت موهوم
و ژاژخائی هائے خوش آمد گویان خانه بر انداز اشفته و سراسیمه
گشت ، و این مالیخولیا در مغز سرش جا گرفت ، همواره از
خدمت پدر ترسنده و متوحش می بود ـ هر چند آن حضرت به
نوشدارو شفقت و التفات و مدارا و دلجوی میفرمودند ، او بیشتر
متردد و متوهم می زیست ـ تا آنکه شب یکشنبه هشتم شهر
ذی‌الحجه بعد از انقضائی یک ساعت نجومی با معدودے که محرم
راز و محل اعتماد او بودند ، از دارالخلافه اکبرآباد برامده ، راه
فرار پیش گرفت ـ و بعد از نفسے امیرالامرا خبر یافته به خدمت
حضرت جنت مکانی شتافته[2] عرض کرد که بادشاهزاده سلطان
خورم را به تعاقب آن بے عاقبت اندیش رخصت فرمایند ، یا بنده
را باین خدمت مامور سازند ـ آخر باعزیمت صائب شیخ فرید را
با اکثر امرا بطریق منقلا رخصت فرمودند و خود به اختیار
ساعت مقید نشده ، آخرهائے آن شب رایت فتح و فیروزی را بر

---

1 In MS. B به ماخولیهائے سلطنت

2 In MS. B بخدمت حضرت شتافته 3

افراشتند ، و سلطان خسرو و حسن بیگ بدخشی که از کابل
بدرگاه می آمد در نواحی متهرا دو چار می شود ، و او را بهزار بو
و رنگ از خود ساخته همراه می کرد ـ در مخاطب خان بابا
گفته ، مدار و اختیار خود را به قبضه اقتدار و حواله می نماید ،
چون حسن بیگ از حضرت خلافت پناهی مطمئن خاطر نبود ، از ین
مطلب استشمام بے عنایتی نموده بطریق بغی[1] و کفران نعمت
پیش می گیرد و در اثنائے راه از سوداگر وغیره[2] با هر کس که
پیش می آمد اموال او غارت کرده و سرها را[3] بآتش بیداد سوخته
از دود مظلومان اندیشه نکرده طے راه ادبار نمودند ـ خصوصاً
اسپان سوداگری و طوایل بادشاهی هر جا به نظرش در می آمد ،
متصرف گشته بهمرهان قسمت میکرد و پیادها را سوار ساخته همراه
میگرفت ـ و عبدالرحیم دیوان لاهور که برکاب سعادت می آمد
رفته سلطان را دید ، بخطاب ملک الوزرا مخاطب گشته روانه
لاهور شد ـ شیخ فرید سر در دنبال او داشت و بتوزک می رفت ـ
هر چند امیرالامرا و مهابت خان را خصومتے که با شیخ
داشتند و حرفهائے مخل معروض میداشتند و او را با نادولت
خواهی متهم می ساختند و عرض می نمودند که دیده و دانسته
شیخ فرید سلطان خسرو را در پیش انداخته میرود و قصد گرفتن

---

1 In MS. B طریق بغی   2 In MS. B غربا

3 In MS. B سراها

او نمیکند ، و الا هرگاه خواهد ـ خود را باو می رساند و کارش
تمام می سازد ، تا آنکه مهابت خان را نزدیک شیخ فرید فرستاده ازان
مقوله تهدیدات نمودند ـ شیخ اصلا از جا درنیامده در خور اخلاص
و قرار داد خود پاسخ گذار شد ـ دریں چند روز سلطان خسرو
دوازده هزار سوار جمع آورده[1] لشکر و ترتیب اسباب ضلالت
و ادبار پرداخت ، و از درون و بیرون نائره قتال و جدال اشتعال
پذیرفت ـ و چون آگاهی یافت که شیخ فرید با عسکر منصوره
بحوالی آب سلطانپور رسیده و موکب اقبال خاقان گیتی‌ستان
نیز لشکر منقلا را قوی پشت دارد ، و دریں زودی تسخیر قلعه
لاهور متعذر بود ، ناگریز دست از محاصره باز داشته به تقابل
عساکر اقبال شتافته ـ میر جمال‌الدین حسین انجو که بجهت
نصیحت سلطان خسرو از درگاه آمده بود در ظاهر سهرند[2] ملاقات
نمود، هر چند به نصایح ارجمند رهنمون سعادت و نیک‌بختی شد، به
سلطان خسرو از غایت غرور متاثر نه گشت، و نتیجه آن مترتب نگردید ـ
میر مذکور را هما شب رخصت انعطاف ارزانی داشته ، صبح پگاه که
در حقیقت شام ادبار او بود خود نیز از پے شتافت ـ مقارن اینحال
در آن شب باران عظیم شد ـ جمعے از اوباش واقعه طلب که بر

---

1 In MS. B فراهم آوردن . It appears the word به has been omitted before لشکر ـ

2 In MS. B ظاهر شهر .

گرد او فراهم آمده بودند ، چون هیچ کدام خیمه بخود نداشت به مواضع اطراف و نواحی در آمده از تطاول وتعدی زن و دختر رعایا را بزور کشیده مطعون و مردود ازل و ابد گردیدند ، وصبح بهمان حالت سوار شده خود را به سر حلقه ارباب زوال و نکال رسانیدند ، در آخرهای آن روز شیخ فرید در کنار آب بیاه آمده حقیقت سلطان خسرو را شنیده بکشتی و پل مقید نشده بارگی توکل را بآب راند و تمامی فوج او بمیامن اقبال بے زوال حضرت شاهنشاهی پایاب عبور نمودند و در آنطرف آب میر جمال‌الدین حسین انجو پیش آمده جمعیت سلطان خسرو را به غایت‌الغایت گران ظاهر ساخت ـ و اظهار این مقدمه که موجب توهم خاطر همراهان بود از میر ناپسندیده نمود ـ شیخ جواب نا ملایم بمیر گفت و رخصت داد ـ با جمعے که همراه داشت جبه پوشیده مستعد کارزار گشت ـ مقارن این حال فوج مخالفان نمودار شد ـ بین‌الفریقین نائره قتال و جدال اشتعال پذیرفت ـ سادات بارهه که هراول لشکر بودند داد جرات و جلاوت داده ، و بسیارے از مخالفان را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداخته خودها زخم کاری برداشتند ـ و ازآنجمله سید جلال بخاری وغیره قریب ششت نفر از سادات بارهه بزخم‌های جان ستان سرخروی دین و دولت شدند ـ درین وقت سید کمال بخاری که التمش بود با

برادران خود بکومک فوج هراول شتافته ادای ترتیب صفوف نموده بهادران فوج برنغار نیز توسن شهامت را برانگیخته به میامن اقبال روز افزون حضرت جهانگیری مخالفان پیش را برداشته و اکثرے از آنها دست بکار نبرده ، راه فرار پیش گرفتند و قریب چهار صد نفر سوار از ایماقات بدخشیان علف تیغ انتقام شده در زیر سم بادپایان عساکر اقبال پامال ادبار گشتند ـ سلطان خسرو با حسن بیگ زیاده از مایتصور تردد و تلاش نموده ضرورتاً فرار نموده آوارهٔ بادیئه ناکامی و زشت نامی شدند ـ انتظام بخش سلسله خلافت شیخ فرید رایت فتح و فیروزی را بر افراشته کوس شادی در عرصه مبارزت بلند آوازه ساخت ـ صندوقچه جواهر که سلطان خسرو همه وقت با خود میداشت با سکهپال سواری او بتصرف برادر آن سردار لشکر منصور افتاده شیخ آنرا بخدمت حضرت خلیفه الهی ارسال داشت ـ آخرهای همان روز بشارت فتح و فیروزی بمسامع جلال رسید و حضرت شاهنشاهی بر جناح استعجال توسن اقبال بر انگیخته متوجه عرصه کارزار شدند و چون ، شخص نبود که سلطان خسرو بکدام سمت رو نهاده راجه باسو وغیره که زمیداران کوهستان شمالی بودند بدان سمت فرستادند که هر جا از آن سرگشته بادیه ضلالت آگاهی یابند ـ گرم و گیرا شتافته او را بدست آرند ـ

آورده اند که شیخ یک میدان راه پیش از نبردگاه فرود آمده بود، دو سه ساعت از شب گذشته بود که موکب منصور مع عسکر

دولت در خانه شیخ پیوست ـ شیخ از خیمه خود برآمده مردمک
را به سم بادپای اقبال سود ـ آنحضرت فرود آمده شیخ را در
آغوش عاطفت گرفته عنایت و مرحمتے که در مخیله او بلکه در
جمیع بندها نگذشته بود ظاهر ساخت و شب در خیمه شیخ گذرانیده
روز دیگر متوجه دارالسلطنت لاهور گردیدند ـ چون سلطان خسرو
بحال تباه از ناوردگاه برآمده سرگشتئے بادی ادبار گشت ،
از همراهان خود کنگاش خواست ـ چندے از افغانان که رفیق
او بودند گفتند که ولایت میان دوآب و پرگناتے که در آن
سمت واقع اند تاخت و تاراج کرده بجانب اکبرآباد باید
شتافت ـ اگر کارے از پیش رفت فبها و نعم ، والا بحدود
ولایت شرقیه باید رفت ، و ممکن است که از راجه مانسنگه نیز
معاونتے و مددے بشما برسد و درین سیر و تردد بندگان حضرت را
کجا تاب آنست که اینهما محنت و تعب را متحمل گشته
دشت از شما باز ندارند ـ حسن بیگ گفت که این کنگاش غلط است
شما را بجانب کابل باید شتافت ، چه از اسپ و آدم در آن
حدود کمی نیست ، و بالفعل خزانه من در قلعه رهتاس موجود
است ـ به مجرد رسیدن در حدود رهتاس ده دوازده هزار سوار
مغل کار آمدنی در خدمت شما فراهم می آیند ـ اگر بادشاه از
پے شما بیایند جنگ را آماده ایم و اگر این حدود را بر شما

ارزانی دارند یک چندی روزگار ساخته انتهاۓ فرصت و قابو را
طلب‌گار خواهیم بود تا آنچه نصیب است از نهانخانه تقدیر چهره
کشا گردد ـ حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه و حضرت جنت
آشیانی محمد همایون بادشاه به یاوری همین کابل فتح هندستان
کرده اند ـ کسے را که کابل باشد هر قدر نوکر خواهد سامان
می تواند کرد ، معهذا ایشان خزانه نداشتند و من چهارده لک
روپیه در رهتاس موجود دارم[1] که پیش کش میکنم ـ چون
سلطان خسرو عنان اختیار خود را به قبضه اقتدار آن بسیار برگشته
روزگار سپرده بود کنگاش او را مرجع داشت ـ افغانان جدای
گزیده به هندوستان[2] رفتند ـ سلطان خسرو با حسن بیگ خواست
که از آب چناب عبور نموده خود را برهتاس رساند ـ بگذر
سودهره رفتند ، یک کشتی پر از همه یافتند ، خواستند که از آن
گذر بگذرند ، ملاحان اضطرار اینها را دریافته خود را درمیان
آب روند و این خبر بمردم سودهره رسانده ، چودهری و مردم
سودهره میر ابوالقاسم نمکین را که در گجرات خورد[3] بود خبردار
ساختند ، او در خدمت سلطان رسیده بهزار حیل و تذویر[4] سلطان
را با حسن بیگه و عبدالرحیم با پنج شش کس دیگر را بگجرات
برد ، و اینها لا علاج شده تن به قضا در دادند ـ روز شنبه سلخ

---

1 In MS. B در رهتاس دارم
2 In MS. B بجانب هندوستان.
3 In MS. B پرگنه گجرات خورد
4 Strictly correct form is تزویر.

ماه محرم سنه ۱۰۱۵ هجری گرفتاری سلطان خسرو در باغ مرزا کامران به مسامع اقبال رسید ـ حکم شد که امیرالامرا بر جناح استعجال شتافته آنها را بدرگاه حاضر سازد ـ روز پنچشنبه سیوم[1] صفر سنه مذکور سلطان خسرو را دست بسته و زنجیر در پاے به توره چنگیز خانی از طرف چپ به پیش گاه قهرمان جلال در آوردند ـ و حسن بیگ را در پوست گاؤ کرده بر دست راست و عبدالرحیم را در پوست خر کرده بر دست چپ استاده کردند ـ سلطان خسرو درمیان هر دو استاده بود ، می لرزید و میگریست ـ حسن بیگ به گمان نفع موهوم بهرزه گوئی و ژاژخائی در آمده پریشان گفتن اغاز کرد ، که نه تنها من درین امر مستعد بودم همه بندهاے درگاه شریک غالب اند ـ خان اعظم عرض کرد که حسن بیگ یاوه میگوید ، او می خواهد که بسیارے از بندهاے بادشاهی را همراه خود سازد و هرزه گوئی‌هائے او نمی توان شنید ـ حسن بیگ عرض کرد که تشنه ام ، حضرت فرمودند که جوی آب روان است بخور ـ حسن بیگ بر جوی آب افتاد نتوانست خورد ، عرض کرد ممکن نیست که بے ظرف اب تواند خورد[2] ـ فرمودند که گاؤ و خر را به ظرف چه نسبت ، آخر حکم شد که سلطان خسرو را مسلسل محبوس دارند و حسن بیگ را با عبدالرحیم

---

1 In MS. B سیوم غره صفر

2 In MS. B عرض کرد که بے ظرف ممکن نیست که تواند آب خورد

واژگون بر خر سوار کرده بر دور شهر گردانند - چون پوست گاؤ زود تر از پوست خر خشک شد حسن بیگ بیش از چهار پهر زنده نمانده بر پشت خرجان داد - و عبدالرحیم را که در پوست خر کشیده بودند و بر دور شهر میگردانیدند او از غایت بے آزرمی پوست سگ بر رو کشیده درکوچه و بازار از قسم خیار آنچه رطوبت داشت بدستش می افتاد میخورد ، آنشب زنده ماند و روز دیگر حکم شد که از پوستش بر آورند ، یک شبانه روز کرم بسیار در پوست افتاده بود ، بهرحال جانبر شد - چون در پرگنه بهرونوال شیخ فرید این فتح کرده بود ، حسب‌الالتماس شیخ درآن مقام شهرے آباد نموده به فتح‌آباد موسوم ساخته به شیخ عنایت کردند و به خطاب مرتضیٰ خانی سر بلندی یافت و جمعے از مفسدان سیاه‌بخت را که با سلطان خسرو رفیق طریق بغی و ضلالت بودند به جهت سیاست و عبرت حکم شد که از باغ مرزا کامران تا دروازه قلعه لاهور دو رسته دارها نصب کرده به اقسام عقوبت بردار کشیدند - و حضرت بمبارکی داخل شهر لاهور شدند ، و سلطان خسرو را بر فیل نشانیده درمیان دارها گذرانیدند تا همراهان خود را به‌آن عقوبت دیده از عمل زشت خود عبرت بر گیرد و شیخ فرید مرتضیٰ خان را به صاحب صوبگی گجرات رخصت فرمودند -

شیخ درآں صوبه بیست هزار سوار نوکر کرد و بندوبست و ضابطه
نیکو نهاد که از دیگران نه شد - اولاد در تنبیه و تادیب
مراس[1] (؟) کوشیده متمردے را درآں دیار نگذاشت - و جمعے
را مطیع و منقاد خود ساخت ، و پیشکش‌های لائق از جام و
بهار گرفت ، و در شهر احمدآباد سرا و رباط بنا ساخت ، و
بخارا نام نهاد ، مسجد و عمارت روضه متبرکه حضرت میاں شیخ
وجهیه‌الدین[2] گجراتی رحمة‌الله علیه را بنوعے بنا نهاد که تا دور قیامت
اساس آں باقی خواهد ماند - در دهلی و فریدآباد را زیورهاے
عمارت و تالاب آب پوشانیده و در رعایت خاطر خانوادهای قدیم
چندان کوشید که کسے ازخوان احسان او محروم نماند ، و
آسامی سادات متوطنان تمامی صوبه گجرات را از مذکر و مونث
و جوان و پیر وطفل حتی زنان حامله را بقلم درآورده و اسباب عروسی
پسران و دختران را از سرکار خود داده و بعضے که زنان حامله
بودند جهیز عروسی را فراخور حالت هرکدام بطریق امانت سپرده
که هرگاه بعالم وجود آیند کار خیر آنها از آں زر نمایند - چنانچه
در زمان خدمت دیوان‌گری صوبه گجرات که مسود اوراق شیخ
فرید بهکری داشت در سنه ۱۰۳٦ آنها که ازکتم عدم پا
بعرصهٔ وجود نهاده بودند ، عروسی آنها از آں زر شد - و بعد از

1 Here the MS. is worm eaten and the text is not legible.

2 Shaykh Wajih-al-Din : for an account of his life, see *Tadhkirah i 'Ulama i Hind*, p. 249

تغیر صاحب صوبگی گجرات شیخ بحضور آمده نوازش یافت ، و سرحلقه ارباب اخلاص جهانگیری گشت ـ و در سال ۱۰۲۱ که رایات عالیات جهانگیری در دارالبرکه اجمیر نزول اجلال نمود ، شیخ را بمهم کانگره تعین فرمودند ـ در قصبه پتهان ودیعت حیات را بموکلان قضا و قدر سپرد ، رحمةالله علیه ـ همگی از وجهه نقد یک هزار اشرفی از بساط ایشان بر آمد ـ آورده اند که چون شیخ بعزیمت مهم کانگره بدهلی رسید بطواف پدر و اجداد بزرگوار خود رفت ، جای قبر خود را در تحت اقدام بزرگان خود نشان داد که در آنجا مدفون سازند و زنهار عمارت بر سر قبر ما نکنند ، در رنگ قبر غریبان باشد ـ مناقب شیخ را تا کجا بیان نماید که زبان در مدح آن عاجز و بیان در تبیین آن قاصر است ، سخاوت او عام بود ، اما به چارن و بادفروش[1] و کلاونت و اهل طوایف کمتر چیزے می داد که به کار آنها نیاید بلکه مکروه میداشت ، داد و دهش اولاً به اهل خانقاه و متوکل که در تمام دیار هند اند ، بعدہ به مخادیم و اکابر و اعیان و محتاجان و بیوه زنان که شوهر آنها در نوکری او وفات یافته اند ، آنها را علے قدر حال مواجب تعین ساخته و طفلان یتیم را به فرزندی خود برگرفته معلم را بجهت تعلیم آنها معین ساخته بود و خوراک و پوشاک از سرکار خود میداد ـ در وقت دیوان آن طفلان مثل فرزندان حقیقی در بغل و کتف و پهلو نشسته هر چه دل آنها میخواست از او طلب میکردند و می یافتند و مدد

---

1 *Charan* means a dancer and *bad farosh* means a bard.

معاش در جاگیر خود چندان می داد که یک پرگنه کلاں تمامی در وجهه مدد معاش ائمه تنخواه شد ـ شقدار آنجا نوشت که تمامی زمین و مزروعات تنخواه ایمه شد ، همگی شست بیگهه مزروع دریں پرگنه مانده است ، بودن من دریں پرگنه از چه ره گذر باشد ـ شیخ بخط خود نوشته

آگ لگنتی جهو نپڑه جو نکلے سو لابهه

ترجمه یعنی از خانه آتش گرفته هر چه بر آید نفعے است ـ ضابطهٔ خیرات چناں نهاده که بعضے ارباب استحقاق را مدد معاش و بعضے را نقدے ششماهه یا سالیانه یا ماهیانه یا روزمره چه در حضور و چه در غیبت مقرر کرده بودند که بهماں سند سال بسال متصرف شده باشد ، احتیاج سند مجدد نیست ـ بعضے محال سرکار بهکر که در جاگیر آں مرحوم بود راے لکهمیداس کروری سهوانی کایته مدد معاش ائمه عظام را تا رسیدن سند موقوف داشته بود ـ مسود اوراق شیخ فرید در دارالبرکه اجمیر طومار آراضی ائمه را بنظر فیض اثر ایشاں درآورد ـ فی‌الحال در حاشیه آں طومار دستخط خود کردند که اگر نه رابطه قدیم‌الخدمتے او منظور بودے او را از سبب معطل مدد معاش مخادیم عظام تنبیه بلیغ میکردیم ، که هنوز مزاج داں من نشده ، همه را منظور داشته سند مجدد نه طلبند و سواى آں پروانجات چهار هزار بیگه مدد معاش دیگر را بخط و مهر خود به بنده سپردند ، و

جاے اسامی و آراضی‌را مانده بود که به تجویز شیخ معروف صدر سرکار بهکر که پدر این مسود اوراق باشد، منظور و معتبر داشته در این پروانه‌جات نوشته منظور دارند ـ چنانچه آن خبر تا حال که سنه یک هزار و شست هجری است در آن ملک جاری است ـ چون شیخ سوار میشدند تا رسیدن دربار کمل و قبا و چادر و پای‌زار به درویشان رهگذری قسمت میشد، و ریزگی اشرفی و روپیه را خود خیرات میکرد ـ روزے مسود اوراق در خدمت ایشان بود تا رسیدن دربار یک درویش چهار گوشه هفت مرتبه از دست شیخ خیرات گرفت و شیخ مکروه نمیداشت، ـ هشتم مرتبه آهسته به او گفتند که هر چه به هفت مرتبه گرفتی مخفی دار و الا نه درویشان دیگر مطلع شده از تو به‌ستانند ـ در سالے سه مرتبه سر و پا به بندهاے بادشاهی که اعتقاد و اخلاص باو داشتند و بنوکران خود از وضیع و شریف و اکابر و اصاغر و سوار و پیاده حتی‌ای سائیس اسپان و حلال‌خور از آنجمله به بندهای بادشاهی فراخور شان و شوکت هر کدامی را تقوز سر و پا[1] که فی تقوز نه سر و پا شائسته حالت آن شخص با شد مرحمت میکردند ـ و نوکران خود را یک یک سر و پا و پیاده‌ها را کملے و حلال خور را جفت پاپوش میدادند ـ و این عمل معمول تا زیست رائج بود ـ لک لک روپیه سالیانه یک کس نوکر را در هند شایع

1 In MS. B سر و پا از قماش

کرد ، چنانچه آقا افضل فاضل خان ، اعتماد خان بذات خود
یک لک روپیه سالیانه داشت ، و میان محمد سعید یک لکروپیه
وامیر بیگ برادرفاضل خان وسید بایزید بخاری و میان بهوره کلاں
و محمد شفیع شفیع خان هشتاد هشتاد هزار روپیه و میان بهوره
خورد و صدر خان و سید کالو و سید ابوالمعالی و میر خان بیست
بیست هزار روپیه از طرف خود سال بسال میداد و منصب و
جاگیر درگاهی نیز داشتند ، و ده و پنجهزار روپیه به جمع میدادند
که نوشتن اسامی‌های هر کدام موجب تطویل کلام است - سه
هزار سوار از سید و شیخ زاده و مغل و افغان در حضور نوکر
داشت، سوای جاگیر - و از زمان حضرت عرش آشیانی تا دور
دولت جهانگیری در بیرون حویلی نرفته ، همیشه در پیش خانه
شب و روز حاضر می بود ، و سه چوکی مقرر کرده بود ، هر
روز هزارکس به چوکی خود همراه ایشان در خاص و عام
می رفتند و تمامی کشهره را پر می کردند و خود بسیار
خوش قد بالا بلند خوش محاوره بود ، در تمام کشهره
سر بلند بود ، و هر روز با پانصد کس طعام یک جا
می خورد و پانصد کس دیگر که چوکی داشتند الوش به
آنها یاد میکردند ، و به ادنی سپاه حضور خود میداد - از غلو
مردم و شور و غوغا اکراه بر طبیعت او راه نمی یافت - شیر خان
ترین افغان نوکر قدیمی روشناس شیخ بود ، بعد از آمدن

صوبه داری گجرات او بوطن لاهور رخصت شده رفته بود و در آنجا ماند، روزگار کرد ، بعد از پنج شش سال که نواب به مهم کانگره تعین شدند در قصبه کلانور، شیر خان آمده ملازمت نمود و پریشانی احوال و بیماری خود را معروضداشته ، نواب به خواجه دوارکا داس بخشی خود فرمودند که شیر خان را مدد خرچی نماید که به فرزندان خود در لاهور داده بیاید و درین مهم با ما باشد ـ بخشی فرد چهره او را نوشته آورد که ابتدای تاریخ حال دستخط نواب شود تا مدد خرچ کرده شود ـ چون ورق بنظر نواب درآمد بر بخشی اعتراض کردند که این مرد نوکر قدیمی[1] از تنگی معیشت خود فصلے بیان نموده ، اگر درین مدت در حضور می بود کدام افزونی لشکر ما می شد و اگر غیرحاضر می بود چه کمی لشکر روداده ـ از همان تاریخ که طلب او در سرکار بود و رخصت شده به وطن رفته بود تا روز خدمت[2] حساب نموده مبلغ هفت هزار روپیه را به او دادند ـ و نیز شاه محمد نام جوانے سید زاده شارب‌الخمر، لولی باز، پنج مرتبه اسپ از سرکار نواب انعام گرفته آنرا فروخته خرج شراب و لولی میکرد ، و بعرض میرسانید که اسپ عنایت کرده نواب سقط شد ـ ششم مرتبه که اسپ به او دادند راقم این اوراق حاضر بود ، به سید شاه محمد گفتند که میران‌جیو چندگاه این اسپ را نگاه دارید ـ بسیار

1 In MS. B قدیمی است

2 In MS. B روز ملازمت

خوبست سقطی نشود ـ و در صوبه داری گجرات چهار کس دیوان و بخشی و واقعه نویس پیش ایشان رفتند ، هر کدام بضابطه قدیم میکوشیدند ، آنها را تغیر کرده دخل نمیداد ـ نوبت پنجم مرزا ابراهیم خسرپوره نواب اعتمادالدوله در آنجا رفت ، مدت یک ماه خدمت نواب کرد ـ دریں مدت اصلا اظهار خدمت خود بلکه از تنخواه جاگیر خود نکرده ـ روزے نواب فرمودند که مرزا شما چرا به خدمت مرجوعه خود قیام نمی نمائید ، و جاگیر نمی گیرد ـ مشار الیه عرض کرد که خدمت ما اینست که دو دفعه[1] بسعادت کورنش نواب معزز شود و جاگیر ما لطف نواب است ـ یک ماه دیگر گذشت[1] مرزا در خدمت کمی و کوتاهی نکرد ، و نواب به تغافل میگذرانیدند ، و به وکیل دربار نوشتجات متواتر می‌فرستادند که هر چه مرزا از شکرو شکایت بنویسد آنرا معروض دارد ـ مرزا دست و زبان خود را کوتاه داشته غیر از شکر گذاری حرفے که مخل طبعیے نواب باشد بمرحومی نواب اعتمادالدوله وغیره نه نوشت ـ بعد از سه ماه که عقیدت و اخلاص او به محک تجربه و امتحان رسید ، نواب ایشان را به اعزاز و احترام طلبیده سر و پا پوشانیده دفتر بخشی را دادند ، که بخانه خود دیوان کرده باشد ، و فرمودند که جمیع منصبداران بخانه مرزا رفته

---

1 In MS. B. دو وقته

احوال خویش را به وساطت ایشان معروضداشته بمطالب خودها فائز کردند۔ اولا حویلی خوب بایشان مرحمت نموده بیست هزار روپیه نقد و یک فیل جهار و دو ماده فیل و بندبار حوضه و نقره[1] عنایت کرده فرمودند که دریں دو سه روز ما هم بخانه شما به مهمانی خوردن می آئیم، سایه بان‌های مخملی و زربفتی و فروش از قالین ها و ظروف از نقره[2] و طلا و چینی آلات و اطعمه و اشربه و فواکه و عطریات و هر چه لازمه ضیافت است از سرکار خود ترتیب داده با جمیع امرا[4] بخانه ایشان رفته، تمام روز گذرانیدند۔ و این تمام بساط کلهم اجمعین را بمرزا بخشیدند، و فردای آن دستک بنام جمیع منصبداران تعینات آنجا کردند که مهمانی به بخشی خود گذرانند ۔ پنجاه هزار روپیه در تحت اسم خود و پنجاه هزار روپیه بنام جمله منصبداران[3] و لکروپیه بر تمام زمینداران و دیسمکهان کل صوبه نوشت ، که مجموع دو لکروپیه باشد ، و این مبلغ را از خزانه خود به مرزا فرستاده و آن زر را متصدیان مهمات ایشان بمرور ایام تحصیل کرده گرفتند ۔ و در یک سال بمنصب هزاری پانصد سوار رسانید چنانچه مرتبه مرزا بلند شد ۔ بتدریج ابراهیم خان باز فتح جنگ خان شده[4]، به منصب پنجهزاری رسیده صاحب

---

1 In MS. B ظروف طلا و نقره 2 In MS. B دو ماده فیل با حوضه و بندبار نقره

3 In MS. B منصبداران کومک 4 In MS. B مخاطب گشت

بنگالا و اوریسه گردید ، و در آنجا با عساکر فیروزی ماثر حضرت خدیو زمان شاهزاده عالمیان بادشاهزاده شاه جهان جنگ کرده بکار بادشاهی آمد ـ چنانچه در تحت احوال آن برگزیده درگاه اله حقیقت مفصلاً ایراد یافته ـ و عامل را که بخدمت پرگنه تعین میکرد اولا ماهیانه فراخور حالت او نموده فروش و سائبان و خرچ طعام سپاه از سرکار خود میدادند و مستوفی دفتر نواب از تفتیح و تشخیص محاسبه عمال ازاد می بود ـ هر سال عامل جمع واصل باقی پرگنه و جمع و خرچ فوطه دار را دو ورقی نوشته میفرستاد بر همان افراد دستخط نواب میشد ، حاجت نوشتن محاسبه نبود ـ و خلق و تواضع و ملایمت خاصه صفات او بوده ، با هیچ کس درشتی نکرده ـ و در لاهور و اکبرآباد و گجرات و دهلی و فریدآباد و به هر جا که رسید مساجد و رباط و سرا و کٹهره و خانقاه و تالاب بنا نهاده ، و امام و موذن و جاروب کش در مساجد مقرر کرده حاصل بازار و کٹهره را بصرف ماهیانه آن مردم کرده و سراها را وقف کرده ، که مردم آینده و رونده بے اجره بوده باشند، و خرچ بهٹیارها که نگهبان سراء و دروازه اند از دکاکین که بنا کرده اوست بوده باشد ، انچه در عالم صفات حسنه است منحصر بر ذات حمیده صفات و محسن عادات او بوده ـ نفس‌الامرے را از دست نباید داد ـ از افعال سیئه او نیز بیان میسازد ـ اولاً در وقت تناول طعام چند پیاله شراب را بجهته دفع مرض مستفاده

که علما و حکما تجویز کرده بودند می خوردند ـ دوم در حق رعایا رحیم دل نبودند ، هر سال از عمال ده پانزده جمیع توقع میداشتند ، اگر بدین سبب رعایا را تفرقه میداد آن جاگیر گذاشته جاگیر دیگر نعم‌البدل میگرفتند ـ سیوم شدیدالعداوت بودند ، با کسے که بد شدند اصلا نیک نمیشدند ، هر چند آن کس در عجز و زاری میزد فائده مند نبود ـ این سه خصلت ذمیمه داشت ـ بے عیب خدا است ، جل سبحانه باقی ـ همه افعال حمیده و پسندیده داشت[1] ـ " داد ، خورد ، برد " ۱۰۲۵[2] تاریخ آن مغفرت مآب[3] است ـ لا ولد بود ، صبیه یادگارے داشت ، ازو نیز توالد و تناسل پسرے نشده ، عاجزه مانده بود ، آنهم در گذشت ـ عمارات و تالاب و دکاکین و سرا و آثار خیر اولاد اوست که تا تصنیف این کتاب سی و پنچسال از وفات آن مرحوم گذشته و تا صد سال دیگر هم اساس بنائے خیر ایشان باقی است ـ در زمان دولت جهانگیری میان محمد سعید و میان میر خان پسر خواندهای نواب ، اصراف خرچ در هر باب می کردند ، و در بارگه می آمدند ، از روی استغنا حرف به امرا میزدند ، و خدمت حضرت را به اکراه می کردند ، علے‌الخصوص در میدان آب جون که در مد نظر

1 In MS. B رحمته الله علیه after داشت

2 According to *Abjad* values the figure for داد ، خورد ، برد is 1025

3 In MS. B مغفرت پناه

جهروکه دولت است ، شب‌ها این هر دو عزیز قریب صد مشعل و صد فانوس روشن کرده سیر کنار آب جون به هجوم تمام میکردند۔ حضرت خلیفه الهی از بالای جهروکه ناظر می بودند ، دو سه دفعه منع هم کردند ، سود مند نه گشت ۔ و اینمعنی مکروه طبع حضرت خلیفه الهی گردیده به مهابت خان اشاره رفت که این هر دو را نوعے دفع سازد که پرده کار از میان برداشته نشود ۔ مهابت خان راجی سید مبارک مانکپوری را که در آن وقت نوکر او بود ، با جمعے جوانان در بنجار (بنجر ؟) آگره پنهان کرده بود نیم شب که امرا از غسل‌خانه بر آمدند میر خان هم از قلعه بر آمده متوجه خانه خود بود ، راجی سید مبارک غافل بر سر او آمده زخمی زد ، او با وجود غفلت و خواب آلود چند زخم به راجی سید مبارک بدست خود رسانید ، و مردم بسیار کس او را زخمی و بیجان ساخت و میر خان هم کشته گشت ۔ میان محمد سعید درآن شب بدربار نیامده بود ، فردای آن نواب مرتضے خان که نهایت دلبستگی با میر خان داشت ، خبر یافت که این معامله به اغوای مهابت خان شده ، و ازیں بےخبر بود که به فرموده حضرت خلافت پناهی شده بعرض حضرت رسانیده طلب خون پسر میکرد ۔ مهابت خان بینه مقبول‌القول از مردم معتبر در حضور حضرت خلیفه الهی آورده چنان تقریر کردند که کشنده میر خان

میاں محمد سعید بوده ، او را به قصاص باید کشت ـ مرتضی خاں از فحوای کلام و صورت مجلس و مزاج اشرف اقدس را معلوم کرده از دعوی خون پسر در گذشت ، و بازازاین مقوله حرفی نزد ـ قبر خاں عالی شان درحضرت دهلی در زیر قبر آبائے کرام واقع است ـ بموجب وصیت آن مرحوم عمارت بالای قبر او نشده ، رحمة الله علیه

نواب میاں شاهباز خاں کنبو

به ششم کرسی بمرحومی میاں حاجی جمال که از دست مبارک حضرت قطب الاقطاب مخدوم شیخ بهاؤالدین زکریا ملتانی مرید بوده میرسد ـ میاں حاجی جمال را درخدمت آن حضرت قرب و حالت بسیار بود ، آنحضرت او را بسیار دوست میداشتند و او نیز به منتهای نعمت رسیده کامل گشته بود ـ آورده اند که روزے شخصے در خدمت آن مخدوم[1] آمده سوال کرد که بدوستی خدا و جمیع پیغمبران یک عدد اشرفی بنام هر پیغمبر بما بدهید که عروسی دختران خود نمایم ـ حضرت متفکر شدند که سوال سائل رد نشود ـ میاں حاجی جمال حاضر بود ، عرض کرد که سائل را بمن حواله نمائید که تسلی خاطر او می نمایم ـ او را بخانه خود برد و گفت که نام هر پیغمبرے بهگیری ، به تقابل آن مهر بستان و سائل بیست[2] نام پیغمبر یاد داشت ، بر زبان راند ـ اشرفیها گرفت و باقی

1 In MS. B حضرت مخدوم 2 In MS. B ده بیست

بعجز خویش معترف گردید و در حضور حضرت قطب‌الاقطاب قبول
نمود که موافق عدد پیغمبران اشرفی‌ها از میان حاجی جمال یافتیم ـ
آن حضرت میان حاجی جمال را گفتند که ترا اینقدر دستگاه
از کجا شد و باو چه معامله کردی ـ مشار الیه حقیقت قرار
واقعی را معروض باریافتگان درگاه گردانید ـ آن حضرت تبسم
فرموده دعای در حق مومی الیه و اولاد او کردند که در سلسله
شما خفیف‌العقل کسے نخواهد شد و از دولت هم بهره خواهند
داشت ـ چنانچه ادراک این قوم در هند مشهور است
و بے دولت هم کسے نیست ـ غرض آبا و اجداد میان شهباز
خان همه بزهد و ریاضت و درویشی شهرت داشتند ، و خود هم
در هدایت حال در خدا پرستی مشهور آفاق بود تا آنکه اولاً در
چبوتره کوتوالی جا نشین کوتوال گشت و در خبرداری ملک و
تشخیص مرافعه جوهر خود را ظاهر ساخت ، خود کوتوال
گردید و منظور نظر حضرت خلیفه الهی عصر شد ـ از صدی منصب
تا هفت هزاری ذات و سوار رسیده و مقرب آن حضرت و مصاحب
و بخشی و وکیل گشت و بدولت عظیم رسیده ـ در سال هفتدهم
موافق ۹۷۹ که حضرت شاهنشاهی ظل الهی بگجرات تشریف
بردند ، خان مشار الیه خدمت بخشی‌گری داشت ـ چنانچه اعتماد
خان گجراتی را چند روز حواله ایشان کردند ـ بعده خان
مشار الیه را به تعلقه سورت فرستادند که امرایان تعنیات تسخیر

سورت که سید محمد بارهه و شاه قلیخان محرم را به لشکر همایون ملحق سازد - و در سال نوزدهم جلوس همایون مطابق سنه احدی و ثمانین و تسعمائیه که حضرت خلیفه الهی بر سر داؤد افغان متوجه بودند - در جهوسی پراگ رسیده بنای قلعه اله اباس نموده بجونپور تشریف بردند - اول حاجی پور را فتح نموده سرهای افغانان که در این جنگ کشته شدند پیش میان داؤد[1] فرستادند - میان داؤد در نصف شب یکشنبه بیست و یکم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره به کشتی نشسته راه فرار پیش گرفت - سری دهر هندوی بنگالی که وکیل و مدار علیه او بود و راجه بکرما جیت خطابش داده بود اموال و خزائن او را درنواره انداخته سر در پے او نهاد و گوجر خان کورانی که رکن دولت او بود دروازه[2] آهو خانه را کشاده فیلان نامی را پیش انداخته رفت[3] و خلایق در آن شب که نمونه روز محشر بود در حقائق بحر[4] حیران و سر گردان گشته ، گروهے براه دریا رفتن بخود فرار داده ، از هجوم و اژدهام اکثر غریق بحر تقدیر گردیدند و جمعے که براه خشکی قصد رفتن نمودند در تنگنای شهر میان کوچه‌ها پامال فیلان و اسپان شدند و برخے از هول جان خود را از قلعه بزیر انداختند - اکثر آن مردم در زیر خندق جان دادند - حضرت خلیفه الهی

---

1 In MS. B بریده پیش میان داؤد
2 In MS. B در دروازه
3 In MS. B برآمد
4 In MS. B تحیر

سجدات شکر بتقدیم رسانیده فیل سواره به کمال ابهت و شوکت در شهر پٹنه در آمدند و پنجاه و شش فیل که نتوانستند افغانان برد ، گرفته آورده به نظر اشرف گذرانیدند ـ تاریخ فتح اینست که ''ملک سلیمان ز داؤد رفت'' حضرت خلیفه الهی چهار گهڑی در پٹنه توقف کرده ندای الامان به عالمیان آنجا در داده به نفس نفیس خود در تعاقب گوجر خان که فیلان را در پیش انداخته می برد متوجه شدند و خان خانان منعم خان را در پٹنه گذاشتند ـ چون بکنار آب رسیدند اسپ نور بیضا را بے تحاشا در آب انداخته ، مانند برق خاطف در گذشتند ـ امرا نیز متعاقب عبور کردند[1] و گوجر خان را پیش انداخته فیلان نامی میان داؤد خان را از و خلاص کرده میگرفتند ـ تا رسیدن پرگنه دریا پور که از پٹنه بیست و شش کروه میشود و بر کنار دریای گنگ واقع است عنان تکادر گیتی نورو اصلا باز نداشتند ـ قریب به چهار صد زنجیر فیل کوه پیکر در آن روز داخل فیل خانه بادشاهی گشت ـ از آنجا شهباز خان میر بخشی و مجنون خان قاقشال را به تعاقب گوجر خان فرستادند ـ تا هفت کروه رفتند خبر یافتند که او راه دور دست رفت ، بر گشته آمدند ـ در همان سال گدهی[2] و تانده فتح شد ـ

در همان سال بهکر داخل ممالک محروسه گشت ـ خبر فوت سلطان محمود بهکری رسید و عرض داشت وکلای او

---

1 In MS. B متابعت نموده عبور نمودند 2 i.e. Garhi.

بنظر مقدس گذشت که ما را بر محب علیخان و مجاهد خان اعتمادے نیست اگر از درگاه کسے دیگرے را فرسند قلعه را حواله او می نمایم - حضرت خلیفه الهی میر گیسو بکاول بیگی را که گیسو خان خطاب داشت بجهت حراست قلعه بهکر فرستادند - و در همان سال در دیار گجرات وبای عظیم و قحط مفرط افتاد - قریب شش ماه وضیع و شریف ترک آن دیار نموده بیرون رفتند - من غله یکصد و بیست تنکه رسیده بود و کاه اسپ و علف چهار پایان پوست درختان بوده - و در سال بیست و چارم جلوس موافق سنه سته و ثمانین و تسعمائیه که حضرت شکار قمرغه طرح انداخته بودند جانداران در احاطه آمدند - ناگه بیکبار حالتے[1] بر آن حضرت وارد شد و جذبه بهمرسید، مسلوب الحال گشتند و آن مظهر تجلیات ذاتی و صفاتی و مجموعه کمالات جزوی و کلی را آن چنان حالے رو داد که آن را به عبارت تعبیر نمی توان کرد - دریں باب مردم سخنان گفتند - گروهے را گمان آنکه آن برگزیده حق را با رجال الغیب اتفاق صحبت افتاد و جمعے بر ایں اند که بے زبانان صحرا گرد و خاموشان هامون نورد بزبان بے زبانی گفته اند آنچه گفتنی بود - چون بقدرے محاله آمدند حکم شد که شکار قمرغه بر طرف باشد و شکارے که بدست آورده اند رها نمایند - و در پائی درختے که فیض بحضرت رسیده زر

1 In MS. B حالت عظیم

بسیار خیرات کردند و حکم عمارت و باغ در زیرآن درخت شد و موی سر مبارک را محلوق کردند - بندهای درگاه همه متابعت نمودند - دریں سال شهباز خان کنبو میر بخشی را با فوجے از امراء مثل حاجی خان بدخشی و شریف خان اتکه و سید قاسم بارهه و سید هاشم بارهه و سبحان قلی ترک و میرزا عبدالرحیم خان خانان ولد بیرام خان وغیره امرای نامی بکومکی شهباز خان داده بر سر رانا سانگاه فرستادند - شهباز خان پنجاه تهانه درون کوهستان و سی و پنج تهانه بیرون کوهستان از اودےپور تا پور ماندل نشانده در ولایت رانا در آمده و ملک او را غارت و تاراج کرده سر در پے او نهاده و رانا در کوه و جنگل میگشت - بعده در قلعه کونبهلمیر رانا در آمده ، شهباز خان او را محاصره کرده و در چند روز آن طور حصن را فتح کرده - رانا تا نیم شب از قلعه فرود آمده خود را در لباس سناسیان در آورده قریب ده روز سر دروازه شهباز خان ماند - تا آنکه مردم از تعاقب که رفته بودند باز آمدند، رانا گریخته بجانب سروهی رفت - آورده اند که میان شهباز خان در آن سهم در توره و ضابطه بسیار سعی داشت و دو سواری همه کس چه از منصبداران و چه از نوکران او همراه قور در مثل می آمدند و خود با معدودے از خدمتگاران پیش پیش میرفت و نوعے فوج را یساولان می آراستند که گوش اسپ کسے پیش نمی شد - همه برابر در راه می رفتند- اتفاقاً روزے خان مشارالیه

سوار شد ـ مرزا عبدالرحیم خان خانان که کومکی ایشان بودند
برفاقت ایشان سوار شدند ، میان دولت خان لودی که همراه مرزا
بود از فوج برآمده پیش پیش میرفت ـ یساولان مانع آمدند ـ گوش
به سخنان[1] آنها نکرده[1] براهے میرفت تا آنکه به اشاره میان
شهباز خان عبدل خان برادش بر سر دولت خان رفته او را منع کرد
و چوب بر بوز اسپ سواری دولت خان زد ـ دولت خان شمشیر بر
آورده بر ساغری اسپ عبدل خان زد ، چنانچه اسپ از پا در آمد و عبدل
خان بر زمین افتاد و شهباز خان اشاره به لشکریان خود کرد که
بگیرند ـ دولت خان کارستان‌ها کرده از لشکرگاه بر آمد ـ جمیع
افاغنه متفق شده هجوم آوردند ـ دریں ضمن خانه خان خانان
بتاراج رفت ـ مشار الیه سر دروازه شهباز خان دولچه انداخته تمام
روز نشست و بر پاکی خود بینه مقبول‌الشهادت گذرانید ـ آخر
شهباز خان بیرون بر آمده مرزا را در کنار گرفته ، آنچه بتاراج
رفته بود مع شیٔ زائد واپس دادند ـ مرزا روز دیگر میان دولت
خان را به خانه میان شهبازخان آورد و درخواست تقصیر
او نموده شهباز خان اسپ و سر و پا بمیان دولت خان
عنایت فرمودند که شما امام لشکر اید ـ همیشه پیش پیش میرفته
باشید ـ اما کینه از دل بدر نمیکرد ـ تا دم حیات با میان دولت
خان بد بود ـ حتی نواب خان جهان لودی ولد میان دولت خان
با تمامی قوم کنبو بد بودند ـ و میان شهباز خان را به اهانت

1 In MS. B گوش سخن آنها نه کرده

یاد میکردند - باوجود از قوم کنبو بسیار کس نوکر داشت ، می گفتند که این قوم را عمال باید گرفت که در وقت محاسبه هر چه جمع کرده باشند از آنها باید گرفت و در سپاه گری این قوم را نمی شمرد -

در سال بیست و ششم جلوس موافق سنه ثمان و ثمانین و تسعمائیه که زکوة در کل ممالک محروسه معاف گشت و مظفر خان به دیوان گری صوبه بنگاله بود ، چون عمر او به انتها رسیده بود سخت گیری در کل معامله میکرد و تغئیر و تبدیل جاگیر امراء و طلب داغ و محله نمود ع

مشو در حساب جهان سخت گیر
که بر سخت گیرے بود سخت گیر
به آسان گذاری دمے میگذار
که آسان زید مرد آسان گذار

دریں سال معصوم کابلی بغی ورزیده مخاطب به عاصی گشت - مظفر خان را به قتل رسانید - آخر افواج بادشاهی همراه شیخ فرید مرتضےٰ خان بخاری تعین شده عاصی آمده شیخ فرید را دید و باز جمیعت کرده راجه تودر مل را در محاصره کرد - چون مهم بنگاله به امتداد کشید خان اعظم عزیز کوکه که مدتے در باغ پنجه سلطان در اکبرآباد منزوی بود او را عزت دیده[1] باز بدولت قدیم رسانده با پنجهزار سوار بدان مهم تعین نمودند و شهباز خان که از حسن تردد و تلاش کار رانا سانگا را به اتمام رسانیده بود

1 In MS. B عزت داده

بجهت زیادتی احتیاط او را از آنجا طلبیده با فوجے آراسته بمدد
لشکر بنگاله روانه ساختند - شهباز خان در حاجی پور رسیده با عرب
بهادر که پناه با راجه کجپتی گرفته بود جنگ کرده غالب آمده
او را زبون ساخت و عرب بهادر از شهباز خان گریخته
پناه به معصوم آورده شهباز خان تعقب کنان میرفت و
از آنجا بر سر معصوم رفته باو جنگ کرده شکست
داد - معصوم بعد از چند روز شکست و ریخت خود را
درست کرده بر سر شهباز خان در مقام برم پتی آمده آب را سر داد -
چنانچه زمین و زمان آب فرو گرفت - شهباز خان نتواست در آنجا
ماند ، شکست خورده در یک روز چهل کروه راه طے کرده
به جونپور رفت و از غیرت خواب و خوردن را مکروه میداشت تا آنکه
جمعیت خوب آراسته بر سر معصوم رفت و سخت محاربه نمود ،
او را شکست عظیم داد -

در سال ۱۰۰۸ که حضرت شاهنشاهی به تسخیر ملک دکن و
خاندیس متوجهه گشتند و شاهزاده سلطان سلیم که در اله اباش تشریف
داشتند حکم شد که بر سر رانا بیاید و شهباز خان را پیش از رسیدن
شاهزاده بایں مهم نامزد کرده بودند - مشار الیه بحسن تدابیر مهم
آنجا را متمشی ساخته بود اما اجلش امان نداد - سفر آخرت اختیار
کرد و در حین ارتحال وصیت کرده بود که نعش مرا[1] درون احاطه
چار دیواری مرقد منور معطر معین‌الدنیا و الدین در دارالبرکه

1 In MS. B نعش مارا

اجمیر نگاه دارند ـ چون نعش او را در اجمیر آوردند مجاوران درون احاطه نگذاشتند که دفن نمایند ـ صندوق او را بیرون احاطه دفن کردند ، شب حضرت معین‌الدنیا و دین مجاوران را در رویا ابرام کرده فرمودند که شهباز خان محبوب درگاه رب‌العالمین و محب خاص ماست ، او را در احاطه دیوارے اندرون شمال رویه جانب گنبد من نگاه دارید ـ فردای آن به ترغیب مجاوران از مدفنش بر آورده بهمان جای معین که آنحضرت در خواب نشان داده بودند مدفون ساختند ـ زیارت گاه خلائق است ـ شهزاده سلطان سلیم که به مهم رانا آمد و قضیه شهباز خان رو داد هر چه از اموال او بود تمام و کمال در تصرف خود آورده مراجعت به اله اباش نموده خروج کرد ـ و حضرت عرش آشیانی آشیر را فتح نموده به تسخیر ملک دکن نپرداخت ـ در سنه عشر و الف به اکبر آباد مراجعت فرمودند ـ ''باغ ابد'' تاریخ است ـ

در سال ۱۰۱۳ حضرت افواج قاهره بر سر شاهزاده بهمراهی مرزا مظفر حسین ولد ابراهیم حسین مرزا الغی‌را تعین فرمودند درین ضمن سلطان سلیم بے‌شورت دولت خواهان خود در خدمت پدر خود حاضر گشت ـ دو سه روز ایشان را درون حرم خود نگاه داشتند ـ امیر الامرای شریف خان و مهابتخان زمانه بیگ و بعض بهادر قلماق از اکبرآباد گریخته پیش راجه دهرینه رفتند ـ و بعد از جلوس همایون در سایهٔ سریر سلطنت مصیر حاضر شده بمراتب بلند رسیدند ـ چنانچه در تحت حال هر کدامے نوشته خواهد شد ـ

مناقب شهباز خان را تا کجا نویسد و اصراف اخراجات

و خزانه او تا کجا تعداد نماید که از ادراک بسیار بعید است
الا آنکه چنانچه در عالم شهرت است که سنگ پارس یافته بود
و این سخن یحتمل الصدق است[1] چرا که ده کس از نوکران خود
را لک لک روپیه سالیانه میداد و از پنج هزار شش هزار
کسے علوفه کمتر نمی داشت[2] در جنگ بیرم پتی نه هزار
سوار همراه داشت و شیرینی هر شب جمعه به ارواح طیبه طاهره
حضرت سلطان العارفین محبوب سبحانی شاه محی الدین عبدالقادر
جیلانی قدس الله سره العزیز یکصد اشرفی که هزار وچار صد روپیه
باشد قسمت میکرد وپس از مردن او در مدت پنجاه سال خزانه
دفینه او از قسم اشرفی و روپیه از زیر زمین خروارهای زر پیدا
میشد ـ و هنوز مردم نشان میدهند و خیرات به قوم کنبو آن قدر
میکرد که در تمام هند کسے از آن قوم محروم نماند ـ چنانچه
در سال ۱۰۱۷ درخدمت امینی صوبه برار که راقم اوراق شیخ
فرید بهکری داشت و نسبت قرابت قریبه که دختر برادر
زاده آن مرحوم در حباله نکاح احقر بوده جماعه کنبو
میرٹهی پیش نواب الهوردیخان در آنوقت جاگیر دار
ایلچپور بود، آمده بودند ـ مهمان این بنده شدند ـ میگفتند
در آن وقت که میان شهباز خان دست خیرات دراز کرده
بودند هر یکے مایان را هزار هزار روپیه نقد هر شش ماه امداد

---

1 In MS. B یحتمل الصدق دارد

2 In MS. B شش هزار روپیه کسے کمتر علوفه نمی داشت

خرچ میکردند و در رسوخ دین اسلام و تعظیم علما و صلحا و فقرا
نوعے می کوشیدند که در تمام عمر نماز خمس گانه با تهجد و
اشراق و ضحی با سنت عصر از ایشان قضا نشده بود و بے وضو
نمانده ـ و پوشاک خارج از مسنون نپوشیده و همیشه تسبیح در
دست داشت[1] صلواة بر سرور عالم میخواند و مابین نماز عصر و مغرب
مستقبل نشسته تکلم دنیوی نمی کرد ـ آورده اند روزے حضرت
عرش آشیانی به کنار آب تالاب فتحپور سیکری آخرهای روز
کسب هوا میکردند، دست شهباز خان را گرفته از جرگه امرا
بر آمده به کنار تالاب تنها تشریف بردند ـ شهباز خان هر ساعت
نگاه به آفتاب میکرد که مبادا وقت قضا شود، حضرت عرش آشیانی
هر ساعت توجهات خسروانه درباره او مرعی می داشتند ـ بنده از مرزا
محمد سعید ولد میرم قلیج برادر زاده قلیج محمد خان که در دیوان
گیری بنده تعینات بیر بود[2] ناقل است که آنروز من در آن جرگه
حاضرم که حکیم ابوالفتح و حکیم علی می گفتند که اگر امروز
وقت نماز از شهباز خان قضا نشود مایان مرید او می شویم و
میدانیم که دیندار جبلی است، و اگر امروز به عواطف خسروانه
مغرور گشته نماز را قضا کرد مایان ترک اشنائی می کنیم که
او در دین مقلد است اتفاقاً چون شهباز خان دید که وقت نماز
بسیار تنگ شد از روی تضرع عرض کرد که وقت نماز می رود ـ

---

1 In MS. B می داشت

2 In MS. B در بیر تعینات بود

حضرت فرمودند که قضا خواهی کرد ، مارا تنها می گذاری ـ خان مشار الیه دست خود را از دست مبارک آن حضرت خلاص کرده دوپته انداخته بنماز مشغول شد و نماز به خضوع و خشوع خوانده بدستور قدیم مستقبل قبله نشست به تسبیح مشغول گشته حضرت عرش آشیانی هر ساعت دست بر سر او می زدند که بر خیز ، او هم چنان شاغل بحق بود ـ حکیم ابوالفتح گفت که این مرد داد دینداری داد ـ حالا ضایع میشود او را نجات باید بخشید ـ فی‌الفور حکیم با جمیع امرا روانه پیش شد و عرض کرد که قبله عالم سلامت ، اینهمه عنایات تنها بحال این مرد نمودن لطفے ندارد ، بندهای دیگر هم امیدوار مراهم خسروانه اند ـ حضرت او را گذاشته آمدند ـ و مشار الیه تا زیست پیروی خوانین دیگر در اصلاح ریش و خمر خوردن نکرد و در نقش نگین مرید ننویسانیده و در دین اسلام ثابت قدم ماند و نامے به سخاوت و دینداری در عالم گذاشت ـ رحمته الله علیه ـ

نواب میاں محمد خاں نیازی

از امرای کبار حضرت عرش آشیانی بوده ـ در قوم افاغنه سه کس امرای قدیمی درین دودمان عالی شان گذشته اند اما بزرگترین و بهترین و زیاده ترین در منصب و عزت ایشان بوده اند ـ در بدایت حال بکومکی میاں شهباز خاں کنبو که از خوانین عمده گذشته است ، در صوبه داری بنگالا و اریسه بود ـ

و در جنگ بیرم پتی که با شهباز خان واقع شده میان محمد خان نیازی نامی به شجاعت و مردانگی بر آورده از آن سبب خان مومی الیه سوای جاگیر و منصب بادشاهی از طرف خود مبلغ یک لک روپیه هر سالے امداد خرج ایشان می نمود ـ و در سال الف هجری که خان مرزا خان خانان بر سر مرزا جانی بیگ ترخان والی تته رفت آن صفدر عسکر نصرت را از درگاه مقدس معلے همراه خود گرفتند ـ چنانکه در جنگ لکی معموله سرکار سیوستان که با مرزا جانی ترخان واقع شده شریک غالب آن فتح خان معز الیه بوده ـ و در دور دولت حضرت جهانگیری مصدر خدمات عمده گردیده ـ رسمے به شان و شوکت بر آورد ـ علے‌الخصوص در جنگ کهرکی که خان خانان سپه سالار شاه نواز خان را بدست خان مومی الیه و یعقوب خان بدخشی که هر دو را از جمله سپاهیان کار کرده می دانست داده بودند ـ میان محمد خان در آنوقت چه در تدبیر و چه در تردد کارستانی کرد که مشهور آفاق گردید ـ چنانچه در عهد دولت و زمان بهجت حضرت نایب درگاه رحمانی حضرت صاحب قران ثانی در مهم پرینده قریب به سی سال گذشته جمیعت که از بیجاپور آمده روانه درگاه مقدس معلے بود احمد خان نیازی خلف‌الصدق ایشان که در آن مهم بود دریافته ملاقات نمود ـ و مذکور تردد و تلاش و تدبیر میان محمد خان نیازی که در جنگ کهرکی نموده بودند ظاهر ساخته که اگرچه در آنروز فتح

---

1 In MS. B بیرام خان

نصیبئه اولیائی دولت قاهره بزور بازوی عسکر ظفر ماثر شده اما
پیر پدر شما که تالاب را درمیان داده و راه های گذر ناله مسدود
ساخته ، و سرناله خود ثبات پا ورزیده شاه نواز خان مرزا ایرج را به
اختیار خود گرفته بود غالب آمده از همان تاریخ آرزومند ملاقات
پدر شما و شما بوده ایم ـ ملازمت اینقسم مرد مدبرکه دستور العمل
روزگار است ازجمله لوازمات بوده الحمد لله شمارا بهتر از پدر در جمیع
مواد مردم نشان دهند ـ مجملا از اوصاف ستوده آن نیک ذات[1] بعالم
تحریری آرد که اولا سپاه دوست بود اکثر از قوم خویش افاغنه
نوکر داشت و ماه بماه ماهیانه میرسانید و طعام بمردم چوکی از روی
عزت و خواهش هر شب[2] میخورانید بلکه چوکی محض از برای
خورانیدن طعام بوده و ماهیانه نوکر متوفی به پسرش قرار میگرفت ،
اگر لاولد بوده ورثه‌اش نصفے ماهیانه منظور میداشت - چنانچه
قریب سه صد[3] بیوه زن علوفه خوار سرکار ایشان بوده و خیر بالذات
بود ، و در تیرویج دین نبوی صلے الله علیه وسلم نهایت سعی داشت
و اوقات شریف را قسمت کرده بود ـ بعد از نماز فجر تا نماز ظهر به
تلاوت کلام مجید و تفسیر و مطالعه کتب تواریخ و سیر[4] و مثنوی
شغل داشت ـ از کثرت توغل[5] در ادراک انساب افاغنه مهارتے کلی
داشت و یکپاس تناول طعام داشته و استراحت پرداخته[6] و پاس

1 In MS. B نیک خصال
2 In MS. B خواهش خاطر
3 In MS. B سی صد
4 In MS. B کتب سیر و تواریخ
5 In MS. B شغل
6 In MS. B تناول طعام و استراحت پرداخته

آخر بهمات و معاملات دنیوی[1] در رسیده داد مظلومان داده غور رسی محتاجان میکرد و پاس اول شب را تا زیست احیا نموده[2] بناز تہجد و اوراد و وظائف بسر می برد ـ هشتاد و پنج سال زندگانی نمود و دریں طول عمر ضوابطے که قرار یافته بود در آن فتورے راه نمی یافت مگر در سواری ها و در طعام بسیار تکلف را به کار می برد خوش اشتہا داشت و نماز پنجگانه و چاشت و ضحی و تہجد در مدت العمر ازو قضا نشده و معلوم نیست که ساعتے بے وضو بوده اند ـ مشہور است که سه کس خطاب را از درگاه جہانگیری قبول نمودند ، یکے مرزا رستم قندهاری ، دوم خواجه ابوالحسن تربتی، سیوم میاں محمد خاں نیازی ـ هرگاه حضرت جنت مکانی تکلیف خطاب به خان مشار الیه می نمود عرض میکرد که شرف متبرک اسم محمد دارم ، زیاده ازیں کدام مرتبه وعزت باشد که بکند ـ مردم از کشف و کرامات ایشاں بسا مقدمات را بیان می سازند ـ ازآں جمله یکے از آنها که بتواتر و توالی معلوم گردیده اینست که زمینداران آنجا با میاں شہباز خاں کنبو عزر کرده آب را در صحرا و جنگل نوعے سر دادند که گویا طوفان نوح بمرتبه دیگر رو داد ـ قطعه زمین بے آب نه مانده بود ـ ناچار میاں شہباز خاں عطف نموده از جنگ معاودت کرد ـ میاں محمد خاں را آں روز

1 In MS. B بمهات و معاملات امور دنیوی

2 In MS. B پاس اول شب را صحبت باسپاه و علما و فضلا و اهل‌الله داشته، دو پاس اوسط را درون محل مانده پاس آخر شب را تازیت احیا نموده

3 In MS. B که در جنگ بیرم پتی زمینداران

هفت فاقه از سبب مرض تپ بود - ۱ حوضئه فیل در بستر بیماری افتاده بود - ناگاه طلب طعام نمود - خیرخواهان حضور هر چند تفحص کردند چیزے از وجه خوردنی نیافتند از گرسنگی دلش ضعف کرد ، بدرگاه ذوالجلال بنالید ، فی‌الفور شخصے از غیب پیدا شد کشتی چوبین که در کمر درویشان می باشد پر از طعام قلیه و برنج گرم آورده بدست فیلبان داد و بخورندا کرد که خان‌نجور موجب شفا است - ایشان برغبت تمام خورد مابقی را بمصاحبان خود داده که جمے کثیر سیر شدند و خان مومی الیه فوراً شفا یافت - هر چند تفحص کردند آن عزیز را نیافتند - محقق شد که رجال‌الغیب به امر حق تعالیٰ به امداد خان مشار الیه رسیده - وازین قسم مناقب آن ظهور محمدی بسیار است که تحریر آن طول[1] کلام است - در سال هزار و سی و هفت هجری طائر روح پر فتوح او به اعلی علیین پرواز نمود - در قصبه اشتی برار آسوده اند - در آنجا باغ عالی و مسجد رفیع و مقبره موزون ولد ارشد اکرم ایشان میان احمد خان نیازی بنا نموده - از آن تاریخ تا حال که مدت بیست و سه سال است کار عمارت جاری است و زیارت گاه خلایق است - ارباب حاجت اکثرے را دیده شد که بمرادات خاطر خود رسیده اند رحمة الله علیه - ''بمرد اولیا محمد خان ، گوی خوبی ازین میدان برده'' ۱۰۳۷ تاریخ آن مغفرت پناه است -

1 In MS. B تطویل

باز بهادر افغان

بعد از فوت شیر خان و سلیم خان سور مشار الیه
در حکومت مالوا اسم سلطنت بر خود رانده خطبه و سکه بنام خود
کرد و در سال ششم جلوس حضرت عرش آشیانی موافق سنه ثمان
و ستین و تسعمائة حضرت خلیفه الهی ادهم خان را به سارنگپور
و فتح ولایت مالوا که در زمان شیر خان سور ولایت مذکور به
شجاعت خان که از خاصه خیلان او بود تعلق داشت و بعد از
وفات او به پسرش باز بهادر مذکور قرار گرفته بود ، فرستادند ـ
و نیز محمد خان و صادق محمد خان و قبا خان کنک و عبدالله
خان اوزبک و شاه محمد قندهاری و دیگر امرا به جانب مالوا به
کومکی او تعین شدند — چون به ده کروهے سارنگپور رسیدند
باز بهادر از خواب غفلت بیدار شده — در دو کروهے سارنگ پور
آمده و قلعه ساخته نشست — و این باز بهادر در فن سرود و اقسام
نغمه هندی بے نظیر وقت بود و اکثر اوقات او به صحبت لولی[1]
و پاتر بازی و لعب و ملاهی میگزشت — چون لشکر بادشاهی
بکرد قلعه او رسیده او نیز ترتیب افواج خود نموده بجنگ شتافت—
امرای افغانان که ازو آزرده بودند بے آنکه جنگ نمایند راه
فرار پیش گرفتند ـ باز بهادر هم تاب مقاومت نیاورده گریخته
بدر رفت و روپ متی نام حرم او که بنام او شعر هندی میگفت ،
خواجه سرای باز بهادر بموجب اشاره او چند زخمے به او انداخت

---

1 In MS B لولیان

که زنده اسیر نگردد ـ تمامی اموال و خدم و حرم او بدست ادهم خان افتاد ـ باوجودے که روپ متی زخمی بود ادهم خان به آرزوی تمام او را در خلوت طلب نموده ـ او فی‌الفور زهر خورده مرد ـ ادهم خان حقیقت فتح را معروض درگاه عرش آشیانی کرده[1] اموال و لولیان و پاتران و تمامی حرم‌های باز بهادر را پیش خود نگاه داشته فیلان چند را همراه صادق محمد خان بدرگاه معلی فرستاده ـ اینمعنی در خاطر اشرف گران آمده به مقتضای وقت خود عزیمت مالوا نمودند و در سارنگپور رسیده در خانه ادهم خان فرود آمدند ـ ادهم خان هرچه از نقود و اجناس و غنایم وغیره بدست آورده بود مع شی زاید پیشکش حضرت شاهنشاهی کرده عزت یافت ـ ملک مالوه بے تردد و تلاش بدست اولیای دولت قاهره افتاد ـ و باز بهادر نزد رانی درگاوتی رفته چندگاه ماند و باز بدرگاه خلایق پناه حاضر گشت و بمنصب سه هزاری ذات و سوار رسیده معزز و محترم ماند ـ اشعار دلفریب او به زبان هندی در هند شهرتے دارد[2] و حقیقت تعشقی او با روپ متی مشهور عالمیان است ـ هر دو مابین تالاب اوجین که در بلندی افتاده بود اسوده اند ـ

محب علی خاں

پسر میر خلیفه وکیل‌السطنت حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه بودند ـ به فضایل و کمالات صوری و معنوی آراستگی داشت و

---

1 In MS. B نمود

2 In MS. B شهرتے در هند دارد

بمنصب چارهزاری رسیده بجهته تسخیر قلعه بهکر و ولایت سنده رفته ـ مجملا حقیقت تسخیر قلعه بهکر را ایراد می نماید که در وقایع سال شانزدهم الهی موافق سنه ثمان و سبعین و تسعمایته که حضرت شاهنشاهی بدارالسلطنت لاهور تشریف آوردند ـ چون مادر ناهید بیگم منکوحه محب علیخان پسر میر خلیفه زن مرزا عیسی خان ترخان تته بود ، مرزا عیسی وفات یافت ـ ناهید بیگم برخصت خلیفه الهی بدیدن مادر و آوردن دختر مرزا عیسی یکسال پیش ازیں به سند رفته بود ـ محمد باقی ترخان که پسر مرزا عیسی باشد دریں وقت قایم مقام پدر شد ـ صحبت او با ناهید بیگم برنیامد ـ او رنجیده بدرگاه رسید ـ حقیقت ظلم و ستم محمد باقی ترخان و بی‌ادبی که نسبت به بندهای درگاه نموده بود بعرض[1] رسانیده گفت که اگر محب علیخان پسر میر خلیفه را که شوهر اوست فی‌الجمله رعایت نموده رخصت فرمایند فتح تته به سهولیت دست خواهد داد ـ چون ناهید بیگم در وقت آمدن از تته در بهکر به سلطان محمود بهکری که از نوکران مرزا شاه حسین ارغون و کوکه او بود و بعد از مرزا شاه حسین بهکر در تصرف او بود ملاقات نمود سلطان محمود صلای سمرقندیانه زده گفت که اگر محب علی خان به تسخیر تته بیاید کومک دیگر حاجت نیست من همراه او شده این مهم را به انجام میرسانم ـ ازینجهت ناهید بیگم در رفتن سنده بجد تر شده ـ چون حضرت خلیفه الهی محب علی خان را که از مدت ترک سپاه

---

1 In MS. B بعرض مقدس

گری کرده علم و نقاره لطف فرموده ، مبلغ پنجاه لک تنکه از سرکار
ملتان جهت مدد خرچ و جاگیر او دادند و مجاهد خان نبیره
دختری محب علیخان را که جوان مردانه شجاع بود همراه
ساخته به سعید خان که حاکم ملتان بود فرمان صادر شد
که کومکی محب علیخان باشد - محب علیخان به جاگیر
ملتان رسیده ، در مقام اجتماع مردم شد - قریب چهار صد سوار
باو جمع گشتند و به اعتماد سلطان محمود متوجه بهکر شده
مکاتبات به او نوشت - و سلطان محمود در آمدن لشکر بادشاهی
را در ولایت خود تجویز نکرده سخنانے که در وقت رفتن
ناهید بیگم گفته وعدها داده بود افسانه انگاشته پیغام کرد که
ازیں راه نمی گزارم - اگر براه جیسلمیر متوجه تته شوند لشکر خود
را بکومکی شما میفریسم - محب علیخان و مجاهد خان نبیره او
توکل کرده متوجه بهکر شدند - سلطان محمود تمام لشکر خود
بر سر راه ایشان به قصبه ماتهلیه از توابع بهکر بسرداری رای
پد قانون‌گو فرستاد و مردم او جنگ کرده شکست یافته
در قلعه ماتهله متحصن شدند - مدت شش ماه قلعه ماتهله
را محب علیخان و مجاهد خان محاصره کرده به صلح گرفتند -
درینوقت مبارک خان نام غلام سلطان محمود که وکیل
او بود از سلطان محمود بواسطه بے توجهی[1] رنجیده پیش
محب علیخان آمد - محب علیخان او را مقید و مغلول ساخته اسپان

و شتران و اسباب که همراه او بود همه را متصرف شده قوت گرفته ، آمده ، قلعه بهکر را محاصره کرد ـ سلطان محمود تمامی لشکر خود را که دو هزار سوار و پیاده تیرانداز و توپچی بود از قلعه درون به قلعه برون فرستاد که جنگ کنند ـ این جماعة جنگ کرده شکست یافته به قلعه در آمدند ـ تا مدت سه سال سلطان محمود گاه هر روز گاه بعد دو سه روز کشتی‌ها و عراب‌های خود آراسته به جنگ می فرستاد ـ دو سه مرتبه تمام لشکر خود را صف جنگ نموده هزیمت می خورد ـ محب علیخان و مجاهد خان غالب آمده ظفر می یافتند[1] ـ چون سلطان محمود خلق کثیر در قلعه در آورده بود از کثرت و اژدحام مردم عفونت و بیماری درمیان خلق پیدا شده و مرگ افتاده هر روز جمعے کثیر می مردند ـ درین ضمن سلطان محمود بیمار شد ـ محب علی خان رقعه نوشت که سبب جنگ ما و شما امور دنیوی است ، ان فی مابین قایم است ـ طبیبے حاذق همراه است اگر بگویند بجهت معالجه او را نزد شما فرستم ـ او در ظهر همان رقعه جواب این بیت خواجه حافظ را نوشت که ـ

در دم نهفته به ز طبیبان مدعی
باشد که از خزانه غیبش دوا کنند

تا در سنه ثلث و ثمانین وتسعمایة سلطان محمود نیز وفات یافت ـ وکلای سلطان محمود خان بهکری عرضداشت بدرگاه آسمان جاه فرستادند که سلطان محمود از عالم رحلت کرد و ما را بر محب علی

1 In MS. B ظف یافتند

خان و مجاهد خان اعتمادے نیست ـ اگر از درگاه کسے دیگر را فرستند قلعه را حواله او می نمائیم ـ حضرت خلیفه الهی میر گیسو بکاول بیگی را که گیسو خان خطاب داشت بجهت حراست قلعه بهکر فرستادند و بهکر بتصرف اولیای دولت در آمد ـ محب علی خان برگشته بدرگاه آمدند ـ دختر سلطان محمود باسم بهکری بیگم داخل حرم محترم حضرت خلیفه الهی گشت ـ والد مسود ایں اوراق شیخ معروف نقل میکرد که دریں قلعه بندی داخل بودیم ـ نان بجان یافت نبود حتی مردم سگ و گربه و موش و زاغ را خوردند ـ حق تعالی جمله مسلمان را ازیں قسم بلیه نجات بخشد و اللهم عافنا ـ

مرزا یوسف خان رضوی[1]

از سادات صحیح النسب مشهدی است[2] در خدمت حضرت عرش آشیانی ترقی کرد و بمرتبه پنجهزاری رسید و در جنگ خان زمان و بهادر خان سردار لشکر بود ـ کشمیر درجا گیر داشت ـ یادگار مرزا برادر زاده او از قبل ایشان حاکم کشمیر بود و در آنجا بغی ورزیده جمع مردم کثیر ازچکان وغیره را از خود ساخت و خطبه و سکه بنام خود کرد ـ مرزا لشکری ولد سید یوسف خان از داعیه او واقف شده عیال و اطفال پدر را گرفته از کشمیر برآمده با لاهور رسید ـ واینمعنی سبب حفظ ناموس سید یوسف خان گشت ـ والا نه منصوب[3] به رفاقت

1 In MS. B سید یوسف خان رضوی مشهدی. 2 In MS. B مشهد است

3 In both MSS. منصوب. It would be clear if this had been مسنوب.

یادگار کرده بودند ـ شمه از بغی یادگار بجهت شادابی سخن بقلم می آورد که چون او باغوای قوم چکان خیال باطل بهمرسانده مجلس عالی ترتیب داده بر تخت سلطنت نشست ـ فراش که پنکه میکرد فی الفور این بیت را خوانده که :

تکیه برجائے بزرگاں نتواں زد بہ گذاف
مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی

یادگار را حیرت افزود و ازو پرسید که چیزے خواندئی؟ گفت نے گفت این بیت از کجا یاد داری؟ گفت معلوم نیست ـ چون حقیقت بغی یادگار به حضرت شهنشاهی رسید قاضی علی که منصب دیوان کشمیر داشت و حسن بیگ شیخ عمری که تحصیلدار خرچ کشمیر بود با جمعیت خود با یادگار جنگ کرده ـ بحسب تقدیر قاضی علی به قتل رسید و حسن بیگ هزیمت را غنیمت دانسته نیم جانی از کوهائے کشمیر سر برآورده[1] تا راجوری رسید ـ حضرت خلیفه الهی شیخ فرید بخشی و شیخ عبدالرحیم لکهنوی[2] و میر مراد و خواجه فتح الله بخشی احدیان، با هفصد احدی و شیخ کبیر و پسران شیخ ابراهیم و نصیب خان ترکمان و رحمت خان پسر ابو زید و جماعته اویماق بدخشان که یکهزار سوار بودند تعین فرمودند ـ و خود بدولت از آب چناب عبور فرموده به شکار مشغول بودند ـ از غرایب امور انکه همان روز که حضرت به اراده سیر کشمیر

---

1 In MS. B برآورده   2 In MS. B لکهنو

از آب چناب عبور فرمودند بر زبان الهام بیان[1] این بیت فرمودند ـ

کلاه خسروی و تاج شاهی
بهر کل کے رسد حاشا وکلا

چون یادگار کل بود ازو این چنین امرے صادر شد ـ همانا باطن حضرت از احوال او خبر داد ـ و از عجائبات آنکه همانروز که خبر بغی او بحضرت خلیفه الهی رسید فرمودند که انشا الله تعالی معامله یادگار به چهل روز نخواهد کشید ـ اتفاقا روز چهلم او به قتل رسید و باز کشمیر بجاگیر سید یوسف خان مقرر شد و بعد از تغیر کشمیر در دیار دکن گذرانیده ـ اکثر پیاده افغان روهله نوکر داشت ـ ماهیانه ماه بماه به سپاه میداد ـ اگر اضافه میکرد یکماه و نیم ماه ـ می گفت که وجه ماهیانه را در سال سراسری میکردند تا هر چه ماه بماه مقرری شد ـ و در دیار دکن جان بجان افرین سپرد ـ اگرچه سلطان پور بطریق وطن داشت اما نعش او را به مشهد بردند ـ

قلیچ محمد خان

از امرای کبار حضرت عرش آشیانی بوده ـ وطن ایشان از نواهی کابل است ـ و در عهد دولت آنحضرت ترقی بسیار کرد و در زمان دولت حضرت جهانگیری نیز به قرب و حالت و عزت ممتاز بود ـ سال هائی دراز صاحب صوبه لاهور بود ـ تا یک پاس[2] بدرس علم فقه و تفسیر و حدیث در مدرسه قیام داشت ـ خلایق از سبب تحصیل علم

1 In MS. B الهام‌شان　　2 In MS. B یک پاس روز

و روشناس شدن به آن بزرگ و به امید حاجت رسیدن بسیار بسیار کسان هجوم بخواندن آوردند ـ در مذهب اهل سنت تعصب بسیار داشت ـ و در زهد و ریاضت و تقوی میکوشید و صاحب قبیله بود ـ اکثر بمرتبه امرای رسیدند ـ و در باب صلح دکن که شاهزاده عالمیان سلطان پرویز نموده بود قصیده انشا کرده که مشهور افاق است ـ در سال سنه[1] از لاهور در عرض شش روز بموجب طلب حضرت خلیفه الهی در اکبرآباد رسید ـ درآنوقت اوج و عروج خواجه ابوالحسن تربتی دیوان بود ـ ابتدا تنزل خواجه بدین تقریب شده که دامن جامه حضرت شاهنشاهی از دو سرے صاف میشد خواجه ابوالحسن از روی کفایت عرض کرد که از دوسریصاف دامن جامه کردن پر اصراف است ـ دامن بنده از یک سریصاف چه قدر کلان است ـ قلیچ محمد خان بداهتاً جواب داد که خواجه زیر دامن تو چند کل کور اند و در زیر دامن حضرت خلیفه الهی تمام عالم است ـ دامن دولت ایشان کشاد باید این سهل کفایت است ـ حضرت را این سخن خوش آمد ـ

در سنه الف هجری جونتور جاگیر ایشان بود ـ محمد سعید پسر میرم قلیچ برادر زاده ایشان شش صدی سی صد سوار[2] منصب داشت و در ریاضت و سخاوت و حق گوی مشهور آفاق بود ـ راقم این اوراق شیخ فرید بهکری دیوان بیر بود ـ نواب صف شکن خان ولد سید یوسف خان رضوی

1 The author seems to have forgotten to write the date.

2 In MS. B میصدی شست سوار

تهانه داری آنجا داشت - نقلے عجیب و غریب نمود - قلیچ محمد
خان خواست که در جونپور عمارتے عالی بنا نماید - در وقت کندن
بنیاد عمیق کلاه گنبد گجکاری ظاهر شد - آنرا به قلیچ خان
ظاهر کردند[1] - مشار الیه مردم حشری جمع ساخته مدت ده روز
در آنجا با اکابر و اشراف جونپور از صبح تا شام گذرانیده تا آنکه
آن گنبد درست نمایان شد - زمین که گرد و پیش او بالیده بود جدا
کردند - دروازه آهنی بزرگ با قفل آهنی کلان بوزن یک منی نمایان
شد - قلیچ محمد خان آن قفل را شکسته با جمیع اعیان آن ملک درون
گنبد در آمد - شخصے دید بلند بالا جال ریش گندم گون مستقبل
قبله به مثل آسن جوگیان زده نشسته و مستغرق است و از صدای فتح
الباب و هجوم و غل و شور و غوغای مردم چنانچه کسے از خواب
بیدار میشود سر را برداشته بزبان هندوی پرسید که اوتار راجه
رامچندر شد؟ گفتند شد - گفت سیتا را که راون گرفته بود به لنکا برده
بود بدست رامچندر افتاد؟ گفتند افتاد - گفت اوتار کشن در متهرا
واقع شد؟ گفتند چهار هزار سال است که آمد و گذشت - گفت ظهور
حضرت محمد مصطفیٰ صلے الله وعلیه وآله و سلم خاتم النبین در عرب
شد؟ گفتند هزار سال گذشت - که آنحضرت از عالم رحلت
کرده - جمیع ادیان باطل منسوخ ساخته رواج دین مطهر نبوی
داده - گفت آب گنگ جاری است؟ گفتند آبرو بخش عالم است - گفت
مرا بر اورید - قلیچ محمد خان هفت خرگاه متصل یکدیگر از دروازه

1 In MS. B ظاهر کرده نمودند -

آں گنبد نصب کرده، هر روز نقل مکان میکرد ـ تا روز هشتم بیروں
آمده بدین متین نبوی به نماز قیام می نمود ـ مدت ششماه زیست ـ
تکلم باکسے نکرد و به نماز و طاعت مشغول می بود ـ خواب و
خورش در رنگ مردم دیگر نمود ـ بعد از ششماه از عالم رحلت
کرد ـ تکفین و تجهیز او کرده بخاکش سپردند ـ مرزا محمد سعید
میگوید که وقوع ایں امر حضور من شده و ایں واقعه دور از
دلایل عقلی است ـ اولا انسان خاکی است که سرشت آں از آب و
گل است و از حضرت آدم صفی صلوات الله علیه وسلامه تا سنه
الف و ستین[1] هجری مدت هشت هزار سال شده و ایں شخص که
در گنبد ظاهر شد موافق اعتقاد هنود پیش از اوتار راجه رامچندر
که مدت چهل لک شده بود و در آں وقت ظهور قوم اجنه بودند
آتشی و ایں مرد خاکی نهاد و چهل لک سال زندگانی دراز
یافت و در خانه تنگ و تاریک زیر زمین درگنبد مقفل بے خوردن
نان و آب تنها گذرانیده ـ در صنعت الهی هیچ شکے نیست ـ
هر چند بدلایل عقلی راست نیست اما قول مرزا محمد سعید را
کذب انکاشتن گناه کبیر است که آں قسم مرد بزرگ[2] برای چه کذب
گوید و فاسق و محروم شود ـ یفعل الله مایشاء و یحکم مایرید ـ
مشار الیه را مجتهد مذهب وقت[3] میگفتند ـ در رسوخ دین
متین نبوی و رواج سنن سید المرسلین کمال جد و جهد داشت ـ

1 In MS. B تا سنه الف و شست   2 In MS. B آں قسم بزرگ
3 In MS. B مجتهد وقت

صادق محمد خان

در بدایت حال نوکر بیرام خان بود بخدمت رکابداری منسوب بود - و در نوکری او رشدے کرده منصب پنجهزاری یافت و بعد از فوت بیرام خان بمرتبه امارت رسید - اتالیق شاهزاده شاه مراد گشته به صوبداری دکن آمده به خان خانان به ظاهر یار و به باطن مار بود - پسران بسیار قابل یادگارے گذاشته بود - از آن جمله مرزا زاهد بغایت جوان سنجیده آراسته بود و صادق محمد خان دهولپوری[1] در بیست کروهے آگره وطن گرفته سر او عمارت بنا نهاده دیهات درگرد آن نواحی آباد ساخت و عمارت مقبره خود بغایت عالی کرده چنانچه تاحال کیان ایشان ما ....[2] در انجاحی و قایم است و از اولاد ایشان کم کسے در دنیا مانده -

مرزا جانی بیگ ترخان تته صاحب

صاحب تاریخ نظامی می آرد که سلسله ارغون ترخان در ولایت توران صاحب قبیله و نامور و نامدار عالی مقدار بوده و همیشه کرسی بکرسی بمرتبه امرای رسیده اند - چنانچه بادشاه دین پرور حضرت امیر تیمورگورگان صاحب قران این گروه را بعد از وقوع خدمات شایسته ترخان کرده یعنی تکلیف نوکری و خدمت[3] را از آنها برداشته ، مختار کرده اند[4] - از آن تاریخ قوم ارغون

---

1 In MS. B صادق خان دهولپور

2 The MS. is worm eaten here.

3 In MS. B خدمت و نوکری

4 In MS. B ممتاز کرده اند

ملقب به ترخان گردیده ـ میر ذوالنون از اجداد او بدیار سنده آمده تته را از دست قوم سمه و سومره گرفته حاکم آنجا شد ـ پس از این مرزا شاه حسین ارغون سرکار سیوستان و سرکار بهکر را به تصرف خود آورد ـ قلعهٔ کهنه بهکر که بربلندی کوه رد در میان دریائے پنجاب واقع بود سر نو قلعه از خشت پخته راست کرده و عمارت عالی نشیمن گاه حکام ساخته که هنوز اساس آن باقی است ـ و ملتان که در تصرف حسن لنگاه بود از آنها به جنگ و زور گرفته ـ باخانواده حضرت قطب الاقطاب غوث‌العالم مخدوم شیخ بهاؤالدین ذکریا قدس سره سلوک خوب نکرد ـ مخدوم شیخ بلال که از قصبه بوبکان توابع سیوستان اکمل اولیا بود از زبان ایشان برآمد که مرزا شاه حسین ظالم است ـ این سخن گوش زد مرزا شاه حسین شد ـ بعد از تسخیر ملتان کشتی‌های سواری ایشان نزدیک بوبکان رسید ـ مخدوم بلال را جبراً و قهراً در مجلس ایشان حاضر آورده پاره بے ادبی نمودند ـ مخدوم فرمودند سابق ترا ظالم گفته بودیم حالا اظلم می گوئیم ـ فی‌الفور مرزا شاه حسین را مرض حرارت بهمرسید ـ از تته تا ملتان و از ملتان تا تته همیشه درکشتی نشسته در سفر می بود و محتاج به نسیمک که درمیان دریا میوزید بود ـ مرزا استقلال بسیار بهمرسانیده تمامی سنده را از دست سیمه و سمه و سومره گرفته به جمعیت کثیر بهمرسانده

غالب آمد ـ حضرت جنت آشیانی محمد همایون بادشاه غازی که بموجب ابتلای الهی و خروج شیرخان سور و نفاق برادران و بے مددی[1] اقربا و گردش فلکی بدیار سند رسیدند[2] ـ مرزا ایشان را به لطایف الحیل در بهکر توقف کنانیده آخر در خدمت آنحضرت برسید و شقاوت ابدی حاصل کرده مکرر محاربات نموده و برادران ایشان را بمواعید کاذبه از حکومت ملتان و بهکر و عروسی دختران فریفته از آن حضرت جدا ساخته ـ و آن حضرت ناچار سفر عراق اختیار کرده عازم آن حدود شدند ـ و بعد از وفات مرزا شاه حسین مرزا عیسی ترخان و پس ازو مرزا محمد باقی قایم مقام پدر شد ـ سلطان محمود حاکم بهکر که اتالیق مرزا بود قوت جمعیت بهمرسانده حاکم بالاستقلال گشت ـ پس ازو مرزا پاینده بحکومت تته مانده سرکار سیوستان هم از دست او رفت بدست شاه قاسم ارغون که از جمله اقربای قریب او بود افتاد ـ بعد از فوت او مرزا جانی بیگ ترخان به حکومت آنجا نامور گشت صاحب شوکت و جمعیت گردید ـ ولایت بهکر را محب علیخان و مجاهد خان و گیسو خان بعد از فوت سلطان محمود داخل ممالک محروسه گردانیده ـ و در سال سنه الف هجری خان خانان مرزا خان باخوانین عمده به تسخیر تته رفت ـ مرزا جانی بیگ کارستانی‌ها کرده ـ و محاربات سخت نمود ـ اقبال حضرت شاهنشاهی غالب بود[3]

---

1 In MS. B بدمددی 2 In MS. B آمدند

3 In MS. B قوی بود

اخر آمده خان خانان را دید، و به ایشان بدرگاه خلایق پناه آمده به منصب پنجهزاری رسیده صوبه تته با سرکار سیوستان بجاگیر ایشان مقرر گشت ـ و مدام در رکاب سعادت حاضر بوده ـ

آورده اند در وقتی که خان خانان به تسخیر تته مامور گردید و در قصبه دربیله از توابع بهکر رسید میر محمد معصوم خان بهکری نامی ایشان را در خدمت مخدوم قاضی عثمان رحمته الله علیه که مجتهد وقت و اعلم العلماء و اکمل اولیاء بود برد ـ خان خانان سر خود را برپای مخدوم نهاده ساعتی چند از روی خضوع و خشوع افتاده بود ـ مخدوم برعجز و ضعف او راضی شدند ـ همان شب خان خانان را در واقعه نمودند که حضرت سرور عالم صلی الله و علیه وآله و سلم بر مسند تکیه کرد نشسته اند ، و هزاران هزار آدمی گرد بگرد ایشان حلقه زده استاده ـ بزرگان سنده که در آن وقت حیات بودند و از عرش تا فرش نظر داشتند مثل میان و میان نوح و هیه مرزا جانی بیگ را گرفته در خدمت حضرت سرور عالم صلی الله و علیه و آله و سلم[1] آوردند که یا رسول الله از وجود باجود مرزا جانی بیگ اهل سنده قائم اند ، خان خانان بر سر او آمده است حمایت و رعایت این مرد فرمایند که خان خانان مغلوب شده برگردد ـ و مخدوم عثمان دست خان خانان را گرفته در خدمت سرور عالم صلی الله و علیه و آله و سلم آورده عرض میکنند که یا رسول الله این مرد به اعتقاد صادق درمسجد بنده آمده التجا آورده شرم ریش سفید

1 In MS. B سرور عالم علیه السلام .

بنده را نگاه داشته، توجهه فرمایند که خان خانان غالب آید ـ آن سرور زمانے ممتد نگاه بهر دو جانب کرده فرمودند که ملک تته بمرزا جانی بیگ بحال خود مقرر باشد، اما بخان خانان جنگ نکند، مغلوب خواهد شد، به وسیله خان خانان به ملازمت اکبر بادشاه برود ـ چنانچه مقالید شهر را به دست خان خانان دادند ـ مخدوم نوح و میاں وهیه و شیخ برکه هماں نصف شب فریاد کرده مرزا جانی بیگ را طلب فرمودند و مذکور ایں واقعه درمیان آوردند کد حالا از دست مایاں هیچ کارے بر نمی آیدکه حکم سرورعالم چنیں شد ـ مرزا جانی بیگ ازیں درویشاں رنجیده گفت که از لشکر شبینه درویشان کار نه ساخته شد ـ ببینند که از لشکر روز چه کارها سر انجام می یابد ـ جمیعت کثیر بهمرسانده از تته بر آمده بسرحد سیوستان صد و پنجاه کروه پیشتر آمده مکرر محاربات با خان خانان نموده مغلوب گشته، آخر همراه او بدرگاه حاضر گردید ـ و در سنه ۱۰۰۸ ھ که حضرت خلیفه الهی بتسخیر قلعه اسیر تشریف آوردند و بهادر آسیری بے جنگ آمده ملازمت حضرت نمود از جان و مال و ناموس و عیال و اطفال اماں یافت ـ ظاهرا مرزا جانی بیگ گفته باشد که اگر ایں قسم قلعه من میداشتم اگر حضرت خلیفه الهی خود بدولت می آمدند فتح میسر نمی شد ـ این ماجرا بعرض مقدس رسید از نظر حضرت افتاد ـ دوران چند روز درگذشت ـ مرزا بصفات حسنه آراستگی داشت بسیار درویش

دوست بود 'سخی بود و در تعظیم علماؑ و فضلاؑ و صلحاؑ بسیار میکوشید' و در شجاعت وکرم یگانه آفاق بود ـ شعر متین میگفت ـ تخلص حلیمی داشت ـ چنانچه غزلے ازو شہرے عظیم دارد که قوالان می خوانند ـ مطلعش این است :

دلت گر مہرباں بودے چه بودے * توانۓ ناتوان بودے چه بودے
لب لعل تو آب زندگانی * بکام عاشقان بودے چه بودے

شاه قلی خان محرم

سابق نوکر بیرام خان بود ـ بعد از فوت بیرام خان داخل امراؑ شد و به منصب پنجہزاری رسید ـ بسا ترددات شایسته نمود ـ حضرت عرش آشیانی از کمال رافت او را درون محل بردند ـ او در خانه رفته آلهٔ رجولیت را بریده بحضرت معلوم ساخت ـ ازآں روز مخاطب به محرم گشت ـ نارنول بطریق ملکیت وطن داشت ـ عمارات عالی و تالاب کلاں ساخته ـ و چوں در بیماری دانست که جان برنیستم حق سپاه را تمام و کمال داده سه ساله پیشگی هم ماهیانه به سپاه داد و خیرات بسیار کرده درگذشت ـ رحمت‌الله علیه

سید محمود بارهه

بارهه عبارت است از دوازده موضع که درمیان دوآب جون و وگنگ قریب پرگنه سنبهل واقع اند ـ مرد قبیله دار' شجاع'

مردانه در تمام سادات بارهه امتیاز بر اقران و امثال خود داشت و بمرتبه پنچهزاری رسید، و نامی به شجاعت و سخاوت بر آورده مشهور آفاق گشت - آورده اند که حضرت عرش آشیانی او را بر سر مدکر پدر لاله بیرسنگه دیو بندیله تعین کردند - میران ترددات زیاده از حوصله کرده مظفر و منصور گشت - چون در خدمت حضرت عرش آشیانی آمد میران حضور عرض کرد که من چنین و چنان تردد کرده ام[1] - آصف خان دخل کرد که میران جیو! این فتح به اقبال حضرت شده - میران ساده لوح دانست که اقبال نام امرای بادشاهی خواهد بود - جواب داد که چرا غلط می گوی در آنجا اقبال بادشاهی نبود - من بودم و برادران من تیغ دو دستی زده ایم - حضرت تبسم کرده میران را به نوازشات خسروانه سربلندی بخشیدند - و نیز روزے اجتماع امرای پنجهزاری بود - یکے از آنها از روے استهزا بمیران گفت که نسب نامه سادات بارهه معلوم نیست که کجا منتهی میشود یعنی از روے کنایه حرفے زد که سادات نیستند - میران فی الحال درمیان توده آتش که فقیران ملنگ شبها از سرگین میسوزند تا زانو در آمده استاد و گفت اگر سیدم آتش کارگر نیست و اگر سید نیستم می سوزم - دلیل دیگر از حسب و نسب ندارم - قریب یک ساعت میران در آن آتش استاده ماند - بتضرع و زاری میران را از آتش بدر کردند - کفش مخملی در پا داشت - پشم او هم نسوخته بود چه جای اعضا و پارچه ایشان -

---

1 In MS. B تردد نموده ام

راجه بیر بر

کبرای نام داشت ـ برهمن مفلس مفلوک بود اما در دانش و
فهمیدگی و سخن فهمی امتیاز داشت ـ در خدمت حضرت عرش
آشیانی در خوش طبعی مصاحب و ندیم گشت ـ او را مخاطب
به راجه بیربر نموده بولایت نگرکوٹ فرستادند ـ بیربر بزبان
هندی شجاع و بزرگ را گویند ـ راجه بامرای دیگر آنجا رفت ،
آن ملک را بتصرف اولیای دولت قاهره آورد ـ پنج من طلا از بدهی چند
پسر راجه جے چند گرفته خطبه و سکه بنام حضرت شاهنشاهی
خوانده آمده و روز بروز قرب و حالت او در ترقی بود ـ چنانچه
مصاحب دانشور راجه بیربر بفرسودند و زین خان کوکه
در ولایت سواد بجور با طایفه افغانان که از مور و ملخ زیاده بودند
در افتاده بود ـ حضرت خلیفه الهی راجه بیربر را با سعید خان
ککهر و شیخ فیضی و حکیم فتح الله شیرازی و تاش بیگ محمد
صالح و محمد عاقل و جمعے دیگر بکومک و مدد زین خان
فرستادند ـ چون لشکرهای مذکور پیش زین خان رسیدند دست به
تاخت و تاراج دراز کرده غنیمت بسیار از افاغنه گرفتند ـ چون به
کوتل کرا[1] رسیدند شخصے براجه بیربر گفت که افاغنه امشب
داعیه شبخون دارند ، و عرض کوه تنگی دارد از سه چهار کروه بیش
نیست ـ اگر از تنگی عبور شود از دغدغه شبخون جمعیت خاطر خواهد
شد ـ راجه بیربر بے آنکه بزین خان اتفاق نماید کوچ کرده اراده

1 In MS. B به کوتل کراکر

گذشتن کوه کوتل کرده و تمام لشکر در عقب او کوچ کرده در
آخر آنروز که قریب مغرب بود متوجهه تنگی شده ـ افغانان از اطراف
بر بالای کوه رسیده به تیر و سنگ گرفتند و از تنگی راه و تاریک شب
خلایق راه را گم کرده در مغاک ها راه هلاک پیش گرفتند و
شکست عظیم واقع شد و چشم زخم طرفه رسید ـ قریب هشت هزار آدم
به فنا رفتند و راجه بیربر که ار ترس جان راه فرار پیش گرفته بود به
قتل رسید ـ و محمد حسین و راجه دهیر دهر خواجه عرب که بخشی
آن لشکر بود و ملا شیرین شاعر و جمعے کثیر از اعیان در آن شب
هلاک شدند ـ و زین خان کوکه و حکیم ابوالفتح به محنت بسیار
به قلعه بنارس اتک[1] رسیدند و اینمعنی در خاطر اشرف گران آمد ایشان
را از شرف خدمت محروم داشتند ـ و کنور مانسنگهه را در آنجا فرستادند
مشار الیه افغانان و جماعته روشنایان را قتل عام نمود ـ فرمانے که بنام
خان خانان مرزا خان در قضیه راجه بیربر صادر شد در عالمیان شهرتے
عظیم دارد و قرب و حالت او از همان قیاس باید کرد ـ و در جود و
کرم بے همتا بود و در علم موسیقی نهایت دستگاه داشت ـ جکری و
کافی و بشن پد و سینکار و موایه و دوهره او در هندی شهرتے عظیم
دارد ـ آورده اند که شبے حضرت عرش آشیانی ازخرگاه برآمده براجه بیربر
که چوکی داشت فرمودند که شمع درون خرگاه خاموش شد[2] ـ از
تاریکی خرگاه خاطر منغض گشت که در تاریکی قبر چه حال خواهد
شد ـ راجه بیربر بداهتاً عرض کرد که هرگاه وجود مبارک حضرت

---

1 In MS. B اتک بنارس

2 In MS. B مسکین شد

محمد مصطفیٰ صلے الله علیه و آله و سلم در خاک دفن گردید تنگی و تاریکی گور بالکلیه بر طرف شد و نکات و لطائف و ظرایف که با حضرت خلیفه الہی درمیان می آورد و بیک لطیفه بخششے بمردم میکرد مشہور آفاق است ـ

رضوی خاں مشہدی

از سادات صحیح النسب به علو نسب وسمو حسب آراستگی داشت و بمنصب عالی رسیده تعینات دکن گشته و صحبت به خان خانان مرزا خان برار کرده ـ چنانچه صبیه خان خانان با میر خلیل پسر ایشان نسبت شده و در پرستش حق و زهد و ریاضت در مذهب ائمه اثنا عشریه بے قرینه بود ـ و در فروش و ملبوسات انچه شرط مذهب امامیه است که اگر پاے هنود بداں میرسید همه را از آب میکشید ـ مجتهد وقت خود بود ـ

شاه منصور شیرازی

در بیست و هفتم جلوس موافق سنه تسع و ثمانین و تسعمائة بعرض خلیفه الہی رسید که مرزا حکیم از روی عرائض عاصی کابلی و معصوم فرنخودی ترغیب به آمدن هندستان میکند ـ چنانچه مشار الیه روانه هندستان شد ـ و شادمان نام کوکه مرزا که پیشتر آمده بود با کنور مان سنگه جنگ کرده کشته گشت ـ سه فرمان مرزا یکی بنام حکیم الملک و یکے بنام خواجه شاه منصور و یکے بنام محمد قاسم خاں میر بحر از جزدان

شادمان ظاهر گشت که در جواب عرایض اینها به استمالت و دلاسای تمام نوشته بود - کنور مان سنگه فرامین را بدرگاه فرستاد و آن حضرت آنها را مخفی می داشتند - چون رایات جلال از دهلی گذشت، مرزا محمد حکیم بلاهور آمده در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد - مانسنگه و سعید خان و راجه بهگوانداس در قلعه لاهور متحصن شدند و رایات عالیات به قصبه پانی‌پت رسید - ملک خونی کابلی که دیوان مرزاحکیم بود و خطاب وزیرخانی داشت ازمرزا جدا شده بدرگاه آمده بمنزل شاه منصور فرود آمده او را وسیله ملازمت خود ساخته - بخاطر اشرف چنان رسید که درینوقت که مرزا محمد حکیم به تسخیر هندستان آمده باشد دیوان خود را از خود جدا ساخته فرستادن خالی از تدابیر نیست و از شاه منصور بدگمان هم بودند او را مقید ساخته و فرمان مرزا را باو نمودند - هرچند او سوگند می خورد فایده نمی داد[1] - و چون رایات اشرف بنواحی شاهاباد رسید ملک علی خطے آورده بنظر اقدس در آورد که قاصدان من از رهگزر[2] لدهیانه که اهتمام آن بمن تعلق دارد می آمدند چون بسرای سرهند رسیدند پیاده را که پای او ورم داشت در آن سرا دیدند - آن پیاده بایشان گفت که من کس شاه منصورم ، این مکاتبات را بایشان رسانید - اتفاقاً عرضداشتے[3] شاه منصور بمرزا حکیم[4] نوشته بود - چون مرد نویسنده

---

1 In MS. B نه داد

2 In MS. B ازگذر

3 In MS. B عرضه داشت

4 In MS. B محمد حکیم

صاحب وقوف کفایت شعار معامله دان بود از بس دقت و گرفت[1]
او تمام امرا ناخوش شده خطے از زبان او بجانب مرزا محمد حکیم
نوشته بودند و همه اتفاق نموده سعی در قتل او کردند ـ صباح روز
دیگر او را از خلق کشیدند ـــ

تو نا کرده بر خلق بخشایشے *کجا بینی از دولت آسایشے
اگر بد کنی چشم نیکی مدار * که هرگز نیاید گز انگور بار

''ثانی منصور حلاج'' تاریخ است ـ چون حضرت بکابل تشریف بردند
و مرزا محمد حکیم بخدمت بدخشان رفت و مردم مرزا حکیم در خدمت
حضرت آمدند هر چند از احوال شاه منصور تفحص کردند اصلا معلوم
نشد و بالاخر ظاهر گشت که کرم الله برادر میان شهباز خان کنبو
دستیاری و کنکاش بعضے امرا خصوصاً راجه تودر مل فرامین را ساخته
بود ـ و خط تقید شاه منصور هم ازو شده بود ـ حضرت از کشتن
شاه منصور بسیار تاسف می خوردند که خون ناحق کرده ـ

آصف خان مرزا محمد جعفر

برادر زاده غیاث الدین علی آصف خان پسر مرزا بدیع‌الزمان بن آقا
ملای مشهور است ـ در عهد حضرت عرش آشیانی به منصب سه هزاری
و خطاب آصف خانی رسیده و در عهد حضرت جنت مکانی به منصب
پنجهزاری ذات و سوار رسیده ترقی بسیار کرد ـ بامر وکالت مامور
گشت ـ و بازبه اتالیقی شاهزاده سلطان پرویز بدکن آمده تمام عمر
بدولت و عزت گذرانید ـ آورده اند که مرزا جعفر در عنفوان شباب از

1 In MS. B گرفت گر

عراق بهند آمده به وسیله عم خویش مرزا غیاث‌الدین علی به سعادت زمین بوس حضرت عرش آشیانی سرفرازی یافت و منصب عالی یافت۔ تعینات بنگالا نمودند۔ و در شورش بنگالا که معصوم کابلی و قاقشالان باغی شده مظفر خان را به قتل رسانیدند۔ مرزا جعفر و خواجه شمس‌الدین به قید مخالفان افتادند۔ آنها هر چند خواستند که این را با خود متفق سازند و رعایت نمایند اینها راضی نشدند[1]۔ به حیله خود اخلاص ساخته بدرگاه عرش اشتباه آمدند۔ حضرت عرش آشیانی را این ادا خوش آمده در مقام تربیت در آمدند۔ و در اندک مدت بخطاب آصف خانی و میر بخشی گری ترقی نموده۔ و از علم بهره داشت۔ کتاب خسرو شیرین و لیلی مجنون در مثنوی انشا کرده۔ امروز مستند روزگار است۔ و بعضے اشعار متفرقه او را بجهت شادابی سخن در کتاب[2] داخل ساختیم و تیز فهمی بحدے داشت که بیک نگاه سطر را میخواند و حرف معقول میزد۔ این چند بیت از واردات اوست:

شهر گنجایش غم‌های دل ما چو نداشت
آفریدند برائے دل ما صحرا را

امید مضطربم کرد آن قدر ننشست
که آشنای دل خود کنم تسلی را

جعفر ره کوی یار دانشت
مشکل که دگر ز پانشیند

1 In MS. B اصلا راضی . 2 In MS. B دریں کتاب

سلاح جنگ در دستش چنان جست
که گوی هم چو شیر از پنجه رست

ز نوشت جام شب در چشم ساقی
اثر از می چو مے در شیشه باقی

ز شوق آنچه آں جا دید فرهاد
مرا اینجا قلم از دست افتاد

دو کس را در بیابانے خطرناک
ز بے آبی فتاده بر جگر خاک

چو دست سعی کوته شد ز چاره
نفس ها اوفتاد اندر شماره

مسیح بحر و سیاحی بیابان
امانت دار کنج آب حیوان

لبالب کوزه صافی زهر دارد
بنزدیک لب هر یک چو آرد

سوی آں یار دیگر کرد اشارت
چنین ناز کے شان: شد به غارت

به بالین گاه شان خضر ایستاده
بحدے همرهی انصاف داده

بمرگ از زندگی صد بار خوشتر
خجل از کرده خود به اسکندر

نهاد آئینه دل در برابر
وزو نسخه گرفته از عکس دلبر۔

مدتے در دیار دکن گذرانید و هماں جا به اجل طبعی درگذشت۔
رحمته الله علیه ۔ ''صد حیف ز آصف خان'' سنه ۱۰۲۱ تاریخ است۔

در وقت بیماری یکصد سهیلی از محل خود بدر کرده۔ ذوق باغیچه بسیار داشت ۔ گل‌ها[1] بدست خود می نشاند ۔ اکثر روز بیل در دست داشت ۔

سعید خان چغته

از امرای کبار حضرت عرش آشیانی بود ۔ سرکار ملتان در جاگیر داشت ۔ باز مدتے در بنگالا گذرانید ۔ در سنه ۱۰۱۱ هجری سرکار ملتان و سرکار بهکر باز جاگیر یافته ۔ بر سر مرزا غازی بیگ ترخان به تسخیر تته تعین شده ۔ مرزا غازی برهمونی خسرو خان چرکس وکیل خود در موضع سیتارجه[1] توابع سرکار بهکر آمده سعید خان را دید ۔ و به سعدالله خان پسر سعید خان مصاحبت بهم رسانده بدرگاه آمد ۔ سعید خان هزار و دو یست خواجه سرای جمیل داشت ۔ ازآن جمله دو خواجه سرا مقتدای درگاه او بودند ۔ خواجه اختیار خان به وکالت حضور اختصاص داشت و خواجه اعتبار خان فوجدار محال جاگیر او بود ۔ خواجه اختیار در پتنه و بهار عمارات و پل و سرا و رباط بنا نهاده و اعتبار خان اشجع وقت بسیار مردانه بود ۔ در سرکار بهکر کارهائی نمایان کرده۔ و دوستدار جناب[2] سرور عالم صلے الله علیه وآله وسلم آن چنان بود که دوازده روز ماه ربیع الاول را نوعے طعام عرس میکرد که جائے دیگر مشاهده نکرده ۔ اولاً خانه بهر عرس نبی را آن چنان به تکلف می آراست و فروش و سامان و بساط را نوعے مبسوط میکرد که یاد از بهشت میداد ۔ و حفاظ خوش الحان شب و روز مجلس آراسته

1 In MS. B سیتارچه

2 In MS. B حضرت

عطریات و بخور زیاده از اندازه خرچ میشد و هر روز قریب هزار آدم را طعام میخورانید ـ پیش هر یک نه نان شیرمال و نه لنگری طعام را می چیدند و نیم بزگاله سفید پیش هر یک[1]، می آوردند که آں طعام را بسته بخانه میبردند و پنج اثار شیرینی را در پارچه سفید و بالائے غلاف مخمل پوشانیده نزد هر یکے می نهادند که بخانه برند ـ دوازده روز چنیں مجلس را تا زیست آراسته میکرد ـ و آنچه در سال تمام رخت پوشیدنی او بود همه را پائی انداز ایں مردم میکرد ـ هرگاه اسم[2] مبارک آں سرور صلے الله علیه و سلم را بر زبان میراند متغیر و مسلوب‌الحال میشد وهر چه از وجهه از علوفه و فروعے در سال تمام می یافت و بس از اخراجات ضروری که پس انداز می شد در ایام عرس همه را خرچ میکرد ـ نواب سعید خاں سوائے ایں دو خواجه سرائے سه خواجه سرائے دیگر معتبر داشت باسم میاں وفا و میاں صفا و میاں فراست و مابین هر یکے چهار صد خواجه سرائے دیگر بودند که از خوراک و پوشاک آنها باخبر بوده ـ آنها با زیب و زینت تمام آراسته هر شب بچوکی خویش آراسته حاضر میکردند و تصرف ملبوسات و عطریات ایں خواجه سرایاں به تعداد دلایل عقل راست نمی آید ـ مسود ایں اوراق شیخ فرید بهکری در سرکار بهکر که وطن آباو و اجداد احقر است و در جاگیر نواب بود همه را خود معاینه و مشاهده کرده و دو هزار پنجره جانوراں غیر

1 In MS. B هرکس 2 In MS. B هرگاه کسے اسم ـ

مکرر بنده خود شمرده سوائے کبوتران و قازان که در شمار نبودند
و مردم عمده عمده نوکر داشت و چهار چوکی قرار کرده بود - در
هر چوکی چهار صد قاب طعام پیش سپاه می آوردند و مدار اختیار
سرکار ایشان بر چتربهوج هندو بود ، خود به امور دنیا نمی رسید -
مایل به خواجه سرایان و مسخران‌ها بود - آورده اند که باز از
بیست سال از بنگالا بجاگیر سنده آمده - طلا در خزانه ایشان بسیار
بود - ارباب دغل[1] اتفاق کرده ده اثار طلا را دزدیده بعرض رساندند
که در رطوبت زمین سیلابی بنگاله طلا وزنے بهمرسانیده بود - درین
ملک که آفتاب خورده ده اثار تابش آفتاب[2] که اثر کرد کم شد -
نواب فرمودند که بسیار کم کمی آمد ما را نظر بر یک من بود -
داد فریاد رسی خواجه سرایان[3] را کسے نمی شنود - هر چه
میخواستند می کردند - آورده اند که خواجه هلال خواجه‌سرا که
اول غلام میر ابوالقاسم خان نمکین بود بعده در سلک بنده‌هائے
درگاه بادشاهی انتظام گرفت و میر توزوک بود قصبه رنگه ترا آباد
ساخته چهار دیواری پخته و عمارات بنا نهاده هلال آباد او نام
نهاده - قرب و حالت در خدمت حضرت جنت مکانی بسیار
بهمرسانده - و در شهر آگره جانب دروازه مدار عمارت عالی موزون و
مطبوع داشت - به سبب بوریا کوبی اکثر امرا را دعوت کرد -
نواب سعید خان هم درآن مجلس حاضر شده حویلی را دیده بسیار
پسند کرده تعریف حویلی بحضور میان هلال نمود - او گفت

1 In MS. B ارباب دخل　　2 In MS. B درتا بش آفتاب
3 In MS. B فریاد خواجه سرایان

پیشکش است - سعید خان برخاست - سر تسلیم کرد و فاتحه خوانده کارخانه‌جات و مردم محل خود را در آن حویلی طلبید - و خواجه سرا راکه از خدمت میر توزوکی سر به فلک داشت پاره استادگی کرد - بعده نوکران خان مشار الیه اسباب و اشیائی خواجه هلال را جبراً و قهراً بدر کرده حویلی را بضرب زور گرفته - چون بعرض حضرت جنت مکانی رسید خان را فرمودند که این چه مناسبت دارد که خانه او را بزور بگیرند - سعید خان عرض کرد که از زمان حضرت تیمور گورکان کرسی بکرسی غلام این سلسله علیه عالیه هستیم و با این ریش سفید درمیان مجلس هزار کس بزرگ استاده شده سه تسلیم کرده باشم - این تسلیمات بنده عبث ضایع بردند اگر حضرت حکم قضا جریان را نافذ می فرمایند دربن راه کشته می شویم - آخر حویلی به ایشان ماند -

میر شریف آملی

در علم بهره داشت و مقرب درگاه به منصب سه هزاری رسیده بود - از موحدین وقت و در تصوف سلیقه داشت - بجائے که رسید همه را الله میگفت که همه اوست - دفتر نداشت - نام سپاه و پیاده را نوشته میگرفت - شش ماه ماهیانه هر کدامے را در خریطه کرده بخانه آنها می فرستاد - موهان نزدیک لکهنؤ جاگیر داشت - و همان جا آسوده است -

شاه فتح الله شیرازی

بمرتبه امارت و مصاحبت و منصب سه هزاری رسید -
از علم بهره کامل داشت و در سفر کشمیر که حضرت
خلیفه الهی تشریف برده بودند در سال سی و چارم جلوس موافق
سنه سبعه و تسعین و تسعمائیه[1] ۹۹۷ ، مشار الیه بعالم بقا خرامید -
شیخ فیضی در مرثیه اوگفته و این چند بیت از آن است :

دگر هنگام آن آمد که عالم از نظام افتد
جهان عقل را در نیمروزے علم شام افتد

همه گنجینه‌ها اقبال در دست لیام افتد
همه خون نا به ادبار در کاس کرام افتد

حقیقت گم کند سر رشته تحقیق مقصد را
معانی از بیان ماند روابط از کلام افتد

زبان جهل جنبد بے محابا در سخن رانی
مطالب نادرست آید دلایل ناتمام افتد

دل متکلمان دهر در ناقص ابد ماند
چو نارس میوه کز شاخ ناگه نیم خام افتد[2]

گرامی امهاتِ فضل را فرزند روحانی
ابوالابائے معنی شاه فتح الله شیرازی

دو صد[2] بو نصر رفت و بو علی تا او پدید آمد
بسے دارد قضا ورنه دوکان زین گونه بزازی[3]

---

1 In MS. B تسعه و تسعین و تسعمایته

2 In MS. B دو صد نو قصر رقیه بوعلی 3 In MS. B بزاری

گهے با محمل مشائیان کردے زمین گردی[1]
گهے با موکب اشراقیان کردے فلک تازی[2]

مباهات از وجود کامل او بود دوران را
به دوران جلال الدین محمد اکبر غازی

شهنشاه جهان را در وفاتش دیده پر نم شد
سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون[3] زعالم شد

حکیم ابوالفتح

که به هم زبانان و مقربان بحسن فهم و علو فطرت و ذکاء طبع و کمال دانش ممتاز بود ـ و در سفر کشمیر در منزل دهتور[4] سفر آخرت اختارکرد و در حسن ابدال مدفون گشته ـ رحمته الله علیه ـ

خواجه شمس‌الدین خوافی

دیوان به استقلال بود، دلیرانه سر انجام مهام میکرد و سخن او را اعتبار تمام بود ـ در علم نویسندگی نهایت باوقوف بود و قبیله بسیار داشت که هر یکے بمنصب عزت رسیده و تاحال نسل او در هند باقی است ـ مرد سلیم النفس بود ـ دقت در هیچ باب نمیکرد ـ و دیانت رااز دست نداد بنا بر آن معزز و محترم ماند ـ در اصل ایں قوم اولاً بد دیانت و وقوف شهرۂ تمام دارند و در تعصب دین و مذهب اهل سنت و جماعت انگشت نمائے[5] عالم اند ـ چنانچه حکایت میکنند که شاه عباس صفوی دارائے ایران در

---

1 In MS. B گهے با محمل آرد جان گرو زیں گونه کردے
2 In MS. B بلک تازی 3 In MS. B کافلان
4 In MS. B دهور 5 In MS. B انگشت نمائے اهل عالم‌اند

بدابت جلوس در شهر خواف رفت ـ و هفتاد اکابر و اشراف خواف را تکلیف سب صحابی[1] نبوی صلے الله علیه و آله و سلم نمود ـ کسے راضی نشد ـ یک یک کس را از بالای مسجد جامع بر زمین می انداخت و مغز سر آنها پاش پاش میشد و بدیگران می نمودند ـ کسے عبرت نمیگرفت و بر آن امر کریه راضی نمی شد ـ بر دین مذهب ثابت قدم ماندند ـ مردم میگویند که حالا جوانان خواف چه در انجا و چه در هند هما آنقدر که در اهل سنت و جماعت تعصب داشتند حالا در مذهب امامیه اثنا عشر زیاده از آن تعصب دارند ـ

جانش بهادر

از امرای کبار حضرت جنت آشیانی بود ـ و در عهد حضرت عرش آشیانی ترقی بسیار کرد و تعینات دکن گشت و درآنجا درگذشت ـ

میر جمال الدین حسین انجو

از سادات شیراز بود ـ در دیار دکن آمده نسبت بحاکمان دکن کرد ـ و بغایت معزز بود ـ و در عهد حضرت عرش آشیانی بهند آمده منصب سه هزاری یافت و تعینات دکن گشت و توالد و تناسل بسیار بهمرسانید ـ خان خانان مرزا خان صبیه خود را به میر امین الدین پسرش نسبت کرد ـ و میر حسام الدین که اخر مرتضے خان شده در صوبه داری تته وفات یافت به منصب سه هزاری رسیده ـ و با سلسله علیه[1] اعتماد الدوله نسبت کرد و نسل او هنوز در هند باقیست ـ و میر

1 In MS. B اصحاب

درعهد جنت مکانی بسیار مقرب و معزز گشت و به منصب
چار هزاری رسید - در خروج سلطان خسرو میر را به وکالت
فرستادند که از دریائے سنده آن طرف تا کابل، ملک به شما ارزانی
داشتیم - انچه مرحومی مرزا حکیم ملکے داشت همه را بان پسر
دادیم - از روی بے طالعی به صلح راضی نه شد ،دید انچه دید -
و چون سلطان خسرو را باحسن بیگ اسیر کرده بحضور حضرت در
باغ مرزا کامران استاده کردند حسن بیگ میر را متهم نموده[1]
گفت که میر به وکالت نیامده بود ، اما از ما برای گرفتن قول
منصب پنجهزاری آمده بود - میر مضطرب گشت که حضرت
جنت مکانی آن شب مظهر جلال بودند - خان اعظم در امد
کرد که حضرت سلامت! غلط است - حسن بیگ یاوه‌گو
میداند که جان بر نیستم' مردم اعیان دیگر را هم با خود شریک
سازم ، قول او معتبر نیست - ارے اگر بنام من هر چه گوید قبول
دارم که شریک غالب این امر من بوده ام و حالا واجب‌القتل
هم منم - گناه دیگران نیست و حضرت از حسن بیگ ازین ضمن
چیزے نه پرسند - آنحضرت میر را دلاسا دادند - میر مدتے در جاگیر
بهرائچ بود - ازآنجا برکاب سعادت آمده به اجل طبعی درگذشت -
اگرچه تصانیف دیگر هم از میر خواهد بود اما فرهنگ میر
جمال‌الدین حسین امروز درتمام هند بلکه در تمام عالم مستند
و تحفه ایست - رحمته الله علیه -

1 In MS. B میر امیران متهم کرد

میر ابوالقاسم خان نمکین

هرویست که نوکرا[1] مرزا حکیم بود - اخر به منصب سه هزاری رسید - در جنگ داؤد افغان زنجیر فیل که از طلا بود از خانه او بر آمد - در قرب تفاوت افتاد - چون بهیره و خوشاب درجاگیر داشت طبق و رکابی و خوان و پیاله و کاسه نمک سونده آراسته کرده پیشکش فرستاد ، ملقب به نمکین شد - در سنه ربع و الف مرتبه اول سرکار بهکر جاگیر یافت - مسجد عالی جامع در قصبه شکر در عین رسده بازار بنا نمود که اساس او سال‌های دراز خواهد بود و در قصبه لوهری و در قصبه سکر مسجد عید گاه هم بنا کرده است - با اربابان و رعایار سلوک خوب نکرده - بدرگاه فریادی رفتند - میر تغیر شده بدربار حاضر نه شد - قاضی عبدالحئی قاضی عسکر او را به سبب استغاثه اربابان بهکر طلب عدالتخانه کرده حاضر نشد - قاضی بعرض حضرت عرش آشیانی رسانید که فلانے اطاعت حکم بادشاهی و عدالتخانه الهی نمیکند - حکم شد که او را به پاے فیل بسته تمام شهر گردانده حق بحقدار رسانند - درین ضمن او خبر یافته به استصواب پدر راقم این اوراق شیخ معروف صدر ، اربابان وغیره کلهم اجمعین مستغاثیانرا[2] زر داده راضی کرده روانه بهکر ساخت - فرداے آن بدربار حاضری نمود بعرض رسانید که قاضی

---

1 In MS. B که ابتدا نوکر   2 In MS. B مستغاثیان .
Evidently it should be مستغیثان را

خلاف واقع بعرض رسانده که مردم بهکر فریادی آمده اند ـ و فلانے
بعدالت خانه حاضر نمی شود ـ چون از قاضی استفسار فرمودند، قاضی
دست و پا بسیار زد ـ کسے از فریادیان حاضر نگشت ـ میر ابوالقاسم
از غضب پادشاهی ایمن مانده ـ من بعد قاضی چهره مردم استغاثی
نوشته و قرار داد آستانه و معروض باریافتگان درگاه بسازد ـ و مرتبه
دیگر باز سرکار بهکر جاگیر او شد ـ آن گوشه را وطن اختیار کرده
کوهے که محاذی و مشرف قلعه بهکر جنوب رویه جانب قصبه لوهری
متصل دریاے پنجاب مشهور به کنار تاتری[1] واقع است گورخانه خود
ساخته صفه صفا نام نهاد که در شب‌های ماهتابی بے نظیر عالم
است ـ و همان جا مدفون گردید ـ و در قصبه الور بسه کروهے
شهر تته بدره خربوزه اول چهل اثار و دوم و سیوم سی و بست اثار
علے العموم کاشته او میشد ـ هزار انبه و هزار سیب شکری و دو
خربوزه و یک یک منی[2] میخورد که اشتها بسیار داشت و پسران
نیز بسیار بهمرسانده ـ از آنجمله مرزا ابوالبقا ترقی بسیار کرده ـ
در حیات پدر پانصدی شد و بعد از فوت پدر در عهد حضرت جنت
مکانی بر منصب سه هزاری و صاحب صوبگی تته و سیوستان رسید ـ
و در زمان مسرور حضرت نائب درگاه ربانی صاحب قران ثانی تعینات
دکن شده بیر جاگیر یافت ـ باز به صوبه‌داری تته رسیده جان بجان
آفرین سپرد و اولاد قابل بسیار گذاشت ـ در صفه صفا در جوار

---

1 In MS. B کهار تاتری　　2 In MS. B یک من

پدر مدفون است ـ اولاً خطاب میر خانی داشت بعده امیر خان
شده ـ و عمر شریفش زیاده از صد سال شده ـ در قوت دست و
رجولیت و شنوای و بینائی فتورے واقع نشده ـ پسر دومی میر
ابوالقاسم خان مرزا کشمیری بود که در قربت سلطان خسرو آلت
رجوایت او را حسب الحکم بریدند ـ پسر ثالث مرزا حسام الدین
ترقی بسیار کرده در جوانی در گذشت ـ مرزا یدالله پسر
چهارم منصب نیافت ـ در بخشی گری مسود این مجموعه
شیخ فرید مشار الیه نوکر نواب خان جهان لودهی گشته و
بغایت معزز بود ، اما قابلیت نداشت ـ غرض بیست و دو پسر داشت
همه از عالم رحلت کردند و در جاگیر داری بهکر تعلیم نظم
و خط راقم این مسود ازآن مرحوم کرده ـ رحمته الله علیه ـ

میر محمد معصوم بهکری

المتخلص بنامی ولد میر سید صفای ترمذیست ـ اصل وطن
ایشان از دو سه کروهے قندهار است و منصب تولیت مرقد منور
معطر بابا شیر قلندر که در قندهار اسوده اند با بعض سادات دیگر
بشرکت دارند ـ میر سید صفای از آنجا به بهکر تشریف ارزانی
فرمودند ـ سلطان محمود حاکم بهکر مقدم میر را گرامی داشته
باعزاز و احترام آنجا مقیم ساخت[1] و به سادات کهروت ساکنان
سیوستان نسبت ایشان نمودند ـ توالد و تناسل بهمرسانیده ـ و بدروازه

---

1 In MS. B ساختند

حویلی خود در قصبه سکر مسجد جامع با گنبد عالی بنا نموده و داه؟
وغلام بسیار جمع آورده۔ سه پسر به او حق تعالے کرامت کرد۔
اول میر ابوالقاسم که ازو میر شجاع یادگار ماند ، مرد بود لامی
زمانه بود درگذشت ۔ دوم میر محمد فاضل که سوای یک صبیه
که در عقد ازدواج میر شجاع بود دیگر اولاد نداشت ۔ شعر بزبان
هندی از قسم کافی به‌کمال فصاحت می گفت و قبولیت داشته ۔
سیوم میر محمد معصوم ، بعد از فوت پدر به تحصیل علم نحو و
صرف و نظم و نثر درخدمت ملا محمد ساکن کنکری از توابع
بهکر مشغول بود وبغایت شکار دوست بود ۔ و پیاده چند کروه را
بشکار میرفت ۔ و چون افلاس و تنگدستی ایشان بدرجه کمال راه
یافت برفاقت دو سه یار هم شهری پای پیاده طے مسافت راه گجرات
نمود ۔ شهاب الدین احمد خان نیشاپوری صاحب صوبه و خواجه
نظام الدین هروی[1] صاحب طبقات اکبری دیوان آنجا بود ۔ میان
شیخ اسحاق فاروقی طغای مسود این مجموعه شیخ فرید بهکری
وکیل مطلق‌العنان خواجه نظام الدین هروی بود ۔ عزیمت میر به
صوبه گجرات محض از تقریب محبت شیخ اسحق بود که در بهکر
یک جا به‌کسب علوم مشغولی داشتند ۔ شیخ اسحق قدوم میمنت
لزوم میر را از جمله مغتنمات دانسته ملازمت صاحب صوبه و
دیوان کنانیده منصب تجویزی دهانید ۔ خواجه نظام الدین احمد

---

1 In MS. B نظام الدین احمد

را ذوق تصنیف تاریخ طبقات اکبری بود ـ میر در علم تواریخ بهره
کامل داشت ـ صحبت ایشان برارکرد ، مصاحب و ندیم گردیدند ـ
آخر بمرور ایام بمنصب هزاری ذات سوار رسیده در خدمت
حضرت عرش آشیانی قرب و حالت بهمرسانید ـ آورده اند که چون
میر محمد بهکری به گجرات تشریف بردند به دوکانچه صراف
منزل کردند ـ آن صراف بدره هزار اشرفی را شمرده درکوٹهری
نهاده ـ میر آه سرد از دل پر درد برآورده و دست بر آسمان برداشت
که بار خدایا این قدر زر به بنده عطا فرمای ـ به بهکر رفته در
گوشه انزوا با فرزندان اوقات گذر نماید ـ شاه قلی یار ایشان که
درین سفر رفیق بود از روی ابرام به میر گفت ای پست همت این
چه قدر آرزو است بدرگاه قاضی‌الحاجات مسئلت نما که رتبه جاه و
جلال من چنان زیاده گردان که این قدر زر در ماهه یک سپاهی من
باشد ـ بر جبین نیاز بدرگاه بے نیاز بر زمین نهاد مسئلت این مطلب
نمود ـ اختر در گزر بود مستجاب شد ـ میر در زمان دولت
خود صاحب سی و چهل لک روپیه گردید ـ اوصاف حمیده و اخلاق
ستوده آن برگزیده درگاه الهی تا کجا نویسد ـ مجملاً در چنین دولت
عظمی مردم محل ایشان که در ایام نقاهت در خانه هم شهریان
در شادی و غمی می رفتند ـ الحال هم قدم خود را دریغ نمی داشتند ـ
میر خود هم میرفت و عیب و عار نمیکرد ـ و چون بهند تشریف
میبردند از آنجا مواهبات[1] و سوغات فراخور حالت هر کد امے میفرستاد ،

1 In MS. B مکاتبات

حتی مردم اجلاف که در شکار همراه میر درآنوقت میرفتند اسامی آن‌ها در کاغذ مثل چندا[1] نوشته در متن احوال را می نوشت و سوغات بسیار می فرستاد[2] و چون بشهر خود تشریف می اوردند سالیانه و فصلانه و ماهیانه و جمعگی و روزمره با اکابر و اصاغر شهر مقرر کرده بود و جویائے نام نیک بود ـ و در پرستش حق بے همتا نماز تهجد از ایشان قضا نشده و سخاوت به افراط می نمود ـ شعر متین میگفت ـ دیوان نامی و معدن افکار، در جواب مخزن اسرار، و تاریخ سنده از تصانیف اوست و ذوق عبارت بسیار داشت و خود کتبه نویس و خوش خط بود ـ از ابتدای ایروان و نخجوان و تبریز و اصفهان تا قندهار و کابل و کشمیر و هندوستان و دکن هر جا رسید از اشعار خود نوشته و بر سنگ کنده یادگارے گذاشت ـ چنانچه سر دروازه قلعه اکبرآباد و مسجد جامع فتحپور سیکری وغیره اشعار ایشان بخط کتبه در سنگ کنده اند ـ و اکثر جا مساجد و سرا و رباط و پل و چاه آب و باولی بنا کرده خصوصاً شهر سکر که وطن اوست او را از عمارات عالی و درخت‌های بر وغیره زیورها پوشانیده ـ و درمیان دریای پنجاب که دو کروه پیش[3] قلعه بهکر جاری است عمارتے سیتاسر نام بنا نهاده که در روی زمین نیست تاریخ او را گنبد دریای یافته سنه ۱۰۰۲ ـ وگورخانه خود را بالای کوهے که مشرف بر باغات و دریای پنجاب است آن چنان ساخته که

1 In MS. B چنده
2 In MS. B سوغات یاد می کرد
3 In MS. B در گرد پیش

کسے در عالم مثل آدمی نشان نمی دهند - اولاً مناره مرتفع که مناره ماند و در دهلی یک کهند یعنی یک حصه او می توان گفت سر به بفلک کشیده از بیست کروه نمایان است - و متصل او گنبد مطبوع اگرچه از خشت پخته است اما گویا ریخته است[1] و در جوار چوکهندی از سنگ‌های کلان که تا دور قیامت انهدام ندارد درست کرده مقابر پدر و برادر و خود زیر آنها نموده و آیات و احادیث که مدل بمغفرت است بالای قبر خود در آن گنبد بخط کتبه کنده و بر تعویز قبر نود و نه نام باری تعالیٰ نوشته - شصت سال ازین عمارت گذشته است - رخنه و درزے راه نیافته ، اما در عمارت حویلی دست تصرف را کوتاه داشته به مثل عمارت سائرالناس کرده میفرمودند که بر عمر اعتماد نیست ، بعد از وفات من مبادا آن حویلی نزولی شود - الا سر دروازه خانه خود متصل مسجد پدر باغیچه در آراضی بیست بیگه راست ساخته گل‌ها و درخت های میوه‌دار را نشانده که تفرج عالم است - و در حمایت دارای ایران تا با ایروان و نخجوان رسید و صحبت با بلند اقبال شاه عباس[2] به وجه احسن برار کرده نامی بخدا پرستی و ریاضت و زهد برآورد - و در سال سنه ۱۰۱۵ از هند بوطن رسیده داعی حق را لبیک اجابت کرد[3] - و در آخر عمر که امین‌الملک دیار وطن خود شده آمده خانه‌های همسایه را گرفته بدین سبب[4] رنجانید - و نیز آن حسن سلوک که با خلق

---

1 In MS. B ریخته اند   2 In MS. B شاه عباس صفوی

3 In MS. B اجابت گفت   4 In MS. B همسایه‌ها را بدین سبب

خصوصاً با هم شهریان خود داشت فتورے درآں راه یافت ـ پاره در مزاج شریف ایشان انحراف روی داد و آبادان کار بنوعے بوده که برعایا منت میکرد که تمام جنگل جاگیر ما را پاک نسازند ـ برای زراعتے بجهته شکار چیزے بگذارند ـ این همه صفات حسنه و صفت ذمیمه داشت اولاً چغل دوست بود دوم شدید العداوت ـ رحمته الله علیه ـ

موٹه راجه جوده پوری[1]

عمده از راجپوتان هند است ـ پیش جدش راجه بال دیو یک لک سوار جمعیت بود ـ اولاد و امجاد بسیار داشت چنانچه اسامی وار علاحده در جائی خود ایراد یافته و نسبت شاهزاده سلطان سلیم بدختر او واقع شد و همشیر حقیقی راجه کشن سنگه برادر راجه سورج سنگه بوده ـ و از بطن آں صالحه چراغ دودمان تیموریه حضرت صاحب قران ثانی روشن و منور گردید ـ و دختر راجه سورج سنگه همشیره گجسنگه به شاهزاده سلطان پرویز نسبت شده بود چنانچه احوال راجه سورج سنگه و راجه کشن سنگه و راجه گجسنگه مفصلاً نوشته شده ـ

مرزا علی اکبر شاهی

مدتے در دیار دکن بکومکی خان خانان مرزا خاں گزرانید و از امرای کبار آنحضرت بود ـ اگرچه نوکری قلیل داشت اما اکثر

---

1 In MS. B موٹه راجه جودپوری را ٹهور

عمده بودند - و فضلا و صلحا دوست بود - چون کوکناری بود
مربا و شیرینی‌های اقسام اقسام در مجلس او حاضر می آوردند -
کارخانه عالی از قسم شیرینی‌ها[1] داشت و از دکن برکات سعادت
آمده به جاگیر صوبه اوده رفته از آنجا در دارالبرکته اجمیر در
خدمت حضرت جنت مکانی رسیده عزت یافت - روزے بطواف روضه
مقدسه منوره مطهره حضرت معین‌الدنیا والدین رفتند، نزدیک گنبد
آنحضرت قبر مرحومی نواب میان شهباز خان کنبو بود - قبر را دیده
زیارت نمود و در بغل گرفت و گفت که دوست قدیمی ما است
و همان جا جان داد و همانجا دفنش کردند - اولادش عیان نیست
که حالات آنرا ظاهر سازد -

مظفر خان معموری

از سادات صحیح النسب است - و در زمان حضرت عرش آشیانی
همراه شیخ فرید بخاری تعینات صوبه بنگاله بود - در جنگ معصوم
کابلی و قتلو خان گرفتار گردید و به لطایف‌الحیل خلاص شده آمده
مورد توجهات خسروانه گردید - و در زمان[2] جنت مکانی بخشیِ دوم
همراه دوست محمد خواجه جهان بود - دریں خدمت نامے به نیکی
برآورد - بعده همراه مرزا رستم قندهاری در سنه ۱۰۲۱ بعد از
فوت مرزا غازی بیگ ترخان به تسخیر تته و تشخیص جمعبندی
آنجا رفته از روے کاردانی و فهمیدگی تشخیص جمع کرده باز

1 In MS. B شیرینی و مربا و شربت‌ها 2 In MS. B در عهد

برکاب سعادت آمده عزت یافت - اسیراج بقال صاحب اختیار
سرکار ایشان بود - بعد از فوت او در سرکار صادق خان نوکر
گشت بجهت جمعبندی جاگیرخان مومی الیه به پرگنات رفت -
عامل آنجا او را کشت - پسرانش در سرکار جعفر خان ولد صادق
خان صاحب مدار اند -

لشکر خان

از مشهد است، ابوالحسن نام داشت - در بدایت دیوان سرکار
شاهزاده شاه مراد گشته بدکن آمد - بعد از فوت شاهزاده
در خدمت حضرت جنت مکانی منصب عالی یافته متمادی ایام
دیوان و بخشی صوبه کابل بود - با خان دوران صوبه دار
صحبت برار نکرد - کجدار و مریز ماند و باز بدستیاری
مهابت خان بدیار دکن آمده سردار لشکر بادشاهی گردیده
با مداد و کومک عادل خان بیجاپوری بر سر ملک عنبر رفت -
ملک عنبر ترک محاصره بیجاپور کرده راه فرار پیش گرفت - لشکر
خان به اغوای او و اجیرام دکنی تعاقب او را نمی گذاشت -
هر چند ملک عنبر به عجز خود اعتراف نموده ضعیف نالیها[1] کرد
که از من در گذر نمائید[2] - دریں ملایمت او را مغلوب دانسته
تعاقب او را نمی‌گذاشتند تا آنکه در منزل بهاتوری دکن جنگ
شد - از نفاق امرایان عسکر بادشاهی شکست یافت - چنانچه

1 In MS. B ضعف‌نالی

2 In MS. B در گذر نمایند

بنائے این حقیقت در تحت احوال مہابت خان ایراد یافته
مشار الیه چندگاه به ابتلای الہی با چہل منصبدار بادشاهی
که مرزا منوچہر نبیره خان خانان مرزا خان باشد وغیره در
دولت‌آباد به اختیار ملک عنبر گزرانید - و در صوبه داری خان
جہان بودی بعد فوت شاهزاده سلطان پرویز خلاص شده به
برهانپور آمد - و در عہد حضرت صاحب قران ثانی[1] ترک منصب
و جاگیر کرده عزلت اختیار نموده برخصت حضرت صاحب قران ثانی
به طواف خانه شریفه مکه مبارکه و مدینه رفته اخراجات بسیار
کرد و از آنجمله بمرقد منور معطر حضرت امیرالمومنین علی
کرم الله وجهه نجف رفت و از آنجا به مشهد مقدس رسیده مبلغے
خرچ کرده جاروب کشی درگاه حضرت امام معصوم ضامن
اختیار کرده و سرا و رباط و عمارات و باغات بنا نهاده و
خرید کرد ، و چندان زر خیرات نقرای آن درگاه نموده که کم
کسے محتاج و بے مایه مانده باشد - و در آنجا داعی حق را
لبیک اجابت گفت و هر دو جہان حاصل نمود -

خواجه نظام الدین احمد هروی[2]

در بدایت حال دیوان حضور عرش‌آشیانی گشت باز صوبداری گجرات
دیوان وبخشی بود - در چشم زخم شهاب الدین احمد خان خانه اش
بتاراج رفت - میان شیخ اسحق بهکری طغائی حقیقی راقم این مجموعه

---

1 In MS. B حضرت جنت مکانی
2 In MS. B خواجه نظام الدین هروی

شیخ فرید بهکری که دیوان سرکار ایشان بود ـ مشار الیه تاریخ نظامی را به اتفاق میر محمد معصوم بهکری و شیخ محمد اسحق طغائی بنده نوعے ترتیب داده که امروز در تمام هند مستند روزگار است الحق کتابے بدین خوبی و جزورسی در هند کسے تصنیف نه نموده ـ وبغایت با خرد و دانش[1] بود ـ چون نیک نهاد و خیر بود تا قیامت نام خود را به وسیله آن تاریخ گذاشت ـ

خضر خواجه خان

از سلاطین کاشغر بود ـ همشیره جنت آشیانی گلبدن بانو بیگم[2] در حباله نکاح او بود[3]، بمرتبه امیر الامرای رسیده بود ـ

محمد قلی خان برلاس

از امرای کبار بود ـ

خان جهان

خواهر زاده بیرام خان، پنجهزاری بود ـ

سعید خان مغول[4]

برادر زاده جهانگیر قلی خان، پنجهزاری بود ـ

عبدالله خان اوزبک

از امرای کبار منصب پنجهزاری داشت ـ مالوا و ماندو در جاگیر او بود ـ چون رایات عرش آشیانی بمندو نزول اجلال نمود مشار الیه واهمه

---

1 In MS. B باخرد و با دانش

2 In MS. B کلان بیگم

3 In MS. B در حباله بود

4 In MS. B سعید خان

بخاطر خود راه داده از آنجا گریخت و همراه علی موهان روانه گجرات گشته و بغی ورزید ـ

قبا خاں کنک

از امرائے کبار حضرت عرش آشیانی بود نبائر او الحال در صوبه دکن منصبدار اند ـ

یوسف خاں

ولد اتکه خاں بمرتبه امارت رسید و بسے قرب و منزلت در خدمت حضرت عرش آشیانی داشت در عنفوان جوانی از غلبه شرب خمر در گذشت ـ

شجاعت خاں

خواهر زادهٔ تردی بیگ خانست ـ در سلک امرائے پنجهزاری منسلک بود ـ از دست نوکران خود به شهادت رسید ـ

شاه بداغ خاں

بمرتبه امیرالامرای رسید ـ در حکومت ماند و دکن رویه در دره کوه عمارت یک دو خانه بس به تکلف آراسته کرده نیلکنٹه نام نهاده و اساس او به سالهائی دراز باقی خواهد بود ـ فی‌الواقع جای است مطبوع، حضرت جنت مکانی اکثر شب‌های جمعه را در آنجا با جمیع پرده نشینان عزت میگذرانیدند ـ یک بیت در آنجا بانی عمارت[1] کتبه نویسی نموده:

توان کردن تمامی عمر را مصروف آب و گل[2]
که شاید یکدمے صاحب دلے آنجا کند منزل

راقمه و قابله شاه بداغ ـ و در تحت آن مرحومی میر محمد معصوم

1 In MS. B بانی آن عمارت 2 In MS. B مصروف ز آب و گل

بکری نامی خود کتبه نوشته و در سنگ[1] کنده که :

چغدے دیدم نشسته در صبح پگاه
بر کنگره مقبره شروانشاه
فریاد کناں ز روی عبرت می گفت
کو آں همه حشمت و کجا آں همه جاه

ترسون محمد خاں

سابق نوکر بیرام خاں بود ـ بعد از آں بمرتبه امیر الامرای رسیده ـ

وزیر خاں

برادر عبدالمجید آصف خاں بخطاب وزیر خانی و بمرتبه[2] وزارت و به منصب[3] پنجهزای رسید ـ

محمد مراد خاں

از امرائی بزرگ بود ـ

اشرف خاں میر منشی

از افاضل وقت بود ـ نام آں یگانه محمد اصغر بود و از سادات عرب شاهی ـ هفت خط را خوب می نوشت و در علم جفر دستگاهے داشت و عامل بود ـ

محمد قاسم خاں نیشاپوری

پنجهزاری بود و در نیشاپور هم دولت عظیم و مرتبه امرائی داشت

---

1 In MS. B در آں سنگ
2 In MS. B به منصب
3 In MS. B مرتبه

از آنجا به حادثه اوزبک فرار نموده بهندستان آمده ، قرب و عزت بهمرسانید -

راجه تودر مل

از طائفه کهتری نویسنده بود - بوسیله مظفر خان بمرتبه وزارت رسید و مدت هفده سال وزیر با استقلال بود - چهار هزاری منصب داشت و دهارو پسرش در جنگ تته تردد نمایان کرده بکار بادشاهی آمد و در جهوسی پراگ عمارات عالی بنا نهاده - اما اجل امان نداد که در آنجا بنشیند - اسپان را نعلبندی از نعلهائے طلا و نقره او می کرد - باقی احوال راجه تودر مل از آفتاب عیان تر است به تفصیل آن مبادرت نه نمود -

مرزا قلی خان

برادر حیدر محمد است - بمرتبه عالی رسیده -

مظفر خان

مظفر علی نام داشت - از نویسندهائے تربت است - اول نوکر بیرام خان بود - بعده بمرتبه امیر الامرای رسید و هفت سال وزارت با استقلال کرد و در حادثه بغی قاقشالان به شهادت رسید - مسجد جامع در اکبرآباد نزدیک کٹره میان رفیق احداث کرده اوست - سالهائے دراز اساس او قائم خواهد ماند -

شاہم خان

سه هزاری منصب داشت - از امرائے قدیم بود -

اسماعیل سلطان

از امراۓ قدیمی بود ـ دریں دولت بمرتبه امارت رسید ـ

محمد خاں

از امرائے کبار این[1] دودمان بود ـ در آخر عمر خلل دماغ بهمرسانیده بداں حالت در گذشت ـ

خان عالم

پسر همدم کوکه که در فهم و ادراک و شعر گفتن از اقران خود ممتاز بود ـ در جنگ میان داؤد افغان کشته شد ـ

قطب الدین محمد خاں

برادر خان اعظم، منصب پنجهزاری داشت و بمرتبه امیرالامرائی رسید[2] و بدست سلطان مظفر گجراتی در بروده به شهادت رسید ـ

اسماعیل قلی خاں

برادر خان جهان بمنصب سه هزاری رسید ـ و در عهد حضرت عرش آشیانی ایں جهان فانی پدرود کرد ـ هزار و دویست زنے داشت ـ وقتے که بدربار میرفت مهر بر ازاربند آنها می کرد ـ آخر همه عورات متفق شده زهر در خورد او دادند ـ مرد بسیار عیاش عالی مشرب بود ـ طعام وافر میکشید و در

---

1 In MS. B آن

2 In MS. B برادر خان اعظم پنجهزاری منصب عالی و امیرالامرائی رسید

ملبوسات[1] و فروش و ظروف و سا یه‌بان بسیار تکلف[2] می نمود ـ

اعتماد خان گجراتی

چون ابراهیم حسین مرزا و محمد حسین مرزا وغیره مرزایان الغی که احوال آنها در تحت اسامی مذکور شد خروج در گجرات کرده ملک گجرات را بتصرف خود در آوردند[3] و حضرت خلیفه الہی در سال هفدهم از جلوس موافق سنه تسع و ثمانین و تسعمایة[4] متوجه بسیر گجرات شدند ـ چون نزدیک احمد آباد رسیدند اعتماد خان حاکم گجرات و میر ابو تراب و سید حامد بخاری و اختیارالملک و ملک‌الشرق[5] و وجیه‌الملک و الغ خان حبشی[6] و ججهار خان و دیگر میران و سرداران گجراتی آمده ملازمت حضرت نمودند ـ از آن جمله اعتماد خان که سلطان مظفر ولد سلطان محمود گجراتی که او را بدام تقید[7] و محبوس میداشت ـ مقالید شہر را علاوه پیشکش خود ساخته اظہار نیکو خدمتے خلوص عقیدت خود نموده ـ و چون ابراهیم حسین مرزا بر قلعه و ولایت بهروچ و بروده و سورته متغلب و متصرف[8] شده رایت مخالفت بر افراخته بود ـ اختیارالملک گجراتی از خدمت حضرت عرش آشیانی گریخت ـ آنحضرت را اعتماد بر امرائے گجراتی نماند ـ اعتماد خان را حواله شہباز خان کنبو نمودند ـ از

1 In MS. B ملبوثات
2 In MS. B تکلیف
3 In MS. B بتصرف خود آوردند
4 In MS. B سنه تسع و سبعین و تسعمایته ۹۷۹
5 In MS. B ملک‌الشرف
6 In MS B آتش خان حبشی
7 In MS. B مدام مقید
8 In MS. B بقلب متصرف

آں باز که حضرت عرش آشیانی متوجه هندستان شدند او را از
قید بر آورده منصب عالی و جاگیر داده بگجرات گذاشتند ـ که
ملک را آباداں نماید[1] ـ مشار الیه همانجا ودیعت حیات را به
موکلان قضا و قدر سپرد ـ

رائے رائے سنگه بهرتیه

راجا ناگور و بیکانیر بوده بمنصب پنجهزاری رسیده ـ
دلپت پسر او بمرتبه امارت رسید و در جنگ تته که همراه خان
خاناں بر سر مرزا جانی بیگ ترخان رفته بود کمی نموده آخر
بغی ورزید و بجزای کردار خود گرفتار شد ـ در سنه ۱۰۲۱ در
دارالبرکته اجمیر دستگیر شده آمد ـ او را به حلق کشیدند ـ

شریف خاں

برادر خان اعظم بمنصب پنجهزاری رسید و حکومت غزنین
وطن خود داشت ـ

شاه فخرالدین اتکه

برادر خان اعظم ملقب بمعاذب به منصب سه هزاری
رسیده در گذشت ـ

محب علی خاں رهتاسی

از امرائے پنجهزاری به شجاعت و مردانگی و سخاوت
و حیائے چشم مشهور آفاق بود ـ

---

1 In MS. B ملکے را آباد نماید

معین‌الدین خان میر سامان

بمرتبه سه هزاری رسید -

اعتماد خان خواجه سرا

از امرائے سلیم خان بن شیر خان سور بود - دریں دولت بمنصب سه هزاری رسید - سرکار بهکر بجاگیر او مقرر شد - اعتماد پور در شش کروهے آگره معمور ساخت و تالاب کلانی و عمارات در آنجا است، ساخته در زندگی خود مقبره خود بنا نهاده، چنانچه در آنجا آسوده است - چوں به بهکر رفت با مخادیم و سکنه آنجا سلوک بد نمود[1] و در دادن حق سپاه خود مکث میکرد - روزے یکے از سپاهیان که مقصود علی نام بود از یک چشم بهره نداشت عرض احوال خود را کرد - او بدرشتی پیش آمد و گفت که بر چشم کور تو باید شاشید - او فی‌الحال جمدهر بر شکمش زد - افتاد[2] بمرد -

مرزا رستم خان

بمرتبه امرای[3] رسیده- و بعده بغی ورزیده -

کمال خان ککهر

پسر سلطان سانک به مرتبه پنجهزاری رسید - اینها کرسی در کرسی دولتخواه آمده اند از زمان حضرت امیر تیمور گورگان

1 In MS. B بد سلوکی نمود

تا دور دولت و زمان بهجت حضرت نائب درگاه ربانی صاحبقران ثانی دولتخواهی پیشه دارند -

طاهر خان میر فراغت

از امرائے حضرت جنت آشیانی بود - در عهد عرش آشیانی بمرتبه سه هزاری رسید -

سید احمد خان بارهه

برادر سید محمود بارهه - شجاعت او از آفتاب عیان بود - سه هزاری منصب داشت -

قرا بهادر خان

چهار هزاری بود -

باقی محمد خان کوکه

برادر ادهم خان - چهار هزاری بود -

سید محمد میر عدل

از فحول علمائے هند بود و در قصبه امروهه وطن داشت - به خدمت میر عدلی در سرکار بهکر آمده نامے به بزرگی بر آورد -

معصوم خان فرنخودی

پسر معین‌الدین احمد خان از امرائے دوهزاری بود -

نورنگ خاں

پسر قطب‌الدین محمد خاں اتکه بود - در سلک امرائے چهار هزاری انتظام داشت -

شاه محمد خاں اتکه

برادر خورد اتکه خاں ، منصب سه هزاری داشت -

علی قلی خاں

دوهزاری بود -

فتو خاں[1]

از امرائے سلیم خاں سور، دو هزاری منصب داشت -

سماحی خاں[2]

دو هزاری بود -

فتح خاں فیلبان

آخر بمرتبه امارت و منصب دو هزاری رسید -

[3]

. . . .

. . . . . . دو هزاری بود -

درویش محمد اوزبک

در ابتدا نوکر بیرام خاں بود، آخر بمنصب دو هزاری رسید -

مجنون خاں قاقشال

پنجهزاری بود -

---

1 In MS. B فتی خاں   2 In MS. B سماچی خاں

3 Lacuna before دوهزاری -

محمد قاسم خاں میر بحر

از امرائے قدیم این سلسله بود ، سه هزاری منصب داشت -

شیخ ابراهیم

داماد و خواهر زاده حضرت شیخ سلیم چشتی سیکری[1]، بمنصب هزاری رسیده بود -

خواجه جهاں خراسانی

امین‌الدین نام داشت - چند سال وکالت به استقلال کرد ، به منصب دوهزاری رسیده -

راجه جگناته

پسر راجه بهارا مل از امرائے سه هزاری بود -

راجه اسکرن

سه هزاری منصب داشت -

راجه لونکرن[2] کچهواهه شیخاوت

دو هزاری بود - سه پسر داشت - ایشر داس و سانولداس و رائے منوهر داس - از ایشر داس دریا خاں پسر شد - که در حسن نظیرے نداشت - پدر و پسر و عمو همه بمنصب عالی رسیدند - از آنجمله رائے منوهر داس مرزا منوهر خطاب داشت - و در رنگ

---

1 In MS. B سیکری ست

2 In MS. B نون کرن

شاهزادها زیست می‌نمود و بغایت مقرب درگاه حضرت بود۔ دماغے داشت که سر به فلک فرود نمی آورد ۔ و به استغنائے تمام میگذرانید[1] ۔ شعر متین می گفت ۔ وقتے که خان اعظم محمد عزیز کوکلتاش از حضرت مکه مبارکه مراجعت نموده درخدمت حضرت عرش آشیانی رسید۔ آن حضرت از عمارات خانه مبارکه پرسیدند ۔ خان اعظم از روئے حقارت عرض کرد که از خشت و سنگ است ۔ رائے منوهر حاضر بود بداهتاً گفت که :

اگر ایمان همین کعبه پرستی‌است * پرستاران بت را طعنه از چیست

و نیز اشعار او را حضرت جنت مکانی بخط خاص خود در جهانگیر نامه ثبت نمودند از آنجمله اینست :

غرض ز خلقت سایه همین بود که کسے
بنور حضرت خورشید پائے کس نه نهد

یگانه بودن و یکتا شدن ز چشم آموز
که هر دو چشم جدا و جدا نمی گردد

ز تیر آه منوهر فلک به سینه خود
سپر گرفته ز خورشید مهر و ماه می گردد[2]

دیوان منوهر مشهور است ۔ اشعار او را متانت کلی است ۔ در عهد حضرت جنت مکانی نیز بمرتبه امارت رسیده تعینات دکن شد۔ همانجا

---

1 In MS. B گذرانید

2 In MS. B سپر گرفته ز خورشید و ماه می گردد

در گذشت ـ اولاد ایشان و اولاد ایشرداس و سانولداس تاحال باقیست و همه به منصب فاخره رسیده اند ـ اما درین سلسله کسے را علم نصیبه[1] نشده ـ بهمان کج مج زبان ماندند ـ

مادهو سنگه

برادر راجه مان سنگه، سه هزاری بود ـ

غیاث قلی

سه هزاری' چند سال منصب بخشی گری داشت ـ

پائینده خان مغول

از امرائے قدیمی، دو هزاری بود ـ

مبارک خان

ولد کمال خان ککهر، هزاری بود ـ

حسین خان تکریه

تکریه از آن سبب گویند که در حکومت لاهور شخصے هندو ریش دراز را نادانسته مسلمان دانست تعظیم کرده بود تاکید گردانید[2] که هندو در جامه خود نزدیک بر دوش پیوند بدوزد و بزبان هندی پیوند را تهکری می گویند مشهور بتکریه گشت ـ دو هزار و پانصد منصب داشت ـ

---

1 In MS. B نصیبه علم

2 In MS. B تاکید کرد

سید قاسم بارهه

از امرائے دو هزاری بود ـ

جلال خان و سعید خان

دو دو هزاری بودند ـ

خواجه طاهر محمد

ملقب به تاتار خان، مدتے در سلک وزرا انتظام داشت ، بمرتبه امارت رسیده بود ـ

مهتر خان خاصه خیل

ازکره مانکپور به اسیری آمده در خدمت دربانی خادمان محل حضرت خلیفه الهی کرده بمرتبه امارت رسید ـ چنانچه هرگاه حضرت عرش آشیانی از اکبرآباد عازم دارالسلطنت لاهور یا شکار می شدند مهتر خان را به حکومت قلعه اکبرآباد می‌گذاشتند ـ به سه هزاری ذات و سوار منصب رسیده ـ به غایت ساده لوح بود چنانچه سخنان او که از سادگی بوقوع آمده شهرتے در هند دارد[1] ـ مجملاً آنکه در حکومت اکبرآباد قافله از سوداگران بیرون شهر افتاده بودند ـ شتران آن‌ها دزدان بردند ـ چون بسمع خان مشار الیه رسید در آن سر زمین آمده چپ و راست نگاه کرده گفت که من یافتم ـ سوداگران التماس نمودند که خانصاحب چه یافتند ـ گفتند که این کار دزدان است ـ باز مردم همسایه را

1 In MS. B شهرت دارند

جمع آورده بعد از سرزنش گفت[1] که امشب شما را مهلت داده ایم۔
دریں کنج خانه امشب خاک اندازی نمائید ۔ اگر فردا شتران حاضر
نشدند[2] مورد عتاب خواهد شد ۔

نیز دختر خود رابه باز بهادر قلماق نسبت کرده بود ۔ چوں او را بعد
از عقد تزویج باز بهادر بخانه میبرد مهتر خاں سر دروازه آمده معذرت
مینماید که بهادر عزوشان و شوکت شما زیاده از آنست که ایں صبیه
را لیاقت هم خوابه شما باشد یا سائیس شما بکار خواهد آمد ۔

روز براهے میرفت ۔ بوۓ انگوزه که بکهار بدال میدهند به
مشامش رسید ۔ خوشش آمد دانست که چیزے تحفه است ۔ روز دیگر
انگوزه را طلبیده سائیده در بغل مالید و به دربار رفت ۔ اهل دربار
از بوۓ او بجاں آمدند و دانستند که این عمل ازو است ۔ پرسیدند که
خانجیو! انگوزه را شما مالیده اید ۔ گفت که ما مردم غریب ازکجا
بیابیم ۔ از صدقه حضرت خلیفه الہی جزوی یافته بودیم که
سائیده در بغل مالیده ایم ۔ و پوشاک نفیس می پوشید ۔

قریب پنجاه پاجامه قطع کرده بجهت دوختن بدرزی داده
بود۔ درزی دوخته آورد که خانجیو! پائجامه را آورده ام ۔ ایں بزرگ
دانست که پائجامه لباس دیگر است برآشفت که ما ازار داده بودیم
او را کوره کاری کرده که چرا ازار را پائجامه نموده۔

مشهور است که درحکومت آگره باز از دست میر شکار پرید ۔

---

1 In MS. B گفتند 2 In MS. B ظاهرنشدند

حکم کرده که دروازه های قلعه را مسدود سازند که باز پریده نرود ـ

یکصد شتر مایه پادشاهی به اهتمام او بود ـ در برسات بیماری در شتران افتاده بود ـ نود شتر سقط شدند ـ روزے حضرت عرش آشیانی ازو پرسیدند که شتران حواله شما را چه حالت است[1] ـ عرض کرد که ده شتر دیگر که بمرند صد شتر تمام میشوند ـ باقی سخنان مضحکات او بسیار اند که تحریر[2] آوردن آن لایق ندید ـ باین سادگی مرد خیر بود ـ علوفه سپاه ماه بماه میداد ـ و گاه گاهے خیرات هم میکرد ـ چون از قوم کایته بود این قوم را رعایت‌های بسیار میکرد ـ و از جرأت مردانگی خالی نبود[3] ـ

ابو طالب نبیره او خزانچی صوبه بنگاله بود ـ نواب قاسم خان ولد میر مراد داماد نواب اعتمادالدوله به صوبه داری بنگاله ممتاز بود ـ در روے دیوان دستخط بر محاسبه او میکرد ـ ابوطالب برخاسته عرض کرد که نواب سلامت حقیقت تحویلداری به نواب عیان تراست که اخراجات بسیار می شود ـ دستخط فهمیده خواهند کرد ـ نواب را گران آمد ـ برخاسته اندرون محل رفتند ـ اهل مجلس او را ابرام کردند که چرا این قسم حرف به زبان راندی که مزاج نواب مکدر شد ـ پرسید که سبب چه بود ـ گفته[4] که نواب قاسم خان در زمانه صوبه داری مرحومی اسلام خان

---

1 In MS. B چه حال است

2 In MS. B در تحریر

3 In MS. B هم خالی نه بود

4 In MS. B گفتند

چشتی فاروقی خزانچی صوبه بنگالا بود و به تربیت آن مرحوم از آن پایه گذشته بمرتبه امارت و صوبه داری رسید ـ حالا از گفتن این حرف کنایه ظاهر میشود ـ روز دیگر که قاسم خان در روے دیوان نشست ابو طالب به معذرت زبان کشود ـ که نواب سلامت مرا خبر نبود که شماهم خزانچی این صوبه بودید ـ حالا مرا این بزرگان خبردار ساختند و الا نه مرا چه حد که این حرف بر روے نواب بگویم ـ قاسم خان بتبسمے نموده گفتند که آرے خانواده مهترخان خالی نیست ـ نازم به قدرت هاے باری تعالے فرعون بے عون در بادشاهی مصر دعوی الوهیت کرد ـ و بعد از غرق او شخص دیگر به حکومت او نشست ـ رعایا فریادی شدند که پنبه کاشته بودیم غرق شد ـ گفت چرا پشم نکاشتید تا غرق نمیشد ـ این حکایت را مصلح الدین حضرت شیخ سعدی شیرازی[1] در کتاب گلستان ایراد نموده ـ و از مهتر خان و اولادش پنجاه حکایت بهتر ازین مشهور است ـ حق تعالیٰ می نماید که عقلاً و فضلاً و اشجعان به فضل و دانش و مردانگی نه نازند که دولت عطیه الهی است ـ هزار خردمند پیش ابله و نادان دست بسته استاده اند و محتاج نگاه او یند ـ خواست خواست حق است ـ

---

1 In MS. B سعید الدین شیرازی

پهاڑ خان خاصه خیل

دوهزاری بود -

فرحت خان خاصه خیل

دو هزاری بود -

رای درگا

دو هزاری بود -

مقصود علی کور

سابق از نوکران بیرام خان بود درین درگاه بمرتبه امرائی دو هزاری رسیده -

اخلاص خان خواجه سرا

دوهزاری گذشته -

مهرا[1] علی سلدوز

اول نوکر بیرام خان بود آخر به دوهزاری منصب رسیده -

خداوند خان دکهنی

در نظام‌الملکی دولت عظیم داشته - چنانچه مسجد جامع روهنکهیره[2] احداث کرده اوست و اساس او به سال های دراز باقی - در فتحپور سیکری در سلک بندهای درگاه انتظام یافت - و به منصب سه هزاری رسیده بود - بفرموده حضرت

1 محمد in the original list of contents. 2 In MS. B روهنکیر

خلیفه الهی خلیفةالخلفا شیخ ابوالفضل علامی ضیافت او نموده بخانه خود طلبید ، و اکثر امراے بزرگ در آن مجلس جمع آمدند - شیخ در اطعمه و اشربه چندان تکلیف کرد که پیش هر نوکر او نه نه لنگری و یک گوسفند بریان بایک صد نان نگاه داشته بودند و پیش خداوند خان سواۓ اصراف این طعام کباب مرغ پلهو دار و دراج و تیتر و ساگ و سالن از این قسم رکابی‌هاۓ بسیار چیدند - خداوند خان را گران آمد که پیش ما نگاه داشتن کباب مرغ از روے استهزاء است - مجلس را برهم زده برخاست و طعام نخورد - چون بمسامع حضرت خلیفه الهی رسید تبسم نموده او را طلب فرموده گفتند[1] که در هند با عزت و تکلف بهتر ازیں نمی باشد - اگر مقصود طعام است پیش هر نوکر[2] شما نه نه لنگری چیده بودند - اما باز بخانه شیخ نرفت و الفت و انس[3] ننمود - این کینه را در دل نگاه داشته آخر به اجل طبعی در گذشت -

سید مرتضیٰ خان دکهنی

سردارے بود ، بمنصب هزاری رسیده -

حسین خان پنی افغان

هزاری بود -

---

1 In MS. B طلبیده فرمودند
2 In MS. B نوکران شما
3 In MS. B انس و الفت

نظر بیگ

دوهزاری بود ـ

راجه گوپال

دوهزاری بود ـ

سید هاشم بارهه

ولد سید محمود ـ دوهزاری بود ـ در جنگ سرکج گجرات که خان خانان مرزا خان با سلطان مظفر گجراتی جنگ نموده شهید شد ـ

رای سرجن

قلعه رنتهبور داشت و قلعه را بر روے موکب ظفر ماثر کشید ـ حضرت عرش آشیانی قلعه را مرکز وار درمیان گرفته محاصره فرمودند ـ چون کار بهر اهل قلعه تنگ شد رائے سرجن از اوج غرور سر کشی به حضیض مسکنت آمده پسران خود[1]، رائے دودا و رائے بهوج را از قلعه بیرون فرستاده امان خواست ـ آنحضرت هر دو را بنوازشات خسروانه سرفراز ساختند ـ حسین قلی خان[2] را که خطاب خانجهانی داده بودند درون قلعه فرستاد ـ رائے سرجن را تسلی خاطر نموده آورد و منصب[3] و جاگیر و عزت یافت ـ حضرت خلیفه الهی خود بتماشاے قلعه رفته

1 In MS. B پسران خود را 2 In MS. B حسن قلی خان

3 In MS. B عزت و منصب و جاگیر

مهتر خان بحکومت آنجا مانده۔ خود بدولت مراجعت فرمودند ۔ راے سرجن در عهد دولت حضرت عرش آشیانی بمرتبه کمال رسید ۔

راجه روبسی

هزار و پانصدی بود ۔

فاضل خان

پسر میر محمد خان اتکه ، در جنگ گجرات بکار بادشاهی آمد۔ دو هزاری منصب داشت ۔

شاه قلی خان نارنجی

هزاری منصب داشت ۔

شیخ محمد بخاری

در جنگ شیر خان فولادی شهید شد ۔

لعل خان بدخشی

هزاری بود ۔

خنجر بیگ چغتائی

از امرائے قدیم این سلسله بود ۔ در فنون جزئیات و علم حکمت خصوصاً در موسیقی ممتاز بود و طبع نظم داشت ۔ در باب اکهاڑا مثنوی مشهور دارد ۔

مخصوص خان

برادر سعید خان، دوهزاری بود -

ثانی خان

از طایفه ارلات است اولاً قلندرے بود - آخر بمرتبه امارت رسیده طبع نظم داشت و کافیه را نظم کرده -

مرزا حسن خان

برادر سید برکه، در سلک امرائے کبار انتظام داشت -

راجه جگت سنگه

ولد راجه مانسنگه، هزار و پانصدی بود - در جنگ قتلو خان نوحانی بکار بادشاهی آمد -

مرزا حیات خان

برادر مرزا حسن خان - بمرتبه امارت و منصب هزاری رسید -

علی دوست خان

هزاری بود -

سلطان حسین خان

هزاری بود -

سلیم خان سرمور افغان

دوهزاری بود -

سید جهجو بارہه

سه هزاری بود -

دربار خان[1]

پسر تکلو خان قصه خوان شاه طهماسپ بود - او نیز در خدمت حضرت خلیفه الهی قصه خوانی می کرد - دوهزاری بود -

حاجی محمد سیستانی

ابتدآء نوکر بیرام خان بود - به هزاری رسیده بود -

محمد زمان

برادر مرزا سید یوسف خان ، هزاری بود - در ولایت کده به شهادت رسیده -

محمد قلی توقتائی[2]

هزاری بود -

مجاہد خان

ولد مصاحب خان جوانے بود در نهایت شجاعت و شهامت در تهانه کونبهلمیر مهم رانا که شهباز خان کنبو محاصره داشت بدرجه شهادت رسید - دوهزاری بود -

خرم خان[3]

دو هزاری بود -

1 In MS. B دریا خان　　2 In MS. B محمد قلی توغائی

3 In MS. B عزم خان

سلطان ابراهیم

هزاری -

شاه غازی ترکمان

هزاری -

شیر افگن بیگ[1]

از امرائے جنت آشیانی ، دو هزاری بود -

شیرویه

پسر شیر افگن هزاری -

نوشه خاں[2]

هزاری -

جمال خاں قورچی[3]

ندیم پیشه بود، بهمه وقت از سخنان شیریں او باعث انتعاش حضرت خلیفه الهی میگشت بمنصب هزاری رسیده بود -

شمال خاں قورچی

غلام حضرت خلیفه الہی ندیم مشرب بود ، هزاری منصب داشت -

مرزا علی خاں

پسر محرم بیگ، جوان مردانه صاحب سلیقه بود - در کشمیر به شهادت رسید -

---

1 See Bāyazīd Biyāt: *Tadhkirah Humayūn wa Akbar* (Calcutta, 1949), p. 178.

2 نوشه in the original list of content.

3 جلال خاں in the original list of content.

میر عبدالله خاں

هزاری ـ

فرخ خاں[1]

ولد خان کلاں که در سلک خانزادان منسلک بود، هزاری ـ

قتلق قدم خاں[2]

هزاری ـ

جعفر خاں ترکمان

بن قزاق خاں، در وقتے که قزاق خاں حاکم خراسان به شاه طهماسپ باغی شد به قتل رسید ـ آوردے التجا بدرگاه خلایق پناه حضرت عرش آشیانی آورد ، دو هزاری شد ـ

میر ابوالمظفر[3]

پسر اشرف خاں هزاری ـ

رام سنگه[4]

پسر راجه اسکرن، هزاری ـ

میر ابوالقاسم

ولد سید محمد میر عدل هزاری ـ

---

1 In MS. B فرخ ترکمان   2 In MS. B قتلی خاں

3 In MS. B دولت خاں بدله میر ابوالمظفر

4 راج سنگه in the original list of contents.

خواجه عبدالحی

میر عدل، هزاری -

میدنی رائے[1]

هزاری -

میر سید زاهد رضوی

برادر مرزا سید یوسف خاں، به شجاعت موصوف بود، پانصدی -

طاہر

پسر شاه سیف الملوک که حکومت بدخشان از بلاد خراسان داشت و بدست شاه طهماسپ به قتل رسیده او بدرگاه آمد، هزاری منصب داشت -

محمد قلی ترکمان

بمرتبه امارت و منصب هزاری رسید -

مرزا علی

جوان مردانه صاحب شمشیر بود -

رائے بهوج

ولد رائے سرجن هزاری بود -

رائے لکشمن بهدوریه[2]

دو هزاری بود -

---

1 In MS. B ابوالمظفر which is wrong as is clear from its own list of contents where Midni Rai is mentioned.

2 In MS. B رائے مکتمن

باقی بیگ سفره چی

پسر طاهر خان میر فراغت، هزاری بود -

خاندوران کابلی

سابق نوکر مرزا حکیم بود - از یکه جوانان در عهد حضرت عرش آشیانی به منصب پنجهزاری رسیده - مرد ترک - ساده لوح بود - خطاب خاندورانی یافته صاحب صوبه قندهار گشت - روزے که به قندهار رخصت میکردند شیخ فرید بخشی او را ستاده کرده علم و نقاره از حضرت عرش آشیانی داده[1] - او گفت که این ها بچه کار می آیند و در منصب بیفزائید و جا گیر بیشتر دهید که سواران بسیار بکار بادشاهی نگاه داریم - و در صوبه قندهار نامے به مردی و مردانگی برآورد - در شنقار شدن حضرت عرش آشیانی امراے قزلباش که در خراسان بودند با ملک سیستانی اتفاق کرده آمده قندهار را محاصره کردند - شاه بیگ خان از درون بیرون آمده تردادت نمایان میکرد و بالاے ارک قندهار روز و شب پاتربازی میکرد و لشکر قزلباش را می نمود با آنکه عسرت غله بنوعے رو داده بود که وجود نان حکم کیمیا داشت - و روزے که ایلچی قزلباش در آن قلعه می آید در کوچه و بازار غله و روغن و گوشت و میوه خرمن خرمن از سرکار خود می نهاد که غنیم واقف بر عسرت غله نشود و حیدر اوباش که سابق نوکر مشار الیه بود در زمیندار و جمعیت بمهرسانده سر سروری برافراشت و کار

1 In MS. B دهانیده

برتاخت و باخت بود - حتی از زیر قلعه قندهار مواشی را می تاخت
واسپ چینی نام داشت مثل شتر نشست و برخاست میکرد و وقتی که
حیدر راه گریز را اختیار می کرد آن اسپ در یکروز صد کروه میرفت -
خاندوران سزا درکنار او نهاد - در اوایل جلوس جهانگیری به صاحب
صوبگی کابل معزز گردید - و در افغانستان کارستانی‌ها کرد متمادی
ایام در آنجا بسروری گذرانید - وقتی که جنت مکانی بسیر دریاے
شور و کنبایت و احمد آباد در سنه ۱۰۲۶ تشریف بردند خاندوران
در رکاب ظفر انتساب همراه بود - باوجود کبر سن او را به صاحب
صوبگی تته معزز[1] ساخته رخصت فرمودند - چون برخصت نواب آصف
جاهی رفت - ایشان سفارش برادران ملا محمد تته نمودند چون مشار الیه
شنیده بود که ملا محمد در کنف حمایت و حریم حراست آصف جاهی
معزز و محترم است و برادرانش در تته جاگیر آنجا را به پشت گری
خان ملا محمد در نظر نمی آوردند - مشار الیه ساده لوح بر روے نواب
آصف صفات نتیجه سفارش ظاهر کرده گفت که اگر برادران ملا بر قدم
خواهند بود بعزت خواهند ماند و الا پوست این ها را خواهم کند -
ایمعنی بر طبیعت آصف جاهی گران آمد و سبب برهمزدگی مهمات
او گشته و از منصب و جاگیر افتاد و سلام منع شد و بهره خوشاب از
سالهای دراز در جاگیر او بود در وجه مدد معاش او داده رخصت
کردند که منزوی باشد - مشار الیه بغایت شارب الخمر بود - می گفت

1 In MS. B مقرر

که صراحی در پیش باشد عالم نباشد در همان ایام سفر آخرت اختیار کرد -

نقیب خاں[1]

پسر میر عبداللطیف قزوینی سید صحیح‌النسب بمرتبه امارت رسید و در علم جفر و تاریخ سرآمد وقت خود بود ، و در خدمت حضرت عرش آشیانی جنت مکانی مقرب و مصاحب بود - و در جہانگیر نامه نوشته اند که آنقدر دور بینی داشت که اگر خیل کبوتر می پرید هر چه می گفت بے کم و کاست به شمار می آمدند - و زندگانی دراز یافت - نواب اعتمادالدوله و میر جمال‌الدین حسین انجو و نقیب خاں و خواجه شیر محمد مستوفی هم فراغ و مصاحب و محب یکدیگر بوده اند - مشار الیه باجل طبیعی در گذشت - و در دارالبرکة اجمیردر زیر قدم گاه روضه متبرکه حضرت معین الدنیا و الدین بیرون گنبد احاطه چهار دیواری سنگ مرمر نموده، او باخانم منکوحه خود که بانو و کیوانو و عاقله روزگار بوده است آسوده -

شیخ عبدالرحیم لکهنوی[1]

از امرائے قدیم این سلسله علیه بود و خدمات پسندیده ازو به وقوع آمده - روزی چند او را خلل دماغ بہمرسید[2] - و جمدهر در شکم خود زد - حضرت خلیفه الهی بدست مبارک خود شکم او را دوختند صحت یافت و پس از چندگاه درگذشت - بی بی کشنا

1 The order of names in the original list of contents does not tally with the arrangement of the text.

2 In MS. B خلل دماغ او را بہمرسید

نام عورت برهمن را خواستگاری کرده بود ـ آن شیرزن از ابتدائے وفات شیخ عبدالرحیم تاحال که مدت پنجاه سال است نام و نشان او را قایم ساخته باغات و دیهات و سرا و دکاکین و حیاض و تالاب و گورخانه و خانهٔ پر تکلف بنا نهاده ـ اگر پنجهزاری و اگر احدی و اگر سپاهی از آن راه عبور بکند طعام نفیس فراخور حالت هرکدامے را ضیافت میکند و پان را آن لطافت کم کسے ندیده باشد ـ در فوجداری مسود این اوراق شیخ فرید بهکری در سنه ۱۰۱۵ مهمانداری و سلوک معاش و قبیله داری او را به عین الیقین معائینه و مشاهده نموده ـ ناموس آن شیخ زاده را تا حال که سنه ۱۰۶۰ است باوجود کبر سن و عدم بصارت روز بروز دیهات را به اجاره میکرد و رونق باغ که شیخ در آنجا آسوده است میدهد ـ

راے رایان پتر داس

نویسنده هندوی از طائفه کهتری بود ـ به امرای رسید و در فتح گڈه کڈنکه[1] ترددات نمایان کرده نامے بر آورد و بمنصب عالی رسیده ـ

راجه رامداس کچهواہه

پدرش مرد غریب بود ـ بولی وطن داشت ـ به وسیله راجه رایسال درباری درسلک بندهائے درگاه بادشاهی منسلک گشت و بزور خدمت خود قرب و حالت در خدمت

1 In MS. B فتح گڈهه کشکه

حضرت عرش آشیانی نوعے بهمرسانید که چه قوم راجپوت و چه امرائے دیگر به وسیله[1] او مطمئن الخاطر بودند۔ و در کارسازی امرا سعی موفوره داشت و حق تعالے او را قبولیت و اعتبار سخن داده بود التماس او رد نمی شد۔ بدیں سبب زرهای وافر بهمرسانید۔ درون قلعه اکبرآباد قریب دوازده هتیاپول حویلی وسیع به اتمام رسانیده و به قوم چارن و باد فروش و اهل طوایف هرچه در یک مرتبه میداد هر سال در همان ماه آمده همان قدر[2] زر از خزانچی او میگرفت ۔ احتیاج درست کردن قبض مجدد نبود ۔ بیک لطیفه مبلغے[3] می بخشید ۔ چنانچه کب کنک باد فروش که در هند قرینه او نگذشته بیتے بزبان هندی در مدح او گفته که مطلعش اینست :

که کهاں لوںکهاں کروں اودات رامداس
هری دیبی مال کوں حمال هیریت میں

یعنی تا کجا تعریف توکنم اے پسر اودات رامداس از بخشش مال تو حمال بار بردار می باید ۔ و مثل مرحومی مرتضی خاں شیخ فرید گاهے بوطن و حویلی بیرون شهر نرفته مدام در بالش خانه در دربار حاضر بود ۔ و چوں حضرت عرش آشیانی تشریف آوردن[4] بیرون در خاص و عام در رنگ حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه حضرت نائب درگاه رحمانی صاحبقران ثانی وقت معین و مقرر نداشتند گاهے درون و گاهے بیرون شب و روز

---

1 In MS. B همه به وسیله
2 In MS. B همان قدر مبلغے
3 In MS. B مبلغ
4 In MS. B در تشریف آوردن

ساعت بساعت برمی آمدند[1]- مرتضیٰ خان مرحوم باجمعیت سه هزار سوار و راجه رامداس باجمعیت دویست نفر راجپوت برچهی غیر چوبی در دست مدام حاضر می بودند[2] - و چوپر بازی میل تمام داشت گاه گاهے تا دو سه روز و شب بازی چوپر قایم بود - اگر می برد به اهل مجلس می بخشید و بغایت محظوظ می شد و اگر پائے میداد نهایت بے دماغی میکرد و دشنام به بازندها می داد - خصوص یاری که از طرف او پاسه می انداخت اگر بموافق مطلب نمی انداخت دشنام چه که معامله به مشت و لکد میرسید و اگر خود موافق مدعا پاسه نمی انداخت دست هائے خود بر زمین میزد و خود را دشنام کریه میداد - و در بیماری حضرت عرش آشیانی که خان اعظم و راجه مانسنگه می خواستند که سلطان خسرو را بادشاه سازند راجه رامداس بر جمیع کارخانجات بادشاهی مردم معتبر خود را نگاه داشته که هر دو بزرگ نتوانستند دست تصرف بخزانه درازکرد - تا دم واپسین درخدمت حضرت عرش آشیانی او حاضر بود و در زمان حضرت جنت مکانی[3] بمرتبه امرای و منصب پنجهزاری و خطاب راجه کرن رسید - و همراه عبدالله خان فیروز جنگ به مهم دکن تعین شد و براه ناسک در ملک دکن در آمدند وکار ناساخته هزیمت خوردند - حضرت جنت مکانی در روی دیوان

---

1 In MS. B می برآمدند

2 In MS. B برچهی در دست چوکی غیر چوکی مدام حاضر می بودند

3 In MS. B جهانگیری

در حق راجه رامداس دعائے بد کردند و او را به مهم بنگش تعین فرمودند۔ در همان سال همان جا در گذشت ۔ آنحضرت فرمودند که در مذهب هنود مقرر است که هر که از آب سنده گذشته بمیرد جهنمی است دعائے من درحق او مستجاب شد ۔ در امکنه هلال آباد پانزده عورت و بیست خدمتگار مذکور[1] همراه چیره او ستی شدند ۔ مسود ایں مجموعه شیخ فرید بهکری در تفرج ستی‌ها حاضر بود ۔ و دیشب نراین پسرش بمنصب عالی رسید و تقلید پدر در هر باب چند روز می کرد ۔ درگذشت ۔ حالا از نسل او کسے نیست ۔ بدی باپ سے هوت هیں بدی باپ کے پوت ۔

فریدوں خاں برلاس

از امرائے کبار حضرت عرش آشیانی بود ۔ و در عهد جنت مکانی به مهم رانا تعین شد ۔ حضرت خدیو زماں آراسته درگاه سبحانی صاحبقران[2] ثانی، او را در تهانه جهالونه که آب آنجا ناگوار و بد هضم و مضر بود تعین نمودند ۔ اتفاقاً مشار الیه معجونے ساخته بود ۔ فی الفور از خوردن آن مریض صحت می یافت تا آنکه مشار الیه به ایں مرض مبتلا گشت ۔ هر چند معجون خورد، فائده مند نشد از آنجا برخاسته به تهانه شاهاباد منهار[3] رسید و در آنجا درگذشت ۔ میر بزرگ نبیره یادگار گذاشت که نواسه نواب سعید خاں چغته

1 In MS. B خدمتگار مذکر

2 In MS. B آراسته درگاه سبحان صاحبقران

3 In MS. B شاه آباد منهار

بود ـ مشار الیه از فرط شراب در جوانی درگذشت ـ حالا از اولاد آنها نشانے نیست ـ

میر حسام الدین

یزنه شیخ ابوالفضل علامی بود ـ هزاری منصب داشت ـ تعینات دکن شد ، صحبت باخان خانان مرزا خان بغایت برار کرد ـ مصاحب ایشان بود ولوله شوق محبت الهی دامنگیر شاه شد ـ با خان خانان ظاهر کرد که اگر احرام مکه مبارکه می بندم چرا نمی گذارید ـ اگر ترک دنیا می کنم خلاصی نیست ـ من ازیں ناکاره آمده ام ـ چنیں مصلحت بخاطر من رسیده که خود را بدیوانگی زنم و شما بدرگاه عرضداشت نمائید و مارا بحضرت دهلی فرستید تا بر سر مقبره منور معطر مقدس حضرت سلطان المشایخ باقی عمر را بسر برم ـ خان خانان هر چند به عجز و الحاح نصیحت کرد فائده مند نشد ـ مشار الیه صبح آن شب عریان شده گل دلای بر بدن مالیده درکوچه و بازار میگشت خان خانان جمله امرا ایشان را به اعزاز و احترام بمنزل خود بردند ـ و زبان بموعظه کشودند[1] ـ و خود بجوابے نمی پرداخت تا آنکه ایں خبر بسمع شریف همایون از عریضه خان خانان بوجه احسن رسید ـ مرزا را رخصت گوشه انزوا در دهلی دادند مشار الیه در آن دیار منزوی گشت و سی سال زندگانے یافت ـ دوازده هزار

1 In MS. B می کشودند

روپیه به خرج خانقاه ایشان هر سال خان خانان مرزا خان بلاناغه میرسانید تا آنکه در دهلی لبیک حق را اجابت گفت ـ رحمته الله علیه ـ مرزا از نیکان روزگار بود از علم بهره داشت ـ بعد از ترک دنیا کتب‌ها را بر طاق نهاده بنماز و روزه و ذکر قیام داشت ـ منکوحه ایشان که همشیره شیخ ابوالفضل بود بزرگی برادر را بے وقر دانسته با شوهر خود ساخت و ترک اختلاط برادران نمود و هر چه زیور و نقد و جنس در بساط داشت به فرموده شاه حسام الدین خیرات بدرویشان دهلی کرده، المفلس فی امان الله ساند هر دو درگذشتند ـ

حکیم علی

از اعاظم حکمای هند بود ـ در بدایت حال از ولایت به کمال بے سرو سامانی[1] بهند رسید و حضرت عرش آشیانی جوهر او را دیده تربیت کرده، بمنصب سه هزاری رسید و مقرب‌الحضرت و ندیم و مصاحب حضرت گشت ـ و در خلا و ملا رفیق آنحضرت بود ـ اتفاقاً حضرت عرش آشیانی از سبب استحان بصارت و نضارت و حکمت او در بعضے قاروره بول مریض و بعضے بول مردم تندرست و در برخے بول دواب متعدده و در چندے بول مخلوط کرده بنظر حکیم آوردند ـ حکیم این همه را قرار واقعی نشان داد و این معنے باعث مزید قرب و اختصاص حکیم گردید ـ اتفاقاً حوضے در خانه پر از آب کرده زیر آن حوض خانه بس باتکلف با فروش لطیف و رخت پارچه پوشیدنی

1 In MS. B بے سامانی

بجهت خوابگاه و طعام حاضری و کتب هائی نفیس در طاق‌ها
نهاده حضرت شاهنشاهی را همراه خود در آن تالاب غوطه زده در آن
خانه برده آنحضرت رخت پاک پوشیده و عطریات مالیده و حاضری
خورده - و ملاحظه کتب ها نموده[1] ساعتے استراحت کرده باز لنگ
پوشیده باحکیم علی سر از آن حوض برآوردند - این معنی باعث
تعجب عالمیان گردید - قرب و حالت حکیم یکے در صد شد -
علاج بیماران نوعے میکرد که حیرت خلایق گشته بدلائل عقلی
راست نمی آید - چون حضرت خلیفه الهی[2] بیماری را اطلاق روے
داد تمامی اطبا و حکما در علاج آن قاصر[3] ماندند - حضرت
شاهنشاهی از روئے عتاب دو تکه[4] بجانب حکیم علی انداخته
فرمودند که تو پساری ولایت بودی ، آن احوال افلاس در هند
آمدی ، پائے تا به غریبی را درینجا دور کرده - خوانین عمده از
بهر این ساخته که بوقت صعب بکار آید - حالا چرا علاج مرض ما
نمیکند - حکیم یک پوری دارو را در کوزه آب انداخت - همه آب
بسته شد - عرض کرد که این قسم دوا موجود است اماچه فائده که
بر آن حضرت کارگر نمی شود - فرمودند که انچه مشیت الله- می شود[5]-
فی الحال حکم شکم بند شد و درد بیحد رو داد - حضرت شاهنشاهی

1 In MS. B ملا کتب ها نموده

2 In MS. B چون حضرت شاهنشاهی را

3 In MS. B عاجز

4 In MS. B دو توکه

5 In MS. B آنچه مشیت الله است

فرمودند که ازیں بند شکم[1] . . . . . که درد نسیت ـ حکیم پوری دیگر داد و باز شکم روان شد[2] و مرض اطلاق زیادتی کرد ـ چنانچه از آن مرض در گذشتند حکیم علی را حضرت جنت مکانی بعد از جلوس همایون[3] عتاب کردند که به آن حضرت چرا اجازت تربز خوردن دادی ـ آخر حکیم هم در آن ایام درگذشت ـ

حکیم شفائی

از حکمائے معتبر ولایت بود۔ چون بهند آمد ترقی بسیار کرد و مریم مکانی والده حضرت عرش آشیانی که از اولاد حضرت زنده فیل احمد جام بود آن صالحه را بیماری متضاده متعدده روے داده ـ حکیم را بجهته معالجه و دوا حکم شد ـ حکیم حکمت‌های خود را بکار برد ـ حکیم علی‌الاطلاق غالب آمد ـ آن مخدره عصمت وفات یافت ـ حضرت شاهنشاهی را از وفاتش بغایت حزن روے داد و با حکیم عتاب نمود ـ حکیم که شاعر بود دریں باب قصیده انشا کرده بعرض همایون رسانید چند بیت از آن به تحریر[4] آورده . . . . .[5] حضرت را ایں قصیده درمقام عنایت آورده ـ فرمودند دورشو۔ بداهته[6] عرض کرد که روے زمین تو گرفته کجا بروم بکش

---

1 Lecuna in both MSS. 2 In MS. B روان

3 In MS. B حکیم علی را بعد از حضرت جنت مکانی بعد از جلوس همایون۔

4 In MS. B ازآن تحریر اورده

5 Lacuna in both MSS.

زمین بروم - حضرت شهنشاهی را این ادا خوب آمد - تقصیر او را معاف فرمودند -

میاں گدا کلال

در قوم کلالان مردے معتبر گذشته - خدمت دروازه محل و کٹره خاص و عام و غسل خانه تعلق به او بوده - بعد گذشت او سربراه خاں پسرش سردار قوم و قبیله خود به از پدر شد - ملا مئی پسر کلانش، از علم و شعر بهره داشت - مئے تخلص میکرد[1] شعر متین می گفت - بمنصب فاخره رسیده - بخشی عسکر[2] فیروزی اثر که به تعاقب دلپت ولد راے رائے سنگه بهرتیه تعین بود گردیده - نامے به عزت و آبرو بر آورده - بعده مزاجش راقی و صاعد باودج الحمل(؟) شد - ترک منصب و جاگیر نموده منزوی گشت - میاں لاد برادرش چناں خدمت درگاه حضرت جهانگیری نموده که خطاب حاضر خانی یافت و خوانین عظام کرام از سلوک و معاش او راضی بودند - او را سید کلالان میگفتند - بعده میاں سهیل کلاں خویش سربراه خاں بعرصه آمد و در سفر کابل برکاب حضرت صاحبقران ثانی همراه بود - از اسپ افتاده جاں داد - پسرانش و خویشاں جمع کثیر مانده اند اما بمرتبه اب و جد نیستند -

---

1 In MS. B می آورد

2 In MS. B عساکر

شیخ میاں بختیار

ساکن چندوار از امرائے کبار حضرت عرش آشیانی بوده ـ پی بی گوهر خانم همشیره او محل خاص آنحضرت گشته و به غایت منظور نظر گردیده ـ سر آمد جمیع محل‌های آنحضرت گشته ـ و شیخ جمال بسبب قرب همشیره و قابلیت خود بمنصب عالی رسید ـ قوم بختیار و عالمے از و به فیض رسیده[1] هنوز از نسل آنها جمعے کثیر در چندوار و جلیسه حی و قایم اند ـ مشار الیه اول در حسن دوم در استعداد و قابلیت تمام جوهر بود ـ قبیله پروری بروختم شده ـ به اجل طبعی در گذشت ـ

شیخ عبدالله

ولد مرحومی حضرت میاں شیخ محمد غوث نور الله مرقده آنحضرت در زمان حضرت عرش آشیانی نه لک روپیه جاگیر داشتند ـ چهل فیل در فوج ایشاں می رفت ـ بعد از وصال آنحضرت ولد ارشد ایشاں بمنصب سه هزاری رسید ـ صاحب جمعیت و باتردد در علم دعوت قرینه پدر بوده زندگانی کمتر یافت ـ و در گذشت ـ

---

1 In MS. B به ظهور رسید

خواجه بیگ مرزا

شجاعت و سخاوت و جمعیت خوب داشت - مدتے پرگنه آنکوله برار و ایلچپور در جاگیر داشت - و باز در احمدنگر متمادی ایام گذرانید و در عهد حضرت عرش آشیانی وفات یافت - هما جا دفنش کردند - لا ولد بود - اما اولاد برادران و خویشان بسیار گذاشت -

میر محمد خان اتکه

که بخان کلان اشتهار دارد برادر بزرگ خان اعظم است - پنجهزاری منصب داشت و بمرتبه امیرالامرای رسید -

مطلب خان

پسر شاه بداغ خان منصب سه هزاری داشت -

قبا خان

دو هزاری بود -

اشاریه

فهرست اسمائے الرجال

ا

چ

ح

خ

د

ذ

ر

ز

س

ص

ف

گ

ن

ی

اماکن و مقامات

ت

ج

خ

د

ش

ظ

ک

ن

ه

اسماء کتب

ن

PRINTED AT EDUCATIONAL PRESS, PAKISTAN CHOWK, KARACHI.

chronograms and quotes them rather frequently to give the dates of the death of important persons In quite a few cases he has given chronograms composed by himself. This is definitely a good feature of the *Dhakhi-rah*, because it enables the reader to determine the dates of some events, which have not been mentioned by other writers. The *Dhakhīrah*, in short, will prove to be a valuable source of information for Mughul history.

S. MOINUL HAQ

Shaykh Ma‘ṣūm Bhakkarī :

اولاً چغل دوست بود دوم شدید العداوت

Mahābat Khān :

دربدایت حال به هیچ دین و مذهب استقامت نداشت ... . به روزه نماز مقید نبود و سفاکی و بیباکی او اظهر من الشمس است

On some problems Shaykh Farīd has supplied extremely useful information. The Rawshaniyah Movement may be mentioned as an illustration. The Mughul historians have condemned it as a disruptive movement and tried to paint it as a form of heresy. Shaykh Farīd, on the other hand, presents a brilliant picture of the movement and shows how sincere its leaders and followers were in their devotion to Islam. His reference to the movement, though brief, deserves a careful examination by the historians. About the *Khayr al-Bayān* of the founder of the movement he says that it contains arguments proving the truth of *Waḥdat al-Wujūd*. The author "has brought," continues Farid, "clear arguments and irrefutable evidence from the *naṣṣ*, the *hadith* and statements of the great men of the earlier times. In reality it is a wonderful book and if one examines it in an impartial spirit one is bound to be benefited by it." About the founder of the movement he adds that "whoever saw him became his follower. Other instances could also be quoted.

Shaykh Farīd's style is simple and straightforward. He has used a large number of indigenous terms which, it appears, were commonly used by sections of people who spoke and wrote in Persian. Farīd is fond of

Again, the incident of Abu 'l-Faḍl's repentence is put by Shaykh Farīd at the time when the former was in the Deccan and not when he was in the capital, as Blochmann seems to have understood, or more correctly, misunderstood it. This shows, as also the fact, that he has not mentioned the manuscript used by him, that Blochmann did not see the *Dhakhīrah* himself but has quoted it on some other authority.

As has been stated earlier, Shaykh Farīd completed his book when he was fairly advanced in years.[1] His ideas were, therefore, mature, and there is no doubt that his views on various problems and in respect of personalities are quite definite. He had served the Empire in different capacities and under several important officers, and had been posted in various provinces. He had participated in battles and had been present at functions presided over by the Emperor himself. He is fairly independent in his views and does not hesitate in criticizing and sometimes even in condemning the vices of the great men about whom he writes. A few instances may be mentioned.

Mirzā 'Abd al-Rahīm Khān Khānān :

تند مزاج هم بود صدای کوڑه البته از خانه او مسموع عالم
می شد و راستیلائے غضب نتوانست محافظت خود کرد...... طالب
دنیا بود و این لفظ بار گیر بوده که در لباس دوستی دشمنی

با دشمن باید کرد : Nawāb Murtaḍā Khān

اولاً اگر در وقت تناول چند پیاله شراب را .... می خوردند' دوم
درحق رعایا رحم دل نبودند ....سوم شدید بعداوت بودند

---

[1] It is difficult to find out the year of Shaykh Farīd's death, but it can be stated that he was past sixty in 1061 A. H. when he was giving final touches to his book.

had mentioned it. It has been stated that Jahāngīr on paying a surprise visit to the house of Shaykh Abu 'l-Faḍl found there 40 scribes engaged in copying the *Qur'an*. He reported the matter to Akbar telling him that Abu 'l-Faḍl was guilty of duplicity: he was a staunch Muslim himself but preached Hinduism to others. Akbar got infuriated at this report and sent Abu 'l-Faḍl to the Deccan After referring to this incident Blochmann says: "A similar, but less credible story, is told by the author of the *Dhakhīrat al-Khawānīn*. He says that Abu 'l-Faḍl repented of his apostacy from Islam, and used at night to visit *in cognito* the houses of *darveshes* and, giving them gold *mohurs* requested them 'to pray for the stability of Abu 'l-Faḍl's faith, sighing at the same time and striking his knees and exclaiming. 'What shall I do?' And just as writers on the history of literature have tried to save Fayzi from apostacy and consequent damnation, by representing that before his death he had praised the Prophet, so have other authors succeeded in finding for Abu 'l-Faḍl a place in paradise."[1] A careful study of Shaykh Farīd's version will, however, show that he does not take the responsibility of giving currency to the story of Jahāngīr's surprise visit and its consequences. He begins the story by saying:

آورده الد که شاهزاده سلطا'ن سلیم بحال شیخ توجه نداشتند'
روزے درون خانه شیخ در آمده چهل نفر کاتب راباجزای قرآن
وتفاسیر گرفته بتظر حضرت گزرانیدند حضرت فرمودند که مارا
بردین هنود ترغیب کرده خود بمذهب اهل اسلام ثابت قدم ماند
دوقرب و حالت شیخ فقورے روئی داد ایشان رابدکن فرستادندر

[1] Page xl.

در سال ششم جلوس موافق ماه محرم ۱۰۲۰ ه آنچه به لوامع تقدیر پرتو ظهور افکند بحضرت جنت مکانی خواستگاری نواب نورجهان بیگم صبیه اعتمادالدوله است

After describing how after the death of her first husband, Nūr Jahān was sent back to the Court and put on the personal staff of Salīmah Begum, he refers to Jahāngir's marriage in these words :

چون قلم تقدیر برین رفته بود که از ملکه جهان وبانوی زمان گردد روزے درجشن اوروز منظور نظر کیمیا اثر شده او را در سلک حرم محترم داخل ساختنده و تعلق تمام بهم رسید روز بروز پایه عزت ایشان ارتفاع یافت و اعتلاپذیرفت نخست به نور محل ملقب ساختندپس از چند گاه خطاب نور جهان بیگم مرحمت فرمودند

It is not difficult to add more instances to indicate the importance and value of <u>Sh</u>ay<u>kh</u> Farīd's versions of some very important problems of Mug͟hul history.

<u>Sh</u>ay<u>kh</u> Farīd's biographical notices are often characterized by personal touches, which make them not only more interesting but in some cases very useful for purposes of research.

It seems that most of the European writers on the history of the subcontinent did not know of this work, and perhaps this is the reason why we do not find its manuscripts in any of the well-known collections and libraries of the West. Blochmann, however, refers to the *<u>Dh</u>a<u>kh</u>īrah* in his introduction to the English translation of *Ā'in i Akbarī* (page xl) ; but it is certain that he himself had not seen the book, and seems to have relied on some other authority who

Next we find Shaykh Farīd on the staff of Sarandāz Khān Qalmāq, who was a three-thousander, and held the charge of Dalmau with the *fawjdārī* of seventy-two *parganahs* of Lucknow. He spent large sums on the stipends of the *'ulamā* and gifts to the *darwīshes*, with the result that he could not pay the full dues of his soldiers. The latter complained to the Emperor who "recalled the writer of this compilation from the *Maqta'*-ship of Bīr and appointed him his (Qalmāq's) *Wakīl i Mutlaq al-Inān*, so that he (Farīd) might bring prosperity to his *sarkār*. Under the orders of His Majesty a salary of one thousand rupees a month, with no deductions, and two rupees as daily allowance for food, were fixed for him ; he was given unrestricted powers and full responsibility of his *sarkār*."[1] Shaykh Farīd succeeded in improving the conditions to such an extent that by the time that he had to leave the place in order to join the campaign against Jagat Singh, the dues of Qalmāq's soldiers were paid. Despite Farīd's services Sarandāz Khān treated him unkindly. Farīd complains that "although the writer of this compilation had ruined his chances of happiness in the next world for his (Qalmāq's) sake, he caused harm to this slave on account of the complaints of his former servants."[2] Thus, it is obvious that Shaykh Farīd was present at the Battle of Mau (1642 A. C.) in the campaign against the rebel chief, Jagat Singh.[3]

[1] See F. 60 b. [2] See F. 61 a. [3] See F. 59 b, 61 a.

by no means favourable to the Mughuls. After Shāh Jahān's departure from the south, Shahji Bhonsla violated the treaty according to which he had surrendered to the Mughuls. With the help of the Ādilshāhī forces he had captured the strong fort of Daulatabad.[1] Fath Khān, the son of the famous Malik 'Anbar, was upset by this triumph of Shāhji and appealed to Mahābat Khān, who was encamping at Burhanpūr,[2] to help him against the enemy. Mahābat promptly decided to march towards Daulatābād. But he was soon informed that Fath Khān had betrayed him and joined hands with the Bijapuris. However, he ordered his son, Khān Zamān, to besiege Daulatābād and started preparations for a large-scale war in the Deccan[3] These precautionary measures on his part proved to be of immense advantage. Ultimately Mahābat captured Daulatābād in June, 1633. Several persons composed chronograms of this great event; Farīd wrote several[4] :

(۱) قلعه مفتوح شد
(۲) دولت آباد فتح نمودند
(۳) دیو گیر فتح شد
(۴) سروپاے نظام الملک شکسته

[1] Lahuri, I, 497.

[2] Farīd was present at Burhanpur when the people received Mahābat Khān. He says :
جمیعتی که آن روز به نظر آمده تا حال مشاهده نه رفته

[3] Farīd gives interesting details in this connection ; he was the *Amin* and *Bakhshī* at Bīr and was one of those officers who were ordered to store provisions. He could collect provisions worth four lakhs of rupees at Bīr. See F. 35a.

[4] These phrases yield 1040. See F. 35 a.

in trouble for some time, here he was treated with consideration by Mirzā Ḥusaynī.[1] Of all the leading nobles under whom Farid had an opportunity of working none seems to have impressed him more deeply than Khān Jahān. This is indicated by a conversation which Farīd had with Mahābat Khān on the merits Khān Jahān. Evidently Mahābat could not appreciate Farīd's laudatory remarks about Khān Jahān's virtues, particularly his generosity However, Farīd insisted on expressing his gratitude as well as his admiration for Khān Jahān.[2]

The other dishtinguished officer under whom Shaykh Farīd worked for a long period was the well-known General Mahābat Khān. Perhaps it would be safe to assert that Farid began to work under him in 1040 A. H. In any case he was present on the occasion when Shāh Jahān honoured Mahābat Khān by personally bidding him farewell in the *Bagh Dehrah* (1632 A. C.). Mahābat Khān's appointment had been made earlier at the time when the distressed Emperor, at the death of his beloved wife, Mumtāz Maḥal, decided to leave the Deccan for the north. Khan Zamān, son of Mahābat Khān, was ordered to officiate his father till his arrival. Mahābat Khān's victories over the Deccanis constitute a brilliant chapter of Mughul warfare in the south

Farīd was an eye-witness to Mahābat Khan's exploits. At the time of his arrival the situation in the south was

[1] F. 50 b. [2] F. 36 b.

In 1610 A. C. Shaykh Farīd was present in the army of Khān Jahān Lūdī[1] when the latter was commissioned to lead a campaign against the Deccan. He seems to have remained under Khān Jahān for a considerable time and speaks of him as his great benefactor.[2] Farid was certainly in a position to watch the Khān's career and activities with interest and care. This is why we find in his account of that nobleman, particularly in connection with his revolt, a number of incidents which are not found in other works. In 1024 A. H. he mentions himself as the *Dīwān* of Nūran Maḥal, a wife of Jahāngīr.[3] It is difficult to say if Farīd was removed from the service of Khān Jahān or was given this latter job in addition to his own duties. Nevertheless, he again refers to himself as *Bakhshī i Kul* of the *Sarkār* of Khān Jahān in 1628 A.C.; the Khān often entrusted him with important duties.[4] Early in the reign of Shāh Jahān, Khān Jahān raised the standard of revolt; but Farīd remained loyal to the Government. He says that he returned to Bhakkar and was naturally

---

[1] He was the son of Dawlat Khān Lūdī. He soon established his reputation as a soldier in the reign of Akbar. Jahāngīr gave him the rank of 3000 *ẓāt* and 1500 *sawār* in the second year of his reign. Three years later he became a five-thousander and in 1610 was entrusted with the command of the Deccan campaign. See 'Abd al-Ḥamīd Lahūrī, *Pādshāhnāmah* (Calcutta edition), I, 272. It may be added that he was first introduced to Khān Jahān by Muḥammad Shafī Sabzwārī. See F. 45 b.

[2] Farīd calls himself as پرورده خان جہان See F. 36 b.

[3] See F. 40 a.

[4] See for instance F. 37 b.

connected story of his activities as far as his official career is concerned. Nevertheless, some stray references at various places in the *Dhakhīrah*, if put together, will give an idea of the position which he held at different stages of his life. He says that he first took service under the Mughuls as *Wakīl* of Abu 'l-Fatḥ Dakhanī.[1] This must have been before 1015 A. H. for in that year we find him as *fawjdār* of Lucknow.[2] Abu 'l-Fatḥ died during the Mughul campaign against Udeypur. The Emperor awarded rank to his sons and relatives and also conferred a *manṣah* of 65 *ṣawar* on Farīd. The latter was not satisfied with this and "returned to my native place".[3]

Two years later Farīd refers to himself as *Amīn* in the *Ṣūbah* of Berar.[4] He seems to have held this post for about eight years as he himself writes :[5]

مسود این مجموعه شیخ فرید دیوان و بخشی و امین و واقعه نویس
آنجا بود مدت هشت سال.

---

[1] Abu 'l-Fatḥ was a descendant of Sayyid Muḥammad of Jaunpur, the leader of the Mahdawīs. Abu 'l-Fatḥ's father, Mīr Ilāhdād was known for his piety and devotion. Abu 'l-Fatḥ joined service of the Mughul Government under Akbar and rose to the rank of 5000 *zāt* and *sawār*. For some time he held the *Ṣūbahdārī* of Allahabad and Farīd was under him in these days (f. 46 a). He died at Pul Kandal in Rajputana during the expedition against the Rana of Udeypur in the time of Jahāngīr. (See F. 46 a.)

[2] F. 22 a. [3] F. 46 a. [4] F. 16 a. [5] F. 47 b.

hunt he would have this "*Ṣūfī*" executed. Someone reported this to Shaykh Junayd who simply remarked: "We need not worry on that account. The Mirzā would not return safe from his hunting trip, and if he did, he would not survive even for one night." It so happened, continues Farīd, that the Mirzā returned late in the night; he told his men that he would hang Shaykh Junayd the next morning. But when he was sleeping, a thief entered his house and killed him. Shaykh Junayd attended the funeral of the Mirzā and prayed for his soul.[1]

Farid has related another interesting incident of which he is an eye-witness. Mirzā Fathpurī's son, Mirzā 'Abd-allāh, was as cruel a man as his father. He is stated to have gone to Ajmer in order to be enrolled as a disciple of Shaykh Ḥusayn Chishtī, the *sajjādah-nashīn* of the *dargāh* of Khwājah Mu'in-al-Din. Shaykh Ḥusayn asked Mirza 'Abd-allāh as to how many persons he had killed. The Mirzā replied: "Not more than three thousand in my whole life, and of these I have killed with my own hand only two hundred." Shaykh Ḥusayn refused to enrol him as a disciple.[2]

Shaykh Farīd's service career under the Mughul Government was long and variegated, exending over a period of nearly half a century. It is a pity we do not possess enough details to build up a complete and

[1] F. 49 a. [2] F. 49 a.

"The sacred tomb of Haḍrat Quṭb al-Aqṭāb Makhdūm Shaykh Bahā al-Dīn Zikriyā had very little space around it and inside the dome there was no room left because of the graves of the *Sajjādahs*. He (Qulīj Khān) widened the dome and purchasing the houses lying in the vicinity of the tomb extended the courtyard and made it into a well designed (گنبد مرتفع عریض) place. The compiler of this collection, Shaykh Farīd Bhakkari, had always wished that this honour of the repairs of the *Rawḍah*, which is so near the native town of this *faqīr* should have fallen to his lot because he is so closely connected with that great *Khānwādah* through faith and devotion. But he could not get that privilege."[1]

Shaykh Junayd of Pattan (Gujrat), a Khalifah and disciple of the well-known Gujrati *Shaykh*, Shāh Wajīh al Dīn (d. 998 A.H.), was another *Ṣūfī* to whom Farīd was deeply attached (اعتقادی کامل بآنحضرت بوده). He has also related an incident of Shaykh Junayd's friendly attitude even towards his enemies. Mirzā Fatḥpurī, son of Mirzā Shāhrukh, was unhappy with Shaykh Junayd and used to say that he spoiled the beliefs of Muslims who became enrolled as his disciples. Once when going on a hunting excursion the proud nobleman said that on returning from the

[1] See F. 62b.

disciple of Mīr 'Abd-allāh *Mishkīn raqm.*[1] He relates an interesting incident of his *pīr*. The son of a Turānī chief, Qāḍī 'Imād, had built a big mansion near the house of Mīr 'Abd-allāh. The latter sent words to 'Imād through Farīd that the privacy of his house was violated on account of the height of his mansion and he should, therefore, make some changes in the building. The *qāḍī* did not only refuse to accede to the Mīr's request but started behaving in an undesirable manner. Although the Mīr did not change his ways and continued to show a neighbourly regard to the *qāḍī*, the latter's highhandedness soon became unbearable. The Mīr then sent a message to 'Imād, once again through Farīd, saying: "After a year neither I shall be living in my house nor you in your splendid mansion." The *qāḍī* did not take the hint, but it so happened, adds Farīd, that Mīr 'Abd-allāh died within six months; soon after this the *qāḍī* also followed him to the grave.[2]

Of other noted *Ṣūfī Shaykhs* also our author speaks with reverence and exhibits a keen interest in referring to the *'urs* gatherings and *fātiḥah*, etc. at different places. He had a great faith in the Suhrāwardīyah *Shaykhs* of Multan, particularly Shaykh Bahā al-Dīn Zikriyā

Referring to the extension and repairs of the Shaykh's tomb by Nawāb Qulīj Khān Tūrānī he says rather feelingly that he wished he should have had that honour He writes:

---

[1] F. 54 b. [2] F. 54 b.

the book. Referring to Muḥammad Khān Niyāzī, a courtier of Jahāngīr, he writes:

ایام بہار است و گل و لاله و نسرین
از خاک بر آیند تو در خاک چرائی
چو ابر بہاران شوم وزار بگریم
بر خاک تو چندانکه تو از خاک برائی

On another occasion he sent a *taḍmīn* to Nawāb Rashīd Khān, grandson of Pīr Rūshanāī. As the Nawāb had fallen from the horse, Farīd selected a *rubā'ī* of *Anwarī* who had composed it when Sulṭān Sanjar Saljūqī had met with a similar accident and written a *taḍmīn* on it:

رفتم بر رخش تا به تهنیت بکشم
گفتا بشنو دو حرف از صوت خوشم
نے گاو زمینم که پشت منست
لے چرخ چهارم که خورشید کشم

Farīd was also fond of writing chronograms, some of which may be read in the *Dhakhīrah*. On Mahābat Khān's death in 1044 A. H. he composed two chronograms of the incident:[1] سپه سالار رفته and رخ مرد. Twenty years earlier the Imperial forces commanded by Mirzi Iraj, son of *Khān Khānān*, secured a big victory in the Battle of Khirkī. Shaykh Farīd composed the chronogram خیر ایرج which gives 1024.[2] Besides these, some other chronograms by him are also mentioned in the book.[3]

Farīd was a staunch Sunni Muslim, highly devoted to the well-known *ṣūfī Shaykhs*. He was enrolled as a

[1] F. 55 a. [2] F. 37 a. [3] F. 40 a.

"To yourself" was the audacious reply of Ma'rūf Anjū was not prepared for a bombshell like this. He was deeply stung by this remark and left the party. Farīd adds that after this incident he was never heard to have indulged in such jokes.[1]

In the *Dhakhīrah* we meet with a few references to Farīd's early education and some of his teachers. He mentions, for instance, Mullā Muṣṭafā Jawnpurī as one of his teachers and says that he had a learned discussion with the well-known Mullā Muaḥmmad Thattawī, which lasted for seven days. When Farīd asked his teacher about Thattawī's scholarship, he replied that the Mullā was a great scholar, almost peerless in the whole of Hindustan, but he was weak in *fiqh*.[2] Another teacher to whom he refers was Mīr Abu 'l-Qāsim *Namkīn* ; he writes[3] :

تعلیم نظم و خط راقم این مسود از آن مرحوم(میر ابوالقاسم) کرده .

It is difficult to form an exact idea of the educational and literary attainments of Farīd, but there can be no doubt that besides being wellversed in Persian he knew Arabic, Pushtu and Hindi Sindhi, of course, was his mother tongue. It is to be noted that Farīd has used a large number of Hindi words and expressions in the book.

Shaykh Farīd was capable of writing poetry ; he has quoted his own couplets at two different places in

---

[1] F. 46 b. [2] F. 46a.

[3] F. 19b. For Abu'l-Qasim's relations with Shaykh Ma'ruf, see note.

Nawāb Murtaḍā Khān set apart four thousand *bīghās* of land for the people who needed assistance and help, and left it to the option of Shaykh Ma'rūf to make a selection of the deserving cases. This indicated the extent of confidence which Nawāb Murtaḍā had in Shaykh Ma'rūf.[1] The above incidents which have been picked up from Farīd's references to his father leave no doubt as to the high position which he and his brother had been able to attain in the court circles soon after the establishment of Mughul sway over Sind. Besides being a man of influence and status, Shaykh Ma'rūf was known for his moral courage and noble character. His son calls him *maẓhar i jalāl i-aḥdiyat* (manifestation of the dignity of God) and relates a story indicating how courageous he was in expressing his true feelings. Once when Mīr Anjū held the charge of Bhakkar, Shaykh Ma'rūf, Shaykh 'Abd al-Raḥmān Mīr 'Adl, Qāḍī Abū Sa'īd and Qāḍī Muḥammad Ḥusayn happened to be present at the Mīr's house. Out of mere joke Mīr Anjū remarked: "It is a fundamental principle of *Naḥw* that two contradictions cannot be together; here I see four contradictions. If all of you are killed, the *Sarkār* of Bhakkar would be purged of treason, revolt and disorders" All remained silent except Shaykh Ma'rūf who retorted premptorily: "What about the fifth, their leader ? If he is also disposed of the region of Bhakkar will become much cleaner." Anjū enquired whom he was referring to as the leader of the gang ?

[1] F. 14 b.

Bhakkar in 1004 A. H. He soon made himself unpopular by his cruel treatment of the leading residents of the place. They lodged a complaint at the Court of the Emperor, who got so annoyed that immediate orders were issued to Abu'l-Qāsim to proceed to the capital. He was greatly perturbed at this and consulted Ma'rūf. The latter advised him to placate the complainants by giving them money. Qāsim acted on this advice and ultimately escaped the Imperial wrath.[1] Another reference has been made by Farīd to Qāḍī Maḥmūd's taking shelter with Shaykh Ma'ruf. In 1020 A. H., he writes, Mirzā Rustam Beg Ṣafawī was put in charge of Thatta. He soon started treating the people rather harshly and many of them went into exile. Among those who left Thatta was a leading scholar named Qādī Maḥmūd. He went to Bhakkar and stayed with Ma'ruf. Soon after this Jahāngīr recalled Rustam Ṣafawī.[2] Of the contacts of Farīd's family an idea may be formed by an incident related by him in the account of Nawāb Murtaḍa Khān Shaykh Farīd Bukhārī (d. 1021 A. H.). The latter, one of the topmost nobles of Jahāngīr's Court, held a *jāgīr* in the *Sarkār* of Bhakkar. His manager, Lakhmidas Krori Sehwani, was harsh on the *imāms* and had stopped their *madad i ma'āsh*. Shaykh Farīd and his father interceded on behalf of those who had suffered at the hands of Lakhmidas.

---

[1] F. 19b. [2] F. 11 a.

Mirzā Jānī Beg as the tutor of his son, Ghāzī Beg.[1] Subsequently he joined State service and acted as *Dīwān* and *Wakīl* of some eminent nobles including the historian, Niẓam al-Dīn, the author of the *Ṭabaqāt i Akbarī*. Shaykh Ma'ṣūm is stated to have travelled to Gujrat where his friend, Muḥammad Isḥāq, was posted. The latter introduced Ma'ṣūm to Niẓām al-Dīn, and managed to secure for him a *manṣab*. Subsequently Ma'ṣum was enrolled among the Imperial *Manṣabdārs*, obviously through the intercession of Niẓām al-Dīn. It is, therefore, no wonder that he, along with Muḥammad Isḥāq, assisted the great author of the *Ṭabaqāt* in its compilation.[2]

Shaykh Farīd's father, Shaykh Ma'rūf, is first mentioned in connection with the siege of Bhakkar by the Mughul forces in 978 A. H. The siege lasted for several years and the besieged were reduced to great hardships. "We were inside the besieged fort," says Farīd's father, "a loaf of bread could not even be obtained in return for life. The people ate the dogs, the cats, the mice and the crows."[3] After the capture of Bhakkar by the Mughuls, Shaykh Ma'ruf was appointed *Ṣadr* and seems to have enjoyed the confidence of the Imperial Government. Farīd mentions an incident which shows that his father was a man of sound judgment. Mīr Abu 'l-Qāsim was appointed *jagīrdār* of

---

[1] Q'ani, Mir 'Ali Sher, *Tuḥfat al-Kirām* (Karachi, 1959), p. 395.

[2] For these details, see F. 20 b.

[3] F. 17a.

Shaykh Farīd Bhakkarī[1] was born, as his name shows, at Bhakkar and belonged to a respected family of that place.[2] He does not mention the date of his birth but it would be reasonable to put it in the last decade of the tenth century *Hijrah.* Farīd's family was connected with that of the well-known ruler of Thatta, Mirza 'Īsā Beg.[3] Another important person whom he mentions as one of his near relatives is Sayyid Abu'l-Fath Bhakkarī.[4] Shaykh Farīd's uncle, Muḥammad Isḥāq, was considered to be a scholar of some reputation He was a classmate of the famous Sindhi historian, Shaykh Ma'ṣum, and was among his closest friends. At one time he was employed by

(*Continued from page* 5)
among the people. These can, however, be picked up from his account without difficulty and cannot be considered to have marred the authenticity of his book. The actual words of Shāh Nawāz are :

اگرچه درین وقت کتاب موسوم به ذخیره الخوانین تصنیف شیخ معروف (فرید) بهکری متضمن احوال امراء به نظر رسید و اکثر مطالب آن ضمیمه این نسخه گردید لیکن چون بنائے آن بر اخبار سماعی مخالف تحقیق اهل این فن بود وماخذ این نسخه کتب معتبره ثقات است رحجانے بد یهی ومزیتے ظاهر بران متحقق ثابت است ـ

Ma'athir al-Umarā, Calculta edition, Vol. I, p. 8).

[1] Our only source of information for the life and work of Shaykh Farīd is the *Dhakhīrah.* No contemporary or later writer has said anything about him. Even the author of the *Ma'athir al-Umarā,* who is so greatly indebted to Farīd has not said much about him. An attempt has, therefore, been made to build up the story of his life on the basis of references which he makes to his own contacts and activities in this work.

[2] He refers to Bhakkar as وطن آبا واجداد احقر . See F. 19 a.

[3] See F. 40a. 'Īsā Beg's tomb, near Thatta, is one of the well-known monuments of this region.

[4] F. 38a.

himself said, utilized it as a source book.[1] Kiwal Rām wrote after Shāh Nawāz and could not have dispensed with either of his predecessors. But I venture to go a step further and feel tempted to assert that both these writers must have taken inspiration from Shaykh Farīd Bhakkarī's scheme of preparing a biographical dictionary of the statesmen, nobles and officers of the Mughul Government.

There is no doubt that Abu'l-Faḍl has given lists of the grandees of the Empire in his *Ā'in*, but he records their names and titles only, because, to quote his own words, "it does not become the encomiast of His Majesty to praise others, and I should act against my sense of truthfulness, were I but to mention that which is praiseworthy, and to pass in silence over that which cannot be approved of."[2] The *Dhakhīrat al Khawānīn* is, therefore, a pioneer work in the field of biographical literature on Mughul nobility; but its importance lies, far more than this, in its intrinsic value as a source book. It is rather strange that Shāh Nawāz who utilized it as a source book tries to belittle its importance by declaring it to be unauthentic, because its author depended on hearsay evidence. A careful examination of the two works will show that Shāh Nawāz has sometimes simply reproduced Shaykh Farīd's version.[3]

[1] Volume I, p. 8. [2] *Ā'in*, English translation, vol. I, p. 321.

[3] Shāh Nawāz has tried to vitiate the authenticity of Farīd's work. It is difficult to accept his criticism. Farīd has not only based his statements on authentic works but has taken care to ascertain facts before recording them. No doubt he has occasionally mentioned stories which had found currency

(*Continued on page 6*)

al-Dīn Niẓām al-Faḍlī, the *Tadhkirat al-Awliyā* of Shaykh Farīd al-Dīn 'Aṭṭār and the *Nafaḥāt al-Uns* of Jāmī are well-known works. In this subcontinent also a number of biographical dictionaries, mostly on saints and scholars, were written. Of the numerous works written on the lives of the '*Ulamā*' and *Ṣūfīs* of the subcontinent, the *Siyar al-Awliyā* of Amīr Khurd, the *Akhbār al Akhyār* of Shaykh 'Abd al-Ḥaqq and the *Thamarāt al-Quds* of Lal Beg, the *Ma'athir al-Kirām* of Āzāḍ, the *Ma'ārij al Wilāyat* of Shaykh Ghulām Mu'īn al-Dīn the *Khazinat al-Aṣfiyah* of Ghulām Sarwar, to name only a few, have served as useful sources of historical information. It may be added, however, that comparatively few books have been written on the lives of the statesmen, officers and nobles of the State. In fact, no such work is known to have existed before the time of our author. Shaykh Farīd is, therefore, justified in referring to this fact in his introductory remarks.[1] He writes that the historians had produced volumes on the lives and works of the kings but nobody had cared to write an account of the nobles ; for this reason he undertook to compile this work.

The two other well-known biographical dictionaries of Mughul officers and nobles, the *Ma'athir al-Umarā* of Shāh Nawāz Khān and the *Tadhkirat al-Umarā* of Kiwal Rām were both compiled more than a hundred years after the *Dhakhīrah*. Shāh Nawāz, as he has

[1] F. 1

be traced, like so many other disciplines, to the devotion of the Muslims to their Prophet and their anxiety to preserve the details of his life. Alongside of their study and development of the twin sciences of *ḥadīth* and *sīrah* of the Prophet the Muslim scholars collected material on the lives and character of his *Companions* (*ṣaḥābah*) and other reporters of his sayings and activities The growth and development of this discipline, technically known as the *asmā' al-rijāl*, gave to us a number of voluminous works containing the lives of persons who were quoted as authorities on *ḥadīth* or *sīrah* narrations. The discipline pertaining to the wars and battles of the Prophet came to be known as *maghāzī*. In course of time *sīrah* and *maghāzī* of the Prophet created a taste for history in general, so did the *asmā'al-rijāl* become the foundation of works on biographies. It may be of some interest to mention that Muslim writers have produced most exhaustive and excellent biographical dictionaries based on high class research and can today be regarded as classics. The earliest of these important works was Ibn Sa'd's *Ṭabaqāt*. It covers besides the lives of the Prophet and his *Companions* an account of the *Tābi'īn* also. Some of these works are of a general character, like the *Wafayāt* of Ibn Khallikān, while others are devoted to the celebrated figures of particular sections, such as Yāqūt's *Mu'jam al-Udabā* or Qiftī's *Tārīkh al-Ḥukamā* The traditions laid down by the early Muslim writers of biographical dictionaries were followed by the Persian authors both in Khurāsān and Hind-Pakistān. The *Āthār al-Wuzarā* of Ḥājī Sayf

suggest that the author might have thought of filling them later, and then he had no opportunity to do it. Another striking feature is that there are quite a few erasures and alterations, though not very substantial. In any case, the manuscript is quite old and must have been scribed soon after its compilation in 1061 A.H. It belonged to the Library of Chānd Bībi[1] as is indicated by her seal on the title page and the following endorsement on the top of the first page :

این کتاب از کتاب خانه چندا بی‌بی المخاطب به ماه لقا
بائی بنت میده بی‌بی المخاطب به راج کنور بائی متوطن بلده فرخنده
بنیاد حیدرآباد در عهد ریاست نواب بندہ‌گان عالی میرزا نظام علی خان
بهادر وزیر اعظم خاندان محمد شاه بادشاه دهلی تیموریه ، اختتام خواندن
این کتاب در ۱۲۱۶ء هجری شد، بدست خودبنا بر یادگار ترقیم یافت

The scribe, whoever he may be, was a well-educated person, for he does not commit mistakes which are ordinarily found in manuscripts written by men of poor education. He writes in a semi-*shikast* style and with an exceedingly fine pen. But for a person acquainted with the style of the seventeenth century prose writers of Persian and the history of the period which is covered by the book it is not difficult to read the manuscript and decipher even those passages which are not very clear.

The *Dhakhīrat al-Khawānīn* is a biographical dictionary of the Mughul nobility as its name indicates. The origin of *sawāniḥ-nigārī* (biography) in Islam can

[1] She was a mistress of Mīr Niẓām 'Alī Khān Āṣaf Jāh II. She was a poetess and patronized scholars. For an account of her literary activities, see *Majmū'ah i Naghz* of Abū al-Qāsim Qudrat-allāh, India Office, No. 2949.

INTRODUCTION

THE *Dhakhīrat al-Khawānīn* of Shaykh Farīd Bhakkarī is an extremely rare but highly useful work on Mughul history. It was compiled in 1060-61 A. H. as the author himself says in his account of Mīr Sayyid Ṣābir.[1] There are only two manuscripts of this valuable work known to exist: one is in the library of the Pakistan Historical Society and the other in that of the Anjuman Taraqqi Urdu, Karachi.[2] Both these manuscripts have been utilized for the present edition. The printed text, however, is based on the manuscript belonging to the Pakistan Historical Society, while the other one is referred to as MS B.

The manuscript belonging to the Pakistan Historical Society contains 67 folios, each folio being 12½″ by 7½″. There are 27 lines to a page with a written space of 10½″ by 5½″. The name of the scribe and the date of the manuscript are not mentioned anywhere. But it can be safely concluded from the type of the paper and the condition of the manuscript that it is pretty old. In fact one would have been tempted to consider it to be an autograph copy or at least a copy based on it, if there had not been a few lacunae in the earlier portion of the manuscript. On the other hand, the lacunae also

---

[1] See F. 59 b.

[2] This manuscript was examined by Dr. Abdullah Chaghatai. See his article in *Islamic Culture* (Hyderabad, Deccan), July 1953.

A. H.			A. C.	
1048	...	....	5 May,	1638
1049	....	....	24 April,	1639
1050	...	...	14 April,	1640
1051	....	....	2 April,	1641
1052	....	....	22 March,	1642
1053	...	...	12 March,	1643
1054	....	....	29 February,	1644
1055	....	....	17 February,	1645
1056	....	...	7 February,	1646
1057	....	....	27 January,	1647
1058	....	....	17 January,	1648
1059	....	....	5 January,	1649
1060	....	....	25 December,	1649
1061	...	....	15 December,	1650
1062	....	...	4 December,	1651
1063	...	....	22 November,	1652
1064	....	....	12 November,	1653

A. H.			A. C.	
1020	....	....	6 March,	1611
1021	...	...	23 February,	1612
1022	....	...	11 February,	1613
1023	....	....	1 February,	1614
1024	....	....	31 January,	1615
1025	....	....	10 January,	1616
1026	....	....	30 December,	1616
1027	....	....	19 December,	1617
1028	....	....	9 December,	1618
1029	...	....	28 November,	1619
1030	....	....	16 November,	1620
1031	....	....	16 November,	1621
1032	....	....	26 October,	1622
1033	....	....	15 October,	1623
1034	....	....	4 October,	1624
1035	....	....	23 September,	1625
1036	....	....	12 September,	1626
1037	....	....	2 September,	1627
1038	....	....	21 August,	1628
1039	....	....	11 August,	1629
1040	....	....	31 July,	1630
1041	....	....	20 July,	1631
1042	....	....	9 July,	1632
1043	....	....	28 June,	1633
1044	...	...	17 June,	1634
1045	....	...	7 June,	1635
1046	...	....	26 May,	1636
1047	...	....	16 May,	1637

A. H.			A. C.	
992	....	....	4 January,	1584
993	....	....	24 December,	1584
994	....	...	13 December,	1585
995	....	....	2 December,	1586
996	....	....	22 November	1587
997	....	...	10 November,	1588
998	....	....	31 October,	1589
999	....	...	20 October,	1590
1000	....	....	9 October,	1591
1001	....	....	28 September,	1592
1002	....	....	17 September,	1593
1003	....	....	6 September,	1594
1004	....	....	27 August,	1595
1005	....	....	15 August,	1596
1006	...	...	4 August,	1597
1007	....	....	25 July,	1598
1008	....	....	14 July,	1599
1009	....	....	3 July,	1600
1010	....	....	22 June,	1601
1011	....	....	11 June,	1602
1012	....	....	1 June,	1603
1013	....	....	20 May,	1604
1014	...	....	9 May,	1605
1015	....	....	29 April,	1606
1016	....	....	18 April,	1607
1017	....	...	7 April,	1608
1018	...	....	27 March,	1609
1019	....	....	16 March,	1610

A. H.			A. C.
964	....	....	4 November, 1556
965	....	....	24 October, 1557
966	....	....	14 October, 1558
967	....	....	3 October, 1559
968	....	....	22 September, 1560
969	....	....	11 September, 1561
970	....	....	31 August, 1562
971	....	....	21 August, 1563
972	....	....	9 August, 1564
973	....	....	29 July, 1565
974	....	....	19 July, 1566
975	....	....	8 July, 1567
976	...	....	26 June, 1568
977	....	....	16 June, 1569
978	....	....	5 June, 1570
979	....	....	26 May, 1571
980	....	....	14 May, 1572
981	....	....	3 May, 1573
982	....	....	23 April, 1574
983	....	....	12 April, 1575
984	....	....	31 March, 1576
985	....	....	21 March, 1577
986	....	....	10 March, 1578
987	....	....	28 February, 1579
988	....	....	17 February, 1580
989	....	....	5 February, 1581
990	....	....	26 January, 1582
991	....	....	15 January, 1583

Note on Transliteration

The following system has been used :

(i) For Arabic and Persian letters :

ا —a	ر —r	ف —f
ب —b	ز —z	ق —q
پ —p	ژ —zh	ک —k
ت —t	س —s	گ —g
ث —th	ش —sh	ل —l
ج —j	ص —ṣ	م —m
چ —ch	ض —ḍ	ن —n
ح —	ط —ṭ	و —w
خ —kh	ظ —ẓ	ه —h
د —d	ع —ʻ	ء —ʼ
ذ —dh	غ —gh	ی —i, y

(ii) Vowel signs (long vowels) : *ā*, *ī*, *ū*

PREFACE

THE Pakistan Historical Society has decided to publish the *Dhakhīrat al-Khawānīn* in three volumes. It is gratifying to note that the first volume is now being published.

There are only two manuscripts of the book known to exist. The one belonging to the Pakistan Historical Society is in semi-*shikast* style and often it takes considerable time to decipher words and phrases. At various places it is worm-eaten.

The Pakistan Historical Society is grateful to Asia Foundation (Pakistan) for their donation towards meeting the cost of the publication of this book.

I am thankful to my elder brother, Mawlawi S. Ahsanul Haq, and my Assistant, Mr. Mohammad Ayub Qadri, for helping me in preparing the text, deciphering obscure passages, comparing the variants in the two manuscripts and reading the proofs.

KARACHI :
March, 1961.

S. Moinul Haq

CONTENTS

Pakistan Historical Society Publication
No. 17

Dhakhirat al-Khawanin

OF

SHAYKH FARID BHAKKARI

(Persian Text)

VOLUME I

Edited by

DR. SYED MOINUL HAQ, M.A., PH.D.
General Secretary and Director of Research
PAKISTAN HISTORICAL SOCIETY

PAKISTAN HISTORICAL SOCIETY
30 NEW KARACHI HOUSING SOCIETY
KARACHI-5
1961